



فهرست مطالب

بخش اول: درسنامه کل دروس (متن دروس، گنج حکمت، شعرخوانی) ۶

بخش دوم: بخش ویژه ۱؛ درسنامه‌ی کامل دستور زبان فارسی ۸۱

بخش سوم: بخش ویژه ۲؛ درسنامه‌ی کامل آرایه‌های ادبی ۱۱۱

بخش چهارم: بخش ویژه ۳؛ نمونه سوال‌های مبحثی ۱۳۸

راهنمای مطالعه این کتاب

- ۱- این کتاب شامل درسنامه‌ی کامل متن اصلی درس‌ها و گنج حکمت‌هاست. در بخش شعرخوانی، هر چهار شعر کتاب درسی، در این کتاب آمده است و لغات مهم هر سه شعر، معنی شده و کلمات مهم املائی آن‌ها نیز مشخص شده است.
- ۲- درسنامه دستور و آرایه‌های ادبی در بخش ویژه به طور کامل با مثال و تمرین زیاد آمده است. لذا متن دروس را بی‌مورد شلوغ نکرده‌ام تا دانش آموز به معنای لغات و املائی لغات و معنای ابیات و عبارات و درک مطلب توجه بیشتری داشته باشد.
- ۳- در بخش آرایه‌های ابیات و عبارات، در بعضی موارد، فقط به وجود آرایه اشاره شده است تا دانش آموز با تلاش ذهنی خود، آرایه‌ی مد نظر را کشف کند. همچنین ممکن است آرایه‌های آسان و مشخص را در آن بیت یا عبارت ننوشته باشم.
- ۴- هر بیت و عبارتی می‌تواند از جنبه‌های متفاوت دستوری اهمیت داشته باشد. و با توجه به درسنامه‌ی کاملی که برای دستور زبان آورده‌ام، دلیلی بر آوردن تمام نکات دستوری ابیات و عبارات وجود ندارد.
- ۵- در شرح بعضی از ابیات و عبارات بخشی را با عنوان «**نکته دستوری:**» آورده‌ام. در این قسمت یا نکته‌ی خاص دستوری‌ای وجود دارد، یا یک سوال دستوری از آن قسمت باید طرح شود تا مباحث دستوری به مرور تکرار شوند. یعنی در یک متن یا شعر می‌شود «نقش کلمات»، «زمان افعال»، «انواع واو»، «تعداد جمله»، «معنای افعال»، «گروه اسمی»، «وابسته‌ی وابسته»، «نوع را» و هر موضوع دستوری دیگری را مطرح کرد. من نیز در حین تدریس در این قسمت‌ها، مباحث مختلف دستوری را مطرح می‌کنم تا نکاتی را که در درسنامه دستور یاد گرفته‌اید، بتوانید در متن مشخص کرده و متن را از نظر دستوری تحلیل کنید.
- ۶- واژگان قرمز رنگ واژگانی هستند که اهمیت املائی دارند.
- ۷- واژگان معنی‌شده دو نوع هستند: ۱- واژگانی که زیر آن‌ها خط کشیده نشده است؛ این واژگان در پایان کتاب معنی شده‌اند و اهمیت بیشتری دارند. ۲- واژگانی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است؛ واژگانی هستند که در پایان کتاب، نیامده‌اند ولی معنای آن‌ها در معنی کردن شعر و نثر موثر است.
- ۸- متن دروس، کارگاه‌های متن پژوهی، گنج حکمت‌ها، شعرهای حفظی در این کتاب آمده است.
- ۹- تمام ابیات به طور کامل به نثر امروزی باز گردانده شده است.
- ۱۰- تمام عبارات سخت، به نثر امروزی باز گردانده شده است. (مسلماً بعضی عبارات اصلاً نیاز به بازگردانی ندارند. عبارتهای برگزیده را به صورت (شماره) * مشخص کرده‌ام).
- ۱۱- کارگاه‌های متن پژوهی به طور کامل پاسخ داده شده است. ولی شما سعی کنید ابتدا خودتان پاسخ بدهید سپس پاسخ من را ببینید.
- ۱۲- با توجه به اینکه از گنج حکمت‌ها، سوال دستور یا آرایه طراحی نمی‌شود، برای جلوگیری از آوردن مطالب غیر ضروری، از آوردن نکات مربوط به دستور و آرایه در این قسمت خودداری شده است.
- ۱۳- در پایان کتاب، نمونه سوالات مبحثی آورده‌ام.
- ۱۴- ضروری است قبل از مطالعه به نحوه‌ی سوالات و بارم‌بندی هر بخش توجه بفرمایید.
- ۱۵- در بخش درسنامه‌ی دستور زبان فارسی و آرایه‌های ادبی، نکته‌های ذیل عنوان «**بیشتر بدانیم**» آمده است. دانستن این نکات برای کسی که قصد دارد نمره ۲۰ بگیرد، ضروری است.
- ۱۶- در مواردی که همکاران نظر متفاوتی دارند، سعی کرده‌ام بهترین و علمی‌ترین تحلیل و نظر را داشته باشم.
- ۱۸- این جزوه هفتمین ویرایش و به‌روزرسانی است که پس از تیرماه ۱۴۰۴ انجام شده است.

بارمبندی آزمون پایان ترم اول و ترم دوم کتاب‌های فارسی

قلمرو زبانی (۷ نمره): معنی لغت ۱ نمره - املاي لغت ۲ نمره - دستور زبان فارسی ۴ نمره

قلمرو ادبی (۵ نمره): آرایه‌های ادبی ۳ نمره - تاریخ ادبیات ۱ نمره - حفظ شعر ۱ نمره

قلمرو فکری (۸ نمره): معنی آیات ۲ نمره - معنی عبارات ۲ نمره - درک مطلب ۴ نمره

الف) قلمرو زبانی (۷ نمره)

(۱) معنی لغت (۱ نمره): لغت خواسته شده برای معنی، ۹۵٪ موارد، از لغات پایان کتاب طرّاحی می‌شوند. و شما نیز باید همان معانی انتهای کتاب را یاد بگیرید. البته دانستن معنای لغات دیگر در فهم آیات به شما کمک می‌کند.

(۲) املاي لغت (۲ نمره): املاي لغات از هر بخشی می‌تواند بیاید و هر واژه‌ای که یکی از حروف «ه، ح، ق، غ، ص، ث، س/ذ، ز، ض، ظ، ت، ط، ع، ئ» و یا واو خوانا و ناخوانا را داشته باشد، یا از هر نظر جنبه‌ی املايی داشته باشد، می‌تواند مورد سؤال باشد. در بسیاری از موارد، سوالات املاي لغات، از لغاتی است که در لغات پایان کتاب دیده می‌شود.

(۳) دستور زبان فارسی (۴ نمره): در بسیاری از دروس، یک مبحث دستوری در پایان درس و در قلمرو زبانی آمده است و معمولاً سؤال هم از متن همان درس آمده، ولی گاه مبحث دستوری را در قلمروهای زبانی یک درس انتخاب کرده، ولی متن سؤال از درس دیگر است یا از روان‌خوانی است. (توجه داشته باشید که تسلط بر سؤالاتی که در قسمت قلمرو زبانی کارگاه‌های متن‌پژوهی آمده‌اند، بسیار حائز اهمیت است چرا که در اکثر مواقع، دقیقاً همان سؤال کارگاه‌های متن‌پژوهی، در آزمون نهایی آمده است.)

ب) قلمرو ادبی (۵ نمره)

(۱) آرایه‌های ادبی (۳ نمره): دانش‌آموز باید به تمام آرایه‌هایی که در این کتاب و پیش از این آموخته است، اشراف داشته باشد ولی آرایه‌هایی که در پایان بعضی دروس آموزش داده شده‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

(۲) تاریخ ادبیات (۱ نمره): تاریخ ادبیات مربوط به خالق آثار نظم و نثر است که در پایان هر درس (و گاه در خلال درس) ذکر شده است.

توجه: دانش‌های ادبی مربوط به اطلاعاتی است پیرامون مسائل ادبی؛ مثلاً اینکه بدانیم «غزل اجتماعی» چیست؟ و یا به قالب‌های شعری تسلط داشته باشیم. اگر سوالی در این زمینه داشته باشید، جزء دو مبحث فوق محسوب می‌شود.

(۳) حفظ شعر (۱ نمره): در امتحان خرداد از تمام شعرهای حفظی کتاب، چه ترم اول و چه ترم دوم، سوال طرح می‌شود.

ج- قلمرو فکری (۸ نمره)

(۱) درک مطلب (۴ نمره): درک مطلب سؤالاتی است مفهومی و دانش‌آموز برای پاسخ‌گویی به این بخش باید هم بر سوالات بخش قلمرو فکری تسلط داشته باشد و هم بتواند مفهوم اصلی آیات و عبارات را بفهمد تا هر سوالی را پاسخگو باشد و هم تا حدودی به محتوای هر درس اشراف داشته باشد.

(۲) معنی نظم و نثر (۴ نمره): سوالات این بخش نیز به طور مساوی تقسیم شده است. یعنی ۲ نمره شعر و ۲ نمره نثر. پراکندگی سوالات نشان می‌دهد هر قسمتی از کتاب (هر بیت و هر عبارتی) می‌تواند مورد سوال باشد اما معمولاً آیاتی در امتحان نهایی مطرح می‌شوند که بعضی لغات آن، به معنی‌کردن نیاز داشته باشد. یا آرایه‌ای در آن به کار رفته باشد تا معنای آن مشخص نباشد. (بخش‌های انتخابی برای معنی، غالباً از متن اصلی طراح می‌شوند ولی به ندرت از گنج حکمت‌ها، روان‌خوانی‌ها و حتی از کارگاه‌های متن‌پژوهی هم سوال طرح شده است.)

توجه: در بarmبندی امتحان خرداد، ۱۰ نمره از بخش ترم اول و ۱۰ نمره از قسمت ترم دوم می‌آید.

برای تبدیل یک شعر یا شعر به شعر امروزی، موارد زیر را انجام میدهیم.

- ۱- ترتیب اجزای کلام را برحسب زبان معیار «نهاد + ... + فعل» می‌آوریم.
بتازد به نیرنگ تو، توسن من ← توسن من، به نیرنگ تو بتازد.
- ۲- معنای امروزی واژگان را می‌نویسیم.
جدا سازی ای خصم، سر از تن من (خصم ← دشمن)
- ۳- ویژگی‌های دستوری کهن را به دستور امروزی تبدیل می‌کنیم.
تنم گر بسوزی («بسوزی» فعل ناگذر است اما در معنای گذرا، یعنی «بسوزانی» آمده است).
به تیرم بدوزی («م» ظاهراً مضاف‌الیه است، اما مفعول است. ← با تیر من را بزنی)
- ۴- آرایه‌ها را به نثر غیر ادبی تبدیل می‌کنیم. (مثلاً استعاره و مجاز را به معنای مدّ نظر برمی‌گردانیم یا کنایه را از حالت کنایی خارج می‌کنیم و معنای واضح آن را می‌نویسیم و...)
مپندار این شعله افسرده گردد (تصوّر نکن عشق من از بین خواهد رفت. شعله ← استعاره از عشق)
به خون گر کشی خاک من، دشمن من (ای دشمن من، اگر کشورم را به خون بکشی. خاک ← مجاز از کشور)
- ۵- تشخیص بعضی از نقش‌های دستوری بسیار مهم است. مخصوصاً: منادا، نهاد و مفعول و ...
- ۶- تشخیص مخاطب یا تشخیص ضمیرهای تو و او در اشعار عرفانی و عاشقانه و مهم است.
- ۷- توجه ویژه به آرایه‌های تشبیه و اسلوب معادله.
- آرایه‌ی اسلوب معادله به علت غنای مفهومی، در بخش معنی و مفهوم بسیار حائز اهمیت است.
- ۸- در کنکوری یا امتحان نهایی، معمولاً ویرگول گذاشته نمی‌شود! تشخیص محل ویرگول در تعیین نهاد و مؤثر است.
- ۹- توجه ویژه به تعداد جمله‌های بیت یا عبارات.
- ۱۰- توجه بسیار ویژه به فعل جمله. زیرا بعضی اوقات افعال تغییر معنا می‌دهند.
- ۱۱- توجه به معنی حروف اضافه. مثلاً در عبارت زیر «که» بار اول در معنای «زیرا که» و بار دوم در معنای «از» آمده است.
گفت: خاموش؛ که در پستی مردن به که حاجت پیش دیگری بردن.
- ۱۲- توجه به بخش محذوف مخصوصاً افعال محذوف. در مثال فوق فعل «باش» و «است» به قرینه حذف شده‌اند که آن را در معنی می‌آوریم.
- گفت: خاموش باش. زیرا که سکوت کردن و درخواست نکردن، بهتر است از اینکه از هر کسی درخواست کمک کنیم.
- ۱۳- توجه به بعضی باورهای عامیانه یا ادبی. مثلاً در بیت زیر باید بدانیم به «جغد در ویرانه‌ها مسکن دارد!»
وین بوم محنت از پی آن تا کد خراب بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد
- ۱۴- اشراف نسبی به محتوای درس‌ها. مثلاً اگر با دیدن بیت یا عبارت، متوجه بشوید از کدام درس انتخاب شده است، برای معنی کردن کار راحت‌تری دارید.
- ۱۵- توجه ویژه به استفهام انکاری. مثلاً عبارت «چه کسی می‌تواند فلان کار را کند؟» به صورت «هیچ کس نمی‌تواند فلان کار را انجام دهد.» معنی می‌شود.



ستایش: به نام کردگار

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کهی خاک

به نام خداوندی سخنم را آغاز می‌کنم که آفریدگار آسمان‌ها (جهان) است و انسان را از مشتی (مقدار اندکی) خاک (ناچیز) خلق کرد.
افلاک: ج فلک، آسمان‌ها / **کفی:** یک مشت، اندازه کف دست
تلمیح: به آیهی «اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ سَبْعَ سَمَٰوٰتٍ وَ...»
مجاز: هفت افلاک: کل جهان هستی / **مجاز:** کف: پنجه (کفی: یک کف؛ یک پنجه دست) / **ایهام:** آدم؛ ۱ - حضرت آدم ۲ - انسان
نکته‌ی دستوری:

الهی فضل خود را یار ما کن ز رحمت یک نظر در کار ما کن

خداوند، بخشش خود را همراه ما کن. و با نظر رحمت خود، کارهای ما را آسان کن.
فضل: لطف، توجه، رحمت، احسانی که از جانب خدا می‌رسد. / **رحمت:** مهربانی
کنایه: فضل خود را یار کسی کردن؛ به کسی کمک کردن / **کنایه:** نظر در کار کسی کردن؛ به کسی کمک رساندن / **جناس:**

تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان

خداوند، تو روزی‌دهنده‌ی کل جهانیان و آفریدگار همه‌ی مخلوقات هستی.
رزاق: روزی‌دهنده / **خلاق:** آفریننده
تضاد: پیدا و پنهان / **مجاز:** پیدا و پنهان؛ همه‌ی مخلوقات (توجه داشته باشید هر گاه دو کلمه متضاد به هم معطوف شوند **غالباً آرایه‌ی مجاز** می‌سازند. مثلاً وقتی می‌گوییم سفید و سیاه به خداوند ایمان دارند، همه‌ی افراد از جمله سفیدپوست، سیاه‌پوست، سرخ‌پوست، زردپوست و ... را در نظر داریم). / **تضاد:**

زهی گویا ز تو کام و زبانم تویی هم آشکارا هم نهانم

چه خوش است که دهان و زبانم به خاطر تو گویاست و تو از آشکار و نهانم (از همه چیزم) آگاه هستی.
زهی: خوشا، آفرین، شگفتا / **گویا:** سخنگو / **کام:** دهان
مراعات نظیر:

چو در وقت بهار آبی‌پدیدار حقیقت پرده برداری ز رخسار

وقتی هنگام بهار تو نمایان شوی، گویی با زیبایی‌های بهار، زیبایی رخسار خود را نشان می‌دهی.
پدیدار: آشکار
کنایه: پرده، برداری؛ آشکار کنی

فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

روشنی و فروغی از تو بر روی خاک می‌افتد و نقش‌های زیبا و عجیبی (گل‌ها و گیاهان) به وجود می‌آید.
فروغ: روشنایی، پرتو
مجاز: خاک؛ زمین (از مجازهای پُرکاربرد است. سعی کنید مجازها و استعاره‌های پُرکاربرد را به خاطر بسپارید).
استعاره مکنیه: فروغ روی (استعاره مکنیه نوعی از استعاره است. با توجه به اینکه قصد دارم کم‌کم و رفته‌رفته آرایه‌ها را بشناسید، در اینجا از توضیح این نوع استعاره خودداری می‌کنم و در درس‌های بعدی با مثال بهتری برایتان توضیح خواهم داد. البته می‌دانید که در بخش سوم این کتاب، تمام آرایه‌ها را به طور دقیق و کامل توضیح داده‌ام). / **استعاره:**

نکته‌ی دستوری: در بیت فوق کدام کلمات نقش دستوری «مفعول» را دارند؟

گل از شوق تو خندان در بهار است از آتش رنگ‌های بشمار است

گل‌ها به شوق دیدار تو شکوفا می‌شوند و به این دلیل است که رنگ‌های زیبای زیادی دارند.
تشخیص: خندان بودن گل / **کنایه:**

هر آن وصفی که گویم یش از آنی یقین دانم که بی‌شک جان‌جانی

خداوند، تو فراتر از هر توصیفی هستی که به ذهن من می‌رسد، بی‌شک تو بهترین و عزیزترین هستی.
جان جان: نهایت برتری (مهم‌ترین)

تشخیص: برای جان، جان قائل شده است. (این قسمت می‌تواند جور دیگری تحلیل شود). / **کنایه:** جان جان بودن؛ بسیار ارزشمند بودن

نکته‌ی دستوری:

نمردانم نمردانم الهی تو دانی و تو دانی آنچه خواهی

خداوند، من چیزی از تو و جهان نمی‌دانم و همه چیز را تو می‌دانی و آنچه تو بخواهی، بهترین است.
تکرار:

الهی نامه: عطار نیشابوری

درس یکم

چشمه

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا

۱- چشمه‌ی جوشان، زلال و سریعی از سنگی جدا شد و روان گشت.

غلغله زن: شور و غوغا کنان / **چهره نما:** شفاف، خودنما / **تیز پا:** تندرو، تیزرو

نماد: چشمه نماد کوچکی و حقارت (در متن درس؛ نماد افراد مغرور) / **مراعات نظیر:**

تشخیص: تیزپا بودن برای چشمه / **کنایه:** / **مجاز:** چشمه مجاز از آب چشمه است.

ایهام: چهره نما در دو معنی (۱ - زلال و شفاف ۲ - کسی که چهره خود را نمایان می کند) توجیه پذیر است.

گاه به دهان، پر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

۲- گاه مانند صدفی، روی چشمه پر از کف آب می شد و گاه مانند تیری که به هدفی پرتاب می شود، سریع و صاف می رفت.

تشبیه: / **تشبیه:** / **کنایه:** کف بر دهان زدن؛ کنایه از خشمگین بودن

کنایه: مثل تیر رفتن؛ کنایه از سریع رفتن / **جناس:** / **تشخیص:**

گفت: درین **معرکه** یکتا منم تاج سر گلبن و صحراء منم

۳- چشمه با تکبر گفت: من در این دنیا بی مانند و سرور همه چیز (گل ها و گیاهان) هستم. (**مفهوم:** غرور و تکبر)

معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / **گلبن:** بوته یا درخت گل، به ویژه بوته‌ی گل سرخ

مراعات نظیر: / **کنایه:** تاج سر بودن؛ کنایه از برتر بودن / **تشبیه:** من تاج سر هستم.

نکته‌ی دستوری:

چون بدم، سبزه در آغوش من بوسه زند بر سر و بر دوش من

۴- وقتی شروع به حرکت کنم. گل ها و گیاهان بسیاری اطراف من می روید. (**مفهوم:** غرور و تکبر)

تشخیص: قائل شدن آغوش برای چشمه (دویدن چشمه) / **جناس:** / **مراعات نظیر:**

کنایه: بوسه بر سر و دوش زدن؛ کنایه از مورد توجه و محبت قرار دادن

چون بگشایم ز سر مو، شکر ماه ببیند رخ خود را به من

۵- وقتی پیچ و تاب موهای خود را باز کنم (موج هایم ساکن شوند)، مانند آینه صاف و پاک می شوم و ماه زیبایی خود را در من

می ببیند. (**مفهوم:** غرور و تکبر)

شکن: پیچ و خم زلف

تشخیص: قائل شدن مو برای چشمه و رخ برای ماه / **کنایه:** شکن از مو گشادن؛ کنایه از ساکن شدن امواج

نکته‌ی دستوری:

قطره‌ی باران که درافتد به خاک زو بدمد بس گهر تابناک،

در بر من، ره چو به پایان برد از خجلی سر به گریزان برد

۶ و ۷- قطره بارانی که روی خاک می افتد و گل ها و گیاهان زیبایی خلق می کند؛ اگر با من همراه و هم مسیر شود (در مقابل زیبایی

من) سرافکنده و خجالت زده می شود. (**مفهوم:** غرور و تکبر)

تابناک: درخشنده

توجه: این دو بیت «موقوف المعانی» هستند. موقوف المعانی به ابیاتی می گویند که با هم ارتباط دارند و معنا و مفهوم در بیت اول

تمام نشده است.

مجاز: خاک مجاز از زمین / **استعاره:** / **تشخیص:**

کنایه: ره به پایان برده؛ کنایه از رسیدن / **کنایه:**

ابر ز من، حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد

۸- سرمایه‌ی ابر (باران) از وجود من است و باغ به خاطر وجود من زیباست. (مفهوم؛ غرور و تکبر) **پیرایه**: زیور و زینت
استعاره: سرمایه؛ استعاره از باران و برف / **استعاره**: پیرایه؛ استعاره از زیبایی‌های موجود در باغ / **تشخیص**:
نکته‌ی دستوری: کدام کلمات نقش دستوری «نهاد» دارند؟

گل به همه رنگ و برازندگی می‌کند از پرتو من زندگی

۹- گل‌ها با همه‌ی زیبایی و شایستگی‌ای که دارند، به سبب وجود من، زنده و باطراوت هستند. (مفهوم؛ غرور و تکبر)
برازندگی: شایستگی، لیاقت / **واج آرایی**: «گ» واج آرایی دارد.

در ئن این پرده‌ی نیلوفری کیست کد با چو منی همسری؟

۱۰- در زیر این آسمان آبی، هیچ چیزی نیست که در زیبایی با من برابری کند. (مفهوم؛ غرور و تکبر)
ین: ریشه، بنیاد (در اینجا به معنای پایین) / **نیلوفری**: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر / **همسری**: برابری
توجه: در این بیت «استفهام انکاری» دیده می‌شود. استفهام انکاری، نوعی سوال است که پاسخ آن **منفی** است. مثلاً در این بیت می‌گوید: چه کسی می‌تواند با من برابری کند؟ ما اینگونه معنی می‌کنیم: هیچ کس نمی‌تواند با من برابری کند.
استعاره: **کنایه**: همسر بودن یا همسری کردن؛ کنایه از برابری یا هم‌سطح بودن

نکته‌ی دستوری:

زنِ نمت آن مست شده از غرور / رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

۱۱- چشمه‌ی مغرور با این گونه خیالات در حرکت بود تا جاییکه از سرچشمه‌ی خود دور شد. **نمت**: روش، طریقه
کنایه: مست شده از غرور؛ کسی که غرور بسیار دارد. / **تشخیص**:

دید یکی بحر خروشنده‌ای سهمگنی نادره جوشنده‌ای

۱۲- چشمه، یک دریای خروشنده، ترسناک و بی‌نظیر و جوشانی دید.
سهمگن: ترسناک / **نادره**: بی‌همتا، شگفت‌آور / **نماد**: بحر (دریا) نماد عظمت و بزرگی

نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سپه کرده، شده **زهردر**

۱۳- دریایی دید که صدای امواج آن گوش آسمان‌ها را کر کرده بود و بسیار مخوف و ترسناک بود.
زهردر: ترسناک، مخوف

تشخیص: گر شدن فلک / **تشخیص**: دریا، دیده سپه کرده / **کنایه**: گر کردن فلک؛ صدای شدید ایجاد کردن **کنایه**:

راست به مانند یکی زلزله داده تشش بر تن ساحل، یله

۱۴- دریایی که دقیقاً شبیه زلزله (ترسناک) بود و به تن سایل، تکیه داده بود. **یله**: رها، آزاد (یله‌دادن: تکیه‌دادن)
تشبیه: / **تشخیص**: تکیه دادن دریا به ساحل / **استعاره**: تن ساحل؛ اضافی استعاری است.

نکته‌ی دستوری: نقش دستوری واژگان «راست» و «ساحل» را بنویسید.

چشمه‌ی کوچک چو به آنجا رسید / وان همه هنگامی دریا بدید

خواست **کزان ورطه**، قدم درکشد / **خویشتن** از **حادثه** برتر کشد

۱۵ و ۱۶- چشمه‌ی کوچک وقتی به آن جا رسید و سر و صدا و هیاهو (و عظمت) دریا را دید، خواست از آن جای خطرناک برود و خود را از آن جا دور کند. (یا خود را از آن دریا بالاتر نشان دهد). **توجه**: این دو بیت «موقوف المعانی» هستند.

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی / **ورطه**: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری

مراعات نظیر: / **حسن آمیزی**: هنگامه (سر و صدا) را دیدن / **تشخیص**:

کنایه: قدم درکشیدن؛ کنایه از فرار کردن یا رها شدن (از ورطه قدم در کشیدن؛ از گرفتاری رها شدن)

لیک چنان خیره و خاموش ماند / کر همه شیرین سخن، گوش ماند

۱۷- ولی چنان حیرت‌زده بود که سکوت کرده بود و فقط عظمت دریا را می‌دید. (به جای هنرمایی خود، هنرنمایی دریا را می‌دید).
خیره: سرگشته، حیران، فرومانده

تشخیص: / **حسن آمیزی**: / **کنایه**: شیرین سخن؛ کنایه از آنکه خوش صحبت است.

مجاز: گوش؛ مجاز از شنونده / **نیمایوشیج** (علی اسفندیاری)

توجه: قالب این شعر «مثنوی» است. مثنوی به اشعاری می‌گویند که هر بیت آن قافیه‌ی جداگانه دارد. یعنی دو مصراع یک بیت با هم، هم‌قافیه می‌باشند. قالب مثنوی برای بیان داستان و موضوعات طولانی مناسب است.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آن‌ها مقایسه کنید.
در بن این پرده‌ی نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟
راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله
- ۲- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.
«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله‌زن ، چهره‌نما ، تیزپا»

قلمرو ادبی

- ۱- هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من
گه به دهان، بر زده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف
- ۲- با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟
- ۳ و ۴- به درسنامه «حس آمیزی» و «مجاز» مراجعه کنید. و سپس نمونه‌هایی از این آرایه‌ها را در متن درس بیابید.

قلمرو فکری

- ۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه‌ی تفکر «چشمه» ایجاد شد؟
- ۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.
نهره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره‌در
- ۳- سروده‌ی زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.
یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید
بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد
- ۴- دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

باسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- «همسری» امروزه به معنای «زن یا شوهر بودن» است ولی در متن درس به معنای «برابری و یکسانی» آمده است.
«راست» امروزه به معنای «مخالف چپ و مستقیم» به کار می‌رود ولی در متن درس به معنای «دقیق و درست» آمده است.
- ۲- یک چشمه‌ی غلغله‌زن، چهره‌نما و تیزپایی از سنگی جدا گشت.

قلمرو ادبی

- ۱- تشخیص و مراعات نظیر و استعاره (به متن درس مراجعه کنید) / کنایه، تشخیص، جناس، مراعات نظیر (به متن درس مراجعه کنید).
- ۲- چشمه نماد انسان‌های مغرور و خودبتر بین است.
- ۳- عبارت «شیرین سخن» در بیت آخر حس آمیزی دارد.
- ۴- چشمه، در بیت اول مجاز از «آب چشمه» و گوش، در بیت آخر مجاز از «شنونده» است.

قلمرو فکری

- ۱- چشمه در آن لحظه خواست خودی نشان بدهد ولی دریافت دست بالای دست بسیار است و از او زیباتر و بزرگ‌تر و با عظمت‌تر نیز وجود دارد.
- ۲- دریایی دید که صدای امواج آن، گوش آسمان‌ها را کر کرده بود و بسیار مخوف و ترسناک بود.
- ۳- در متن درس چشمه نماد غرور و خود برتر بینی است ولی در این شعر، قطره نماد فروتنی و تواضع است. این شعر نشان می‌دهد فروتنی و تواضع بجا، مایه‌ی پیشرفت و سربلندی است.
- ۴- مسلماً دوست داریم جای دریا باشیم تا عظمت و بزرگی ما مورد توجه دیگران قرار گیرد.

گنج حکمت: پیرایه‌ی خرد

(۱) در آگیری سه ماهی بود: دو **حازم**، یکی **عاجز***. (۲) از **قضا** روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند.* ماهیان این سخن بشنودند؛ (۳) آنکه **حزم** زیادت داشت و بارها دست برد زمانه‌ی جاف را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در می‌آمد پر فور بیرون رفت.* در این میان صیادان رسیدند و هر دو جانب آگیری محکم پیستند. (۱) در آگیری سه ماهی بودند: دو ماهی هوشیار و یک ماهی نادان و ناتوان. (۲) از قضا روزی دو صیاد از کنار آن آگیری رد می‌شدند و با هم قرار گذاشتند و وعده کردند که دام بیاورند و ماهی‌ها را بگیرند. (۳) آن ماهی که هوش و خرد بیشتری داشت، و بارها از روزگار ستمگر، ستم‌ها دیده بود، سریع دست به کار شد و از طرفی که آب می‌آمد فرار کرد.

آگیری: برکه / **حازم**: محتاط، دوراندیش / **عاجز**: ناتوان / **میعاد**: قرار، وعده قرار / **حزم**: هوشیاری / **دست برد**: هجوم، حمله جافی: ستمگر، ظالم / **سبک**: سریع / **بر فور**: سریع

(۲) دیگری هم که از پیرایه‌ی خرد و ذخیرت تجربت **بهره** نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام کار **غافلان** چنین باشد و اکنون وقت حیل است.* (۵) هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده‌ی بیشتر ندهد، با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تاخیر **صواب** نبیند.* (۶) وقت **ثبات** مردان و روز فکر خردمندان است.»*

(۴) ماهی دیگری که آن هم از هوش و خرد بهره داشت و باتجربه بود، با خودش گفت: من غفلت کردم و پایان کار غفلت‌کنندگان سختی و زیان است. اکنون باید چاره‌ای بیندیشم. (۵) (با خود گفت) هر چند اندیشه و فکر کردن در هنگام گرفتاری چندان سودمند نیست و فایده‌ای ندارد، اما خردمند از فواید علم به هیچ وجه دست نمی‌کشد و در دفع کردن مکر دشمن، به هیچ وجه تاخیر و سستی نمی‌کند. (۶) وقت اثبات شایستگی بزرگ‌مردان و روز نشان دادن خردمندی عاقلان است. **پیرایه**: زیور، زینت / **فرجام**: سرانجام، پایان / **حیلت**: چاره‌اندیشی / **صواب**: درست، صحیح / **ثبات**: پایداری

(۷) پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب مرفت. صیاد او را برداشت و چون صورت مرده است، **پینداخت***. (۸) به حیلت خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد.*

(۷) پس خودش را به مردن زد و به نیروی آب حرکت می‌کرد. صیادی او را گرفت و چون معلوم شد که مرده است، صیاد آن را انداخت. (۸) (ماهی دوم نیز) با چاره و تلاش خود را به آب رساند و جانش را نجات داد. **خویشتن مرده کرد**: خود را به مردن زد / **صورت شد**: به نظر آمد، تصور شد

(۹) و آن که غفلت بر احوال وی **غالب** و **عجز** در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشاز، چپ و راست مرفت و در فراز و نشیب ممدوید تا گرفتار شد.*

(۹) و ماهی سوم که غفلت و ناتوانی در ظاهر و رفتار آشکار و چیره شد بود، حیرت زده و سرگردان و گنگ و دیوانه‌وار به این طرف آن طرف می‌رفت و در آب بالا و پایین می‌شد تا صیادان آن را گرفتند. **عجز**: ناتوانی / **فراز و نشیب**: بلندی و پستی

کلیله و دمنه: ترجمه‌ی نصرالله منشی

توجه: با توجه به حذف سوالات دستوری و آرایه‌ای از بخش «گنج حکمت»، به سبب هماهنگی بیشتر با سبک امتحانات نهایی و پایان ترم، من نیز این بخش را از نظر آرایه و دستور بررسی نکردم.

درس دوم

از آموختن، ننگ مدار

(۱) تا توانی از نیک کردن **میاسا** و خود را به نیک و نیکوکاری به مردم نمای* (۲) و چون نمودی به خلاف نموده، مباش.* (۳) به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی.* (۴) و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور **مستغنی** باشد.*

(۱) تا می توانی نیکوکاری کن و آن را رها نکن. و خود را به مردم، نیکوکار بشناسان. (۲) و وقتی خود را این گونه به مردم معرفی کردی، بر خلاف آن عمل نکن. (مفهوم: توصیه به نیکی کردن) (۳) سعی کن حرفی که می گویی با نیتت یکی باشد تا مانند انسان های دو رو نباشی. (مفهوم: پرهیز از ریا و دورویی) (۴) و در انجام هر کاری، ابتدا خودت، درست و غلط (حلال و حرام، عدالت یا ستم) آن را بررسی کن، تا روز قیامت، از بازخواست خداوند در امان بمانی. (مفهوم: توصیه به بررسی خوب یا بد بودن کردار و رفتار قبل از انجام آن ها)

میاسا: دست نکش / **نموده:** نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده / **داد:** عدل و انصاف / **مستغنی:** بی نیاز
ضرب المثل و کنایه: گندم نمای جو فروش؛ کسانی که ظاهر و باطن رفتارشان یکسان نیست. (در ظاهر خود را خوب نشان می دهند ولی باطناً انسان های خوبی نیستند). / **تلمیح:** به حدیث «حاسبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا»

(۵) و اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیار غم و شادی تو دارد.* (۶) و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعل کودکان باشد.*

(۵) و اگر غم و شادی ای داشتی، به کسی بگو که برایش اهمیت داشته باشد. (در غم تو با تو غمخواری کند و از شادی تو خوشحالی کند نه حسادت) (مفهوم: پرهیز از بیان اسرار زندگی خود به هر کس) (۶) اجازه نده که دیگران از غم و شادی تو مطلع شوند، و از هر اتفاق خوب یا بدی، زود شاد و زود غمگین نشو. زیرا این واکنش های سریع، ویژگی کودکان است. (مفهوم: خویشتن دار بودن)

تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت (تیمار داشتن: پرستاری، مراقبت) / **فعل کودکان:** کار و عمل کودکان
کنایه: تیمار غم و شادی کسی داشتن؛ غم و شادی دیگران برایمان اهمیت داشته باشد.

نکته ی دستوری:

(۷) بدان کوش که به هر **محالی** از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.* (۸) و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشتر* (۹) و به وقت نویدی امیدوارتر باش و نویدی را در امید، بسته دان و امید را در نویدی.*

(۷) سعی کن تا با هر چیز بیهوده ای سریع تغییر رفتار نداشته باشی (ناراحت نشوی). زیرا انسان های بزرگ با هر اتفاق درست و غلطی، سریع عصبانی نمی شوند. (مفهوم: خویشتن دار بودن) (۸) هر شادی زودگذری را، که ممکن است به غم تبدیل شود، شادی به حساب نیاور. (۹) و در هنگام ناامیدی و سختی ها امیدوارتر باش. و ناامیدی را همراه با امیدواری و امیدواری را به ناامیدی وابسته بدان. (امیدواری و ناامیدی با هم همراهند). (مفهوم: آینده نگری و توجه به پایان اتفاقات، پرهیز از ناامیدی)

محال: بی اصل، ناممکن، اندیشه باطل / **نهاد:** سرشت، باطن / **بناگردی:** متغیر و عصبانی نشوی / **باطل:** مطلب نادرست

کنایه: از حال و نهاد خویش بنگردی؛ عصبانی و خشمگین نشوی / **تضاد:** / **کنایه:**

نکته ی دستوری: در این عبارت چه قسمتی حذف شده است؟ نوع این حذف را بنویسید.

(۱۰) رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. * (۱۱) چندان که طاق است، با ایشان نیکی کن. * (۱۲) و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بی عیب نیز بتوانی دید. *

(۱۰) تلاش هیچ کس را نادیده بگیر و آن گونه که شایسته آن باشند، از آن ها سپاسگزاری کن، مخصوصا با خویشاوندان و آشنایان. (۱۱) و تا جائیکه می توانی با خویشاوندان نیکویی کن. (مفهوم: قدرشناس بودی و نیکی کردن) (۱۲) و حرمت پیران و بزرگان قبیله و محله ها را نگه دار. ولی شیفته و فریفته آنان نباش؛ تا همانگونه که خوبی و هنر آنان را می بینی، عیب و ایراد آنان را نیز بینی (و به آن گرفتار نشوی). (مفهوم: احترام و ارزش برای بزرگان) ضایع: تباه، تلف / به سزا: شایسته / قرابت: خویشی، خویشاوند / طاقت: توان، توانایی / مولع: بسیار مشتاق، آرزومند، حریص هنر: عمل نیک، شایستگی

تضاد:

نکته ی دستوری:

(۱۳) و اگر از یگانه نایم شوی زود به مقدار نایمی، خویش را از وی ایمن گردان. * (۱۴) و از آموختن، تنگ مدار تا از تنگ رسته باشی. *

(۱۳) و اگر از فردی نا آشنا احساس خطر کردی، به اندازه ای که نیاز است، مواظب باش و احتیاط کن. (مفهوم: هوشیاری و احتیاط) (۱۴) و از یادگرفتن خجالت نکش (و آن را بد ندان) تا (با ندانستن) دچار بی آبرویی نشوی. (مفهوم: علم آموزی) رسته: رها، آزاد

قابوس نامه: عنصرالمعالی کیکاووس

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - معنی واژه های مشخص شده را بنویسید.
کتابی که در او داد سخن آرای توان داد، ابداع کنم.
عشق شوری در نهاد ما نهاد.
سعدالدین وراوینی
فخرالدین عراقی
- ۲ - در متن درس، سه گروه کلمه ی متضاد بیابید.
- ۳ - به درسنامه «انواع حذف» مراجعه کنید. و سپس مشخص کنید، در کدام جمله ی متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.
- ۴ - به درسنامه «انواع زمان فعل» مراجعه کنید و سپس جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

فعل	امر	ساخت منفی	مضارع اخباری
شنیده بودی			
داری می روی			
خواهید رسید			

قلمرو ادبی

- ۱ - به درسنامه «مثل» مراجعه کنید و سپس بنویسید بهره گیری از «مثل» چه تأثیری در سخن دارد؟
- ۲ - به درسنامه «کنایه» مراجعه کنید و سپس دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱ - نویسنده، چه کاری را کودکانه می شمارد؟
- ۲ - در جملهی زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می کند؟
«اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن»
- ۳ - مفهوم عبارت «گندم نمای جو فروش مباش» را بنویسید.
- ۴ - برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.
شاد و بی غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می گذرند
- ۵ - حدیث «حَسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - داد : حق و انصاف - دادن و ارائه دادن
نهاد : درون و ذات و سرشت - قرار داد
- ۲ - غم و شادی - نیک و بد - نومیدی و امید
- ۳ - نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی.
- ۴ -

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می شنوی	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
می روی	نمی روی	برو	داری می روی
می پرسید	نخواهید پرسید	پرسید	خواهید پرسید

قلمرو ادبی

- ۱ - مثل‌ها انتقال مفهوم و مضمون را آسان تر و متن را زیبا و ادبی تر می کنند و به غنای سخن کمک می کنند.
- ۲ - «به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی»: هر موضوعی احوالت را پریشان نکند.
«به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد»: غم و شادی تو برایش مهم باشد.

قلمرو فکری

- ۱ - با هر اتفاق نیک یا بد تحت تاثیر قرار گرفتن.
- ۲ - تو دار بودن، خویشتن دار بودن، ظاهر را حفظ کردن
- ۳ - ریا و تزویر را نکوهش می کند و ظاهر سازی را ناپسند می داند.
- ۴ - هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر.
به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو.
- ۵ - اندر هر کاری داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد.

درس سوم

پاسداری از حقیقت

درختان را دوست مدارم
که به احترام تو قیام کرده‌اند
و آب را / که مهر مادر توست
خون تو شرف را سرخگون کرده است
شفق، آینه‌دار نجابت
و فلک، **محرابی**
که تو در آن
نماز صبح شهادت **گزارده‌ای**

درختان را دوست دارم، زیرا به احترام تو سر پا ایستاده‌اند. و آب را دوست دارم، زیرا مهریه مادرت (حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها) است. شرافت، سرخی و زیبایی و ارزشش را از خون تو دارد. زیبایی و سرخی هنگام غروب، بازتاب زیبایی نجابت توست. و سرخی سپیده‌دمان، محرابی است که تو در صبح شهادت، در آن نماز خواندی.

مهر: مهریه، کابین / **شرف:** آبرو، بزرگواری / **نجابت:** اصالت، پاک‌منشی / **شفق:** سرخی هنگام غروب / **فلک:** سپیده‌ی صبح، فجر
تشخیص: سر پا ایستادن درختان / **حسن تعلیل:** علت ایستاده بودن درختان غیر واقعی و ادبی بیان شده است.
حسن تعلیل: علت دوست داشتن آب، غیر واقعی و ادبی بیان شده است. / **تلمیح:** به مهریه حضرت زهرا (س) تلمیح دارد.
مجاز: خون؛ شهادت / **ایهام:** سرخگون کردن: ۱- اعتبار بخشیدن ۲- شرمند کردن / **تشبیه:** شفق همچون آینه‌داری است.

تشبیه: / **تشخیص:** / **تضاد:**

نکته‌ی دستوری:

در فکر آن گودالم
که خون تو را مکیده است
هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم
در **حضیض** هم می‌توان عزیز بود
از گودال پیرس

به گودال قتلگاه فکر می‌کنم که خون تو در آن جاری شد. هیچ گودالی اینقدر با عظمت نمی‌تواند باشد. به راستی در نهایت مذلت و خواری نیز می‌توان عزیز و ارزشمند بود. اگر باور ندارید، گودال قتلگاه امام حسین (ع) را ببینید (که انقدر با عظمت و عزیز است).

رفیع: بلند، مرتفع، ارزشمند / **حضیض:** جای پست در زمین یا پایین کوه / **عزیز:** ارجمند، ارزشمند
تشخیص: گودال (خون را) بمکد. / **پارادوکس:** رفیع بودن گودال / **کنایه:** خون کسی را مکیدن؛ می‌تواند کنایه از کشتن باشد.
تضاد: رفیع و حضیض / **کنایه:** در حضیض هم می‌توان عزیز بود. / **تلمیح:** به عبارت «شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ» تلمیح دارد.
نکته‌ی دستوری: در این قسمت وابسته‌های پیشین را مشخص کنید و نوع آن‌ها را بنویسید.

شمشیری که بر گلوی تو آمد
هر چیز و همه چیز را در **کائنات**
به دو پاره کرد:
هر چه در سوی تو حسینی شد
دیگر سو یزیدی ...

شمشیری که گلوی تو را پاره کرد، هر چیز دنیا را دو قسمت کرد. هر کس به تو روی آورد، رستگار و هر کس به تو پشت کرد، نگون بخت شد. (تو معیار خوبی و بدی شدی)

کائنات: موجودات، پدیده‌ها / **حسینی:** منسوب به حسین (ع) (پسندیده) / **یزیدی:** منسوب به یزید (ناپسند)
کنایه: شمشیر بر گلو آمدن؛ شهادت / **کنایه:** حسینی شدن؛ رستگار شدن
کنایه: / **تضاد:**

نکته‌ی دستوری:

آه، ای مرگ تو معیار!
مرگت چنان زندگی را به **سخره** گرفت
و آن را **بقدر** کرد
که مردنی چنان
غبطه بزرگ زندگانی شد
خونت
با خون بهایت حقیقت
در یک تراز ایستاد

آه و افسوس می‌خورم! شهادت تو معیار تشخیص خوب و بد است. شهادت آنقدر با عظمت بود که زنده بودن، در مقایسه با آن، شوخی و مسخره بود. و این گونه مُردن، حسرت زندگانی و زندگان شد. به راستی فقط خون تو، خون بهای توست و با آن برابر است.

معیار: میزان، مقیاس، مایه‌ی سنجش / **سخره:** مسخره کردن، ریشخند / **بی‌قدر:** بی‌ارزش / **غبطه:** رشک بردن ... / **تراز:** سطح
خون بها: دیه، پولی که به بازماندگان متوفی دهند.

تشخیص: مرگت (شهادت) زندگی را به سخره گرفت. / **تشخیص:** زندگانی، غبطه بخورد. / **تضاد:**

نکته‌ی دستوری:

و **عزت**، ضامن دوام جهان شد
- که جهان با دروغ می‌باشد -
و خون تو امضای «راستی» است ...

اراده‌ی تو (که عین حقیقت است) باعث دوام و بقای جهان شد، زیرا جهان با دروغ پایدار نمی‌ماند. «راستی» اعتبارش را از تو دارد.

عزم: قصد، اراده / **ضامن:** ضمانت کننده

مجاز: خون؛ شهادت / **تضاد:** دوام جهان و پاشیدن آن / **تضاد:** / **کنایه:** امضای راستی کنایه از تایید کردن است.

نکته‌ی دستوری: چند نقش دستوری «مضاف الیه» در این بخش وجود دارد؟

تو تنهاتر از شجاعت

در گوشه‌ی روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای

به پاسداری از حقیقت

و صداقت

شیرین‌ترین لبخند

بر لبان اراده‌ی توست

چندان تناوری و بلند

که به هنگام تماشا

کلاه از سر کودک عقل می‌افتد

تو از شجاعت هم یکتاتر و تنهاتر در قسمت روشن تاریخ می‌درخشی و از حقیقت و راستی پاسداری می‌کنی (تاریخ، از تو مفتخر است). شیرین‌ترین و زیباترین لبخند بر لبان اراده و عزم تو نشست است. آنقدر با عظمت و سربلند هستی، که عقلِ حقیرِ انسان، از درک بزرگی‌ات عاجز می‌ماند. **اراده:** عزم، تصمیم / **تناور:** تنومند، فربه، قوی جثه

تشخیص: تنهاتر از شجاعت / **تشبیه:** / **تشخیص:** وجدان تاریخ / **تشخیص:** لبان اراده

حسن آمیزی: / **کنایه:** کلاه از سر افتادن کنایه از درک عظمت کردن / **تشبیه:** کودک عقل

کنایه: لبخند بر لب بودن کنایه از خشنودی از انجام کاری / **کنایه:** صداقت بر لبان توست؛ راستگو و صادق هستی

نکته‌ی دستوری:

بر تالابی از خون خوش

در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای

با جامی از فرهنگ

و بشریت **رهگذار** را می‌آشامانی

- هر کس را که تشنه‌ی شهادت است. -

تو با فدا کردن خون و زندگی‌ات، در تاریخ بشریت ایستاده‌ای و جامی که از فرهنگ (فرهنگ شهادت و راستی و شجاعت و ...) پر شده است را به مردمی که خواستار شهادتند، می‌آشامانی (تو الگو و سمبل شهادت و شجاعتی).

تالاب: آبگیر، برکه / **رهگذار:** رهگذر، گذرنده

تشبیه: گذرگه تاریخ / **استعاره مکنیه:** نوشاندن فرهنگ / **کنایه:** تشنه چیزی بودن؛ خواستار آن چیز بودن

تلمیح: به دعای زیارت اربعین «وَبَذَلَ مَهْجَتَهُ فَيَكُ لَيْسَتَنْقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»

گوشواره‌ی عرش (مجموعه کامل شعرهای آیینی): سید علی موسوی گرمارودی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - مترادف و متضاد واژه‌ی «رفیع» را از متن درس بیابید.

۲ - از متن درس، برای نمودار زیر، گروه اسمی مناسب بیابید؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.

گروه اسمی

هسته	وابسته	وابسته
اسم	صفت	مضاف الیه
.....		

قلمرو ادبی

- ۱- به درسنامه «تشخیص» مراجعه کنید و سپس دو نمونه از کاربرد «تشخیص» در متن درس مشخص کنید.
- ۲- شعر سپید، گونه‌ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه‌ها در آن مشخص نیست. شعر «پاسداری از حقیقت» را از این دید بررسی کنید.
- ۳- به درسنامه «حُسن تعلیل» مراجعه کنید و سپس مشخص کنید در کدام قسمت درس از این آرایه استفاده شده است؟ دلیل خود را بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱- با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غبطه‌ی بزرگ زندگانی می‌داند؟
- ۲- در متن درس، «عقل» با چه ویژگی‌هایی وصف شده است؟ چرا؟
- ۳- هر یک از موارد زیر، با کدام قسمت از شعر «پاسداری از حقیقت» ارتباط معنایی دارد؟
شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است).
و بَدَلْ مُهْجَتَهُ فَبِیکَ لَیْسَتْ نَقْدَ عِبَادَکَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضَّلَالَةِ
(او، حسین، خونس را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد).

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- مترادف رفیع: بلند / متضاد رفیع: حسیض
- ۲- فکر آن گودال - غبطه‌ی بزرگ زندگی - گوشه‌ی روشن وجدان (تاریخ)

قلمرو ادبی

- ۱- درختان به احترام کسی کاری کنند - وجدان تاریخ
- ۲- هر چند این شعر وزن عروضی ندارد ولی وجود آرایه‌های ادبی و ارتباط واژگان و فضای عاطفی قوی شعر، جای وزن را پر کرده و آن را به یک شعر زیبا تبدیل کرده است.
- ۳- شاعر «ایستاده بودن درختان را» به دلیل «احترام به امام حسین (ع)» دانسته است. این دلیل غیرواقعی، ولی ادبی و زیبا، بر زیبایی شعر افزوده است.

قلمرو فکری

- ۱- مرگی که با عزت و همراه شرف و آبرو باشد. مرگ همراه شهادت که بر زنده‌بودن رجحان دارد.
 - ۲- ناتوان و کودک. زیرا عقل دنیایی و مادی‌نگر، از درک بزرگی و عظمت و شهادت‌طلبی امام حسین (ع) عاجز است.
 - ۳- هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حسیض هم می‌توان عزیز بود.
- بر تالابی از خون خویش / در گذرگاه تاریخ ایستاده‌ای / با جامی از فرهنگ / و بشیریت رهگذار را می‌آشامانی / هر کس را که تشنه‌ی شهادت است

گنج حکمت: دیوار عدل

(۱) عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر خراب شده است، آن را **عمارت** باید کردن.* (۲) جواب نبشت که شهر را از عدل، دیوار کن و راه‌ها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ.*

(۱) کارگزار و حاکم شهری به خلیفه مسلمین نامه‌ای نوشت و خبر داد که حصار شهر خراب شده است و باید آن را تعمیر و بازسازی کنیم. (۲) خلیفه پاسخ داد: (به جای تعمیر حصار شهر) با اجرای عدل و داد در شهر، و ایمن کردن راه‌ها از ظلم و ترس راهزنان، دیگر نیازی به حصار نیست. (در صورت رضایت مردم از حاکمان، در هنگام هجوم بیگانگان، خود آن‌ها از شهر محافظت می‌کنند).

عامل: حاکم، والی / عمارت کردن: آباد کردن، تعمیر کردن / خوف: ترس

سیاست‌نامه: خواجه نظام الملک توسی

درس پنجم

بیداد ظالمان

هم مرگ، بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد
مرگ به سراغ شما هم خواهد آمد و این رونق (چیرگی) شما پایان خواهد یافت.

رونق: اعتبار کنایه: / مجاز: جهان مجاز از زندگی

نکته‌ی دستوری:

وین بوم محنت از پی آن تا کد خراب بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد
جغد شوم بدبختی، برای آنکه، دولت و خوشبختی شما را ویران کند، روزی سراغ شما هم خواهد آمد. (مفهوم: رفاه و آسایشتان ماندگار نخواهد بود.)

بوم: جغد / از پی: برای، به سبب / محنت: اندوه، غم، رنج و بلا / دولت‌آشیان: دولت‌سرا، آشیانه‌ی خوشبختی
نماد: بوم (جغد) نماد شومی و نامبارکی / تشبیه: بوم محنت / کنایه:

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
مرگ - که سراغ هر کسی را می‌گیرد - روزی سراغ شما هم می‌آید. (و گلوگیر شما هم خواهد شد).
اجل: مرگ

تشبیه: / کنایه: گلوگیر خاص و عام بودن؛ همه را شامل شدن / تضاد:
مجاز: / تلمیح: به آیه «کل نفس ذائقة الموت»

چون داد عادلان به جهان در، بقاء نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
وقتی دادگری پادشاهان عادل (مانند انوشیروان) باقی نماند و از بین رفت، مدت و زمان بیدادگری شما هم روزی به پایان خواهد رسید.
داد: عدالت / بقاء: عمر، پایداری تضاد: / تضاد:

نکته‌ی دستوری:

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد
وقتی اثر و آثار شیر مردان از بین رفته است، آثار ظلم انسان‌های حقیری چون شما نیز پایان پذیر است.

عوعو: صدای سگ (این گونه کلمات را از نظر دستوری «نام‌آوا» می‌گویند).
استعاره: شیران؛ بزرگمردان شجاع / استعاره: / نماد: شیر و سگ به ترتیب نماد شجاعت و ترس هستند.
تضاد: / کنایه: غرش شیران؛ کارهای ارزشمند بزرگان / کنایه:

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
باد مرگ که بسیاری جان‌ها را گرفت و افراد بسیاری را کشت، ناگهان روزی سراغ شما هم خواهد آمد. (مرگتان حتمی است)
بکشت: خاموش کرد

استعاره: باد؛ اجل، مرگ / استعاره: شمع؛ زندگانی / استعاره: / کنایه: بر چراغدان شما نیز بگذرد؛ شما را نیز شامل می‌شود. / مراعات نظیر: / تلمیح:

نکته‌ی دستوری:

زین کاروانسرای، بسی کاروان گذشت ناچار، کاروان شما نیز بگذرد

انسان‌های بسیاری به دنیا آمدند و رفتند. شما ظالمان نیز روزی خواهید مُرد.

استعاره: کاروانسرای: جهان، دنیا / استعاره: / تلمیح:

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتر تاثیر اختران شما نیز بگذرد

ای کسانی که به بخت خوش خود فریفته شده‌اید، روزی این خوشی شما پایان می‌پذیرد.

مفتخر: نازنده، سربلند، صاحب افتخار / طالع: سرنوشت، بخت / مسعود: مبارک، خجسته

مراعات نظیر: / کنایه: تاثیر اختران شما بگذرد؛ اقبالتان فروکش خواهد کرد.

تلمیح: به باور گذشتگان مبنی بر تاثیر اختران در سرنوشت و اقبال و نحسی آینده افراد

نکته‌ی دستوری:

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد

با صبر و شکیبایی، در مقابل جور و ستم شما می‌ایستیم تا اثر سختگیری و ظلم شما پایان پذیرد.

جور: ظلم و ستم / سختی: شدت

تشبیه: / تشبیه: تحمل به سپر تشبیه شده است. / کنایه: سپر کردن تحمل؛ مقاومت و پایداری با صبر و شکیبایی

کنایه: سختی کمان شما بگذرد؛ سختگیری و ظلمتان پایان یابد. / مجاز: کمان مجاز از تیر (و تیر استعاره از ستم) است.

ای تو رَمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد

ای پادشاهی که دست مأموران را به آزار مردم آزاد گذاشته‌ای، این ظلم و ستم زیر دستان تو روزی به پایان خواهد رسید.

رَمه: گله / گرگ طبع: بدسروشت / گرگی: بد ذاتی، ظلم

استعاره: رَمه: مردم / استعاره: / استعاره: شبان: حاکم / کنایه: گرگی (گرگی کردن)؛ ظلم و ستم کردن

مراعات نظیر: / تشبیه: گرگ طبع تشبیه دارد. (کسی که خصوصیاتش مانند گرگ است.)

سیف فرغانی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - در شعری که خواندید، پنج واژه‌ی مهم املایی بیابید و بنویسید.

۲ - تفاوت معنایی فعل «گشت» را در ابیات زیر توضیح دهید.

گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کاو بنده‌پرور آید

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

۳ - برای هر واژه‌ی مشخص شده، یک مترادف از متن درس بیابید.

بر در بخت بد فرود آید هر که گیرد عنان مرکبش آز ناصر خسرو

همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد به قدر همت تو اعتبار تو ابن یمین

قلمرو ادبی

۱ - قافیه و ردیف را در بیت نخست این سروده مشخص کنید.

۲ - در بیت زیر، کنایه‌ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد

۳ - به درسنامه «استعاره» مراجعه کنید و سپس در بیت پنجم، استعاره‌ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱ - با توجه به توضیح زیر، معنی و مفهوم بیت اول درس را به نثر روان بنویسید.
سیف الدین محمد قرغانی، در سده هفتم هجری، هنگامی که شهرهای بزرگ و آباد ایران، در آتش بیداد مغولان می سوخت، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه‌ی فرمانروایان و تاخت و تاز سپاه مغول، با بیان کوبنده‌ای انتقاد می‌کند.
- ۲ - در بیت زیر، مقصود شاعر از «رمه»، «چوپان گرگ طبع» و «گرگی شبان» چیست؟
ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد
- ۳ - از متن درس، برای حدیث و آیه‌ی زیر، نمونه‌ی بیتی مرتبط بیابید و بنویسید.
الدَّهْرُ یُومَانِ یَوْمَ لَکَ وَ یَوْمَ عَلَیْکَ . امام علی
کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ . سورة آل عمران، آیه ۱۸۵
- ۴ - سروده‌ی زیر، یادآور کدام بیت درس است؟
ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان خاقانی

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - رونق زمان - محنت - اجل - بقا - غرّش شیران - عوعوی سگان - طالع مسعود
- ۲ - «کشت» از جمله افعالی است که در گذشته در معنایی غیر از معنای امروزی کاربرد داشته است. در بیت اول در معنای امروزی «کشتن و به قتل رساندن» آمده ولی در بیت دوم در معنای «خاموش کردن» آمده است.
- ۳ - بخت با واژه‌ی «طالع» و اعتبار با واژه «رونق» مترادف است.

قلمرو ادبی

- ۱ - جهان و زمان واژگان قافیه و «شما نیز بگذرد» ردیف این شعر است.
- ۲ - «از تحمل سپر کردن» کنایه از پایداری و صبر و مقاومت و «سختی کمان گذاشتن» کنایه از پایان یافتن ظلم و ستم.
- ۳ - «شیران» استعاره از بزرگ مردان و دلیران خوشنام و «سگان» استعاره از حاکمان و زورگویان ستمگر.

قلمرو فکری

- ۱ - مرگ به سراغ شما هم خواهد آمد و این رونق (چیرگی) شما، پایان خواهد یافت.
- ۲ - رمه: مردم و رعیت / چوپان گرگ طبع: حاکم و والی ظالم، بدخو / گرگی شبان: ستمگری و بدذاتی حاکمان و والیان
- ۳ - حدیث امام علی (ع) با ابیات ۲ و ۸ و آیه‌ی قرآن با ابیات ۳ و ۶ و ۷ تناسب معنایی دارد.
- ۴ - بیت چهارم

شعر حفظی: همای رحمت

علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدا را!
دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین
برو ای گدای مسکین در خانه‌ی علی زب
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من
به جز از علی که آرد پسری **ابوالعجایب**
چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گف
چه زنم چو نای هر دم، ز نوای شوق او دم؟
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
ز نوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب

که به **ماسوا** فکندی همه سایه‌ی هما را
به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را
که نگین پادشاهی دهد از گرم گدا را
چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا؟
که **عَلَم** کد به عالم شهدای کربلا را؟
چو علی که می‌تواند که به سر برد وفا را؟
متحیرم چه نام شه ملک «لافتی...» را؟
که **لسان غیب** خوش‌تر بنوازد این نوا را
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را
غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

- ۱- ای علی! ای پرندۀ رحمت و خوشبختی! تو چه نشانه‌ای از خداوند هستی که سایه خوشبختی و سعادت را بر سر همه موجودات و مخلوقات افکنده‌ای؟
- ۲- ای دل! اگر می‌خواهی خدا بشناسی، خدا را در وجود حضرت علی (ع) دریاب. به خدا قسم می‌خورم که خدا را به سبب وجود حضرت علی (ع) شناختم.
- ۳- ای گدای فقیر و بیچاره! برو از علی (ع) کمک بخواه. او کسی است که به سبب بزرگی خود، انگشت پادشاهی را در رکوع به نیازمند بخشید.
- ۴- هیچ کس به جز حضرت علی (ع) نمی‌تواند به پسرش وصیت کند که بعد از شهادتش، با قاتلش مدارا و خوشرفتاری کند.
- ۵- هیچ کس به جز علی (ع) پسری نخواهد داشت، که شهدای دشت کربلا را به بزرگی و شجاعت به عالمیان معرفی کند.
- ۶- فقط علی (ع) است که وقتی با دوست (خدا) پیمان برقرار می‌کند، می‌تواند تا پایان بر سر عهد و قرار خود باقی بماند.
- ۷- علی (ع) را نه می‌شود خدا نامید و نه شان و مقامی مانند انسان‌های دیگر دارد. سرگردانم که «پادشاه سرزمین جوانمردی» را چه باید بنامم.
- ۸- چرا من هر لحظه در وصف حضرت علی (ع) چیزی بگویم، وقتی که حافظ شیرازی این گفتگوی عاشقانه با دوست را بهتر از من سروده است:
- ۹- کل شب‌ها را به امید سپری می‌کنم، که باد صبحگاهی پیامی از دوست برای من بیاورد.
- ۱۰- ای شهریار! از مرغ حق (مرغ شب، گونه‌ای جغد) یاد بگیر که چقدر زیبا، درد و غم خود را به خدا می‌گوید.

هما: پرندۀ ای از راسته‌ی شکاریان / **آیت:** نشانه / **ابوالعجایب:** شگفت‌انگیز / **رحمت:** مهربانی / **عَلَم کردن:** مشهور کردن
ماسوا: ما سوی الله، آنچه غیر خداست، همه مخلوقات

توجّه: معنی اشعار حفظی در امتحان نهایی و پایان ترم نمی‌آید. این معنی صرفاً برای درک بیشتر شعر آمده است.

درس ششم

مهر و وفا

هر آنکه جانب اهل وفا نگه دارد / خداش در همه حال از بلا نگه دارد

۱- هر کس به اهل وفا (عاشقان) توجه کند و مراعات حال آنان کند، خداوند نیز در هر موقعیتی آنان را از بلا و گرفتاری محفوظ می‌دارد.

جانب: طرف، طرفداری

کنایه: جانب کسی را نگه داشتن؛ از کسی حمایت کردن

نکته‌ی دستوری: نقش ضمیر پیوسته را بنویسید.

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد

۲- درباره‌ی دوست (خداوند) سخنی نمی‌گویم، مگر به خود آن. زیرا فقط دوست اصلی (خداوند) است که سخن (و راز) دوست (عاشق) را نگه می‌دارد.

حدیث: ماجرا، روایت، سخن / **حضرت:** پیشگاه

تکرار: **تضمین:** مصراع اول تضمینی از شعر سعدی است.

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد

۳- ای انسان، جویری زندگی کن که اگر روزی اشتباه کردی، دعای خیر فرشتگان مانع از گرفتاری‌ات شود.

معاش: زندگی

تشخیص: دل منادا قرار گرفته است. / **مجاز:** دل؛ وجود (کل انسان) / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان / نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

۴- اگر دوست داری که پیوند و پیمان با معشوق (خداوند) قطع نشود، به عهد و پیمان وفادار باش.

هوا: میل، خواسته / **نگسلد:** پاره نکند / **رشته:** طناب و ...

کنایه: پیمان نگسلد؛ بی‌وفایی نکند. / **کنایه:** سر رشته را نگه داشتن؛ وفاداری کردن / **جناس:** گر و سر

استعاره: رشته؛ رابطه دوستی / **تلمیح:** به آیه‌ی «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»

نکته‌ی دستوری: در مصراع دوم چه چیزی حذف شده است؟

صبا بر آن سر زلف از دل مرا یمنی / ز روی لطف بگوش که جا نگه دارد

۵- ای باد صبا (که گذارت به دوست می‌افتد) اگر دل من را در زلف یار گرفتاری دیدی، از روی لطف و مهربانی به او بگو، سر جایش باقی بماند. (بی‌قراری نکند)

صبا: باد بهاری، بادی که از طرف شمال شرقی وزد

نماد: صبا نماد پیام‌رسانی و پیام‌آوری است. / **تشخیص:** / **تشخیص:**

ایهام تناسب: روی؛ در اینجا یعنی «به سبب» یا «همراه با» ولی در معنای «صورت» با سر و دل تناسب دارد.

چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفتم؟ / ز دست بنده چه خیزد، خدا نگه دارد

۶- وقتی به او گفتم که هوادار دلم باشد و او را حفظ کند، گفت: همه چیز دست خداست و جز او کسی اراده‌ای ندارد.

تلمیح: به آیه‌ی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» / **مجاز:** دست؛ قدرت / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

۷- تمام وجود و دارایی‌ام فدای آن دوستی که رعایت دوستی و عشق می‌کند و حرمت آن را به جای می‌آورد.

حق صحبت: ارزش هم‌نشینی

جناس: / مجاز: سر و زر و دل و جان؛ همه وجودم و همه دارایی‌هایم / مجاز: سر و زر و دل و جان را می‌توانیم

تک تک نیز مجاز در نظر بگیریم. / **تلمیح:** «مهر و وفا» نام دو عاشق و معشوق در ادب فارسی هستند لذا مصراع دوم تلمیح دارد.

ایهام تناسب: مهر و وفا؛ در معنای عشق و وفاداری به کار رفته است و با توجه به «یاری» می‌تواند ایهام تناسب باشد.

غبار راهگزارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

۸- خاک راهی که از آن عبور می‌کنی، کجاست تا حافظ آن را به رسم یادگاری از جانب نسیم صبا نگهداری کند.

راهگزار: گذرگاه، مسیر

نماد: / **تشخیص:** صبا، غبار راه دوست را یادگار بیاورد.

نکته‌ی دستوری: در این بیت چه چیزی حذف شده است؟ نوع حذف را بنویسید.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم تمنّا چه حاجت است حافظ

تعلیم ز ارّه گیر در امر معاش نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش ابوسعید ابوالخیر

۲- به **درسنامه جهش ضمیر** مراجعه کنید و سپس در شعر «مهر و وفا»، نمونه‌ای از کاربرد ضمائر پیوسته (متصل) را بیابید و نقش دستوری آن را مشخص کنید.

قلمرو ادبی

۱- در متن درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

۲- به **درسنامه «نماد»** مراجعه کنید سپس بنویسید در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه‌ی «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می‌برند؟

۳- به **درسنامه «ایهام»** مراجعه کنید و سپس بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه‌ی «ایهام» بررسی کنید.

گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید حافظ

قلمرو فکری

۱- با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می‌داند؟

۲- بیت زیر، با کدام قسمت از سروده‌ی حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟

تا نگردي آشنا، زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش حافظ

۳- از کدام بیت درس، می‌توان مفهوم آیه‌ی شریفه‌ی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را دریافت؟

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- حضرت: پیشگاه، در حضور / معاش: زندگی، زیست

۲- «خداش در همه حال از بلا نگه دارد»: ضمیر پیوسته «ش» در این مصراع نقش مفعولی دارد و جهش ضمیر یافته است. خدا او را در هر حالتی از بلا دور می‌کند.

«فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد»: ضمیر پیوسته «ت» در این مصراع نقش مفعولی دارد و جهش ضمیر یافته است.

قلمرو ادبی

- ۱ - «دست» در مصراع «ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد» مجاز از قدرت و توانایی است.
«سر و زر و دل و جان» در مصراع «سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری» مجاز از کل وجود و دارایی است.
- ۲ - «صبا» نمادی از «پیام‌رسانی» بین عاشق و معشوق است.
- ۳ - «بو» ابهام دارد. یعنی مصراع مد نظر را می‌توانیم به دو صورت معنی کنیم. ۱ - گفتم که رایحه‌ی زلف تو، من را از راه برد و ... ۲ - گفتم که امید رسیدن به زلف تو، من را از راه برد و ...

قلمرو فکری

- ۱ - عاشق وفای به عهد داشته باشد و وفادار باشد.
- ۲ - با بیت دوم «حدیث دوست نگویم مگر ...»
- ۳ - مفهوم این آیه، در ابیات ۱ و ۳ و ۶ به نوعی دیده می‌شود. ولی در واقع هیچ کدام به طور دقیق با آیه هم‌معنا نیست.

گنج حکمت: حقه‌ی راز

روزی یکم نزدیک شیخ آمد و گفت: (۱) «ای شیخ آمده‌ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایم.» * شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.» آن مرد بازگشت. شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگرفتند و در حقه کردند و سر حقه محکم کردند. دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ آنچه وعده کرده‌ای، بگوی.» شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: (۲) «زینهار، تا سر این حقه باز نکنی.» * مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و (۳) سودای آتش بگرفت که آیا در این حقه چه سر است؟ * هر چند صبر کرد توانست. سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت. مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، من از تو سرّ خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟! * شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حقه به تو دادیم، تو پنهان توانستی داشت؛ سرّ خدای را با تو بگویم، چگونه نگاه خواهی داشت؟! *»

(۱) ای شیخ آمده‌ام تا از راز و رمز خداوند چیزی به من نشان بدهی.

(۲) هُشدار و آگاه باش که سر این جعبه را باز نکنی.

(۳) دلش می‌خواست بداند در این جعبه چه رازی نهفته است.

حقه: جعبه، صندوق / **سودا:** اندیشه، هوس، خیال / **زینهار:** آگاه باش (این گونه کلمات را از نظر دستوری «شبه جمله» یا «صوت» می‌گویند).

اسرار التوحید: محمد بن منور

درس هفتم

جمال و کمال

(۱) بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.*
(۲) و مثل قرآن، مثل آب است روان؛ در آب، **حیات** تنها بود و در قرآن حیات دلها بود.*

(۱) بدان و آگاه باش که قرآن، مانند بهشتی جاودان است. در بهشت هزاران گونه نعمت وجود دارد و در قرآن، هزاران گونه پند و اندرز. (۲) و قرآن مانند آبی روان و جاری است. همانگونه که آب زندگی بخش تن است، قرآن نیز زندگی بخش دل و جان است.
حکمت: دانش / **حیات:** زندگی

تشبیه: / **سجع:** نعمت و حکمت / **سجع:** تنها و دلها / **تشبیه:**

نکته‌ی دستوری: در این بخش یک واژه‌ی دوتلفظی بیابید. و یک واژه‌ی مشخص کنید که در زبان فارسی «هم‌آوا» دارد.

در قرآن، قصه‌ها بسیار است و لکن قصه‌ی یوسف نیکوترین قصه‌هاست. (۳) این **قصه**، عجب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: (۴) هم **فُرقت** بود و هم **وُصلت**؛ هم **محنت** بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛*
(۵) در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛* (۶) پس چون در او این چندین اندوه و **طرب** بود، در نهاد خود شکفت و عجب بود.*

(۳) این قصه، عجیب‌ترین قصه‌هاست؛ زیرا در بین دو چیز که ضد هم‌اند، قرار گرفته است: (۴) هم جدایی (فراق)، هم رسیدن (وصال). هم سختی داشت، هم آسایش. هم راحتی داشت و هم بلا. هم وفاداری بود و هم ستم. (۵) در آغاز زندان و در چاه‌افتادن داشت و در پایان به عزیزی و وزارت رسیدن داشت. (۶) و در این داستان، هم غم است و هم شادی، به این دلیل عجیب و شگفت‌انگیز است.

فرقت: جدایی / **وُصلت:** پیوند، پیوستگی / **محنت:** اندوه / **آفت:** آسیب / **جفا:** ظلم / **بدایت:** آغاز / **طرب:** شادی

تضاد: / **تضاد:** / **سجع:** راحت و آفت / **سجع:**

مجاز: بند و چاه: اسارت / **مجاز:**

نکته‌ی دستوری:

گفته‌اند «نیکوترین» از **بهر** آن بود که یوسف **صدیق**، وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود، و زلیخا در عشق و درد او برقرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبردهنده از او، ملک جبار بود.

گفته‌اند به این دلیل بهترین بود که حضرت یوسف «راستگو» باوفا بود و حضرت یعقوب نیز آموزش‌دهنده صبر و شکیبایی او بود. و زلیخا در عشق یوسف، ناشکیبایی و بی‌قراری می‌کرد و غم و شادی در این داستان زیاد بود و خداوند توانا از پایان آن آگاه بود و باخبر می‌کرد. **از بهر:** برای، به سبب / **صدیق:** بسیار راستگو / **جبار:** مسلط، یکی از صفات خداوند

سجع: / **سجع:**

قصه‌ی حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گشت، بلکه از حُسن **سیرت** او گشت؛ زیرا که نیکو، بهتر هزار بار از نیکو رو. نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟ از روی نیکوش **حبس** و چاه آمد و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

داستان حضرت یوسف به خاطر زیبایی ظاهری اش به زیبایی معروف نشد، بلکه به سبب زیبایی سیرت و باطن یوسف بود. زیرا زیبایی سیرت و باطن، هزاران بار از زیبایی ظاهری بارز تر است؛ همانطور که به سبب زیبایی، گرفتار و زندانی شد و به سبب باطن زیبا به پیامبری و رسالت رسید. به سبب زیبایی ظاهری اش، به زندان و چاه افتاد و به سبب زیبایی باطنش به وزارت رسید.

سیرت: سرشت، باطن / **امر و فرمان:** منظور رسالت و پیامبری است.

تضاد: / **مجاز:** / **مجاز:** / **مراعات نظیر:**

نکته دستوری: در این قسمت یک حذف بیابید و نوع آن را بنویسید.

پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از **حُسن سیرت** او داد، نه از **حُسن صورت** او داد، تا اگر توانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی که سیرت خود را چون **سیرت** او گردانی.

خداوند وقتی این داستان را مطرح کرد، به زیبایی باطنی حضرت یوسف تاکید داشت نه زیبایی چهره. به این دلیل که اگر نمی توانید ظاهر خود را چون حضرت یوسف زیبا کنید، باطن خود را که می توانید تغییر بدهید و زیبا کنید.

تضاد:

آن که گهیم سیرتش نیکوترین سیرت ها بود، از **پیر** آن که در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد و در مقابله **لثیم**، کریمی کرد.

به این دلیل می گوئیم سیرت و باطن حضرت یوسف بهترین سیرت ها بود که در برابر ستمی که در حق او کردند، باوفایی کرد و در مقابل زشت رفتاری و دشمنی که با او داشتند، دوستی و آشتی می کرد و در مقابل رفتار حقارت آمیز آنان، باگذشت بود و بخشش داشت.

جفا: بی وفایی، ستم / **لثیمی:** پستی، فرومایگی / **کریمی:** بخشندگی، گذشت

تضاد: / **تضاد:** / **تضاد:**

نکته دستوری:

برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و **عداوت** کردند تا مگر او را **هلاک** کند و عالم از آثار وجود او پاک کند.

تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد. **ملک تعالی** او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان **باخواست** خداوند غیبدان برابر نیاید!

برادران یوسف وقتی یوسف را صاحب نعمت و بزرگی دیدند و متوجه شدند که حضرت یعقوب نیز به یوسف میل و عنایت دارد، قصد حيله و مکر و دشمنی کردند، تا حضرت یوسف را بکشند و عالم را از اثر او بی بهره کنند. چاره اندیشی برادران یوسف با خواست و اراده ی خداوند هم سو و برابر نبود. خداوند بلندمرتبه هر روز بر جایگاه و شان حضرت یوسف می افزود و کشورداری (وزارت حضرت یوسف) و پیامبری او را افزایش می داد تا همه بدانند که هیچ گاه مکر و نیرنگ مکاران نمی تواند با خواست و اراده ی خداوند، مقابله و برابری کند.

عداوت: دشمنی / **عنایت:** توجه / **تدبیر:** درایت، چاره اندیشی / **ملک تعالی:** خداوند والا مرتبه / **کید:** حيله و فریب

کایدان: جمع کاید، حيله گران

کنایه: آهنگ کید و مکر و عداوت کردند؛ قصد حيله و دشمنی با او کردند. / **کنایه:** عالم از وجود او پاک کنند؛ او را بکشند.

سجع: / **تلمیح:** به آیه ی «وَمَكْرُواْ وَ مَكَرَ اللّٰهُ وَ اللّٰهُ خَبِيرُ الْمَاكِرِيْنَ»

نکته دستوری:

تفسیر سوره ی یوسف: احمد بن محمد بن زید طوسی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - با توجه به متن درس، معادل معنایی کلمه‌های زیر را بنویسید.
دولت (.....) کریمی (.....) لثیمی (.....)
- ۲ - کدام قسمت جمله زیر حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.
«نیکوخو، بهتر هزار بار از نیکو رو»
- ۳ - در فارسی معیار و رایج، برخی واژه‌ها به دو شکل، تلفظ می‌شوند؛ نظیر «مهربان، مهربان» در گفتار عادی، از هر دو گونه‌ی تلفظی می‌توان استفاده کرد اما در شعر، با توجه به وزن و آهنگ، باید تلفظ مناسب را انتخاب کرد. در متن درس، واژه‌های دو تلفظی را بیابید.

قلمرو ادبی

- ۱ - در بند پنجم (قصه‌ی حال یوسف ...)، کدام نوع از روابط معنایی واژه‌ها، بر زیبایی سخن افزوده است؟
- ۲ - به درسنامه «تشبیه» مراجعه کنید سپس در جمله‌ی زیر، دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه به) را مشخص کنید.
«قرآن مانند است به بهشت جاودان.»
- ۳ - در عبارت زیر، کدام واژه‌ها «جناس» دارند؟
«از روی نیکوش، حبس و چاه آمد و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.»
- ۴ به درسنامه «سجع» مراجعه کنید و سپس دو عبارت مسجع از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص نمایید.

قلمرو فکری

- ۱ - به چه دلیل نویسنده معتقد است که: «مَثَل قرآن، مَثَل آب روان است.»؟
- ۲ - کدام بخش از متن درس، به مفهوم آیه‌ی شریفه‌ی «و مَكْرُوا و مَكْرَالله وَاَللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» (آل عمران، آیه ۵۴) اشاره دارد؟
- ۳ - بیت زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
ای برادر سیرت زیبا بیار
سعدی
- ۴ - درباره‌ی ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید.
«الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ»
یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود.

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - دولت: فرمانروایی و حکومت، اقبال و خوش شانسی / کریمی: جوانمردی و بزرگ‌منشی / لثیمی: پستی و فرومایگی
- ۲ - فعل «است» بعد از واژه‌ی «بهتر» حذف شده است و چون این فعل در جمله وجود ندارد و از راه معنی متوجه آن می‌شویم، حذف به قرینه‌ی معنوی است.
- ۳ - جاودان - آموزگار

قلمرو ادبی

- ۱ - تضاد بین کلمات
- ۲ - «قرآن» مشبه و «بهشت جاودان» مشبه به است.
- ۳ - روی و خوی - چاه و گاه
- ۴ - در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.
قصه‌ی حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گفت بلکه از حُسن سیرت او گفت.

قلمرو فکری

- ۱ - زیرا هر دو برای ادامه حیات و زندگی انسان ضروری هستند. همانطور که آب مایه‌ی حیات جسم است، قرآن نیز مایه‌ی حیات دل و روح است.
- ۲ - با بند آخر به خصوص عبارت «تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب‌دان، برابر نیاید.»
- ۳ - با عبارت «قصه‌ی حال یوسف را نیکو نه از حُسن صورت او گفت بلکه از حُسن سیرت او گفت. زیرا که نیکوخو، بهتر هزار بار از نیکورو.»
- ۴ - صبوری حضرت یعقوب در فراق حضرت یوسف به نوعی به حضرت یوسف نیز صبر و استقامت را می‌آموخت.

شعر حفظی: بوی گل و ریحانها

وقتی دل سودایی، معرفت به بستازها
که نعره زدی بلبل، که جامه دریدی گل
تا عهد تو درستم عهد همه بشکستم
تا **خار** غم عشقت آویخته در دامن
گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید
گویند مگر سعدی، چندین سخن از عشقش
بخویشتم کردی، بوی گل و ریحانها
با یاد تو افتادم از یاد برفت آزا
بعد از تو روا باشد **نقض** همه پیمانها
کوتهنظری باشد، رفتن به گلستانها
چون عشق حرم باشد، **سهل** است بیابانها
میگویم و بعد از من گویند به دورانها

کلیات اشعار، غزلیات، سعدی

- ۱- وقتی با دل شیدایم در باغ و بوستان بودم، رنگ و بوی گلها در باغ خودنمایی می کرد.
 - ۲- گاه آوازخوانی بلبل به گوش می رسید و گاه غنچه ای باز می شد، ولی همین که به یاد تو افتادم، زیبایی و جلوه نمایی آنها پایان یافت.
 - ۳- از وقتی که با تو پیمان بستم، با دیگران پیمانم را نقض کردم. آری شایسته است هر پیمانی را که غیر تو باشد، شکست و نقض کرد.
 - ۴- وقتی خار غم عشق تو، به جانمان می نشیند، دیوانگی و کوته فکری است، برای تفریح و لذت به باغ و گلستان برویم.
 - ۵- اگر در راه رسیدن به معشوق، آسیبی به ما برسد، سزاوار آنیم. وقتی ذوق رسیدن به معشوق وجود داشته باشد، سختی راه، آسان و خوشگوار خواهد بود.
 - ۶- از من می خواهند تا درباره عشق ورزیدن به آن چیزی نگویم، من می گویم و بعد از من هم تا قیامت از عشق او خواهند گفت.
- سودایی:** عاشق، شیفته، شیدا / **ریحان:** هر گیاه سبز و خوشبو / **عهد:** پیمان / **روا:** سزاوار / **نقض:** شکستن / **سهل:** آسان
کوتهنظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن
- توجه:** معنی اشعار حفظی در امتحان نهایی و پایان ترم نمی آید. این معنی صرفاً برای درک بیشتر شعر آمده است.

درس هشتم

سفر به بصره

(۱) چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم.* (۲) و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و میخواستیم که در گرمابه روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود* و من و برادرم هر یک شکی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پارهای در پشت بسته از سرما.* (۴) گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟*

(۱) چون به شهر بصره رسیدیم، از بی لباسی و ناتوانی و نداری شبیه دیوانه‌ها شده بودیم. (۲) و سه ماه بود که موی سرمان را اصلاح نکرده بودیم. و میخواستیم که به حمام برویم تا شاید در آن جا گرم شویم. زیرا هوا سرد بود و لباس (مناسب) نداشتیم. (۳) و من و برادرم هر کدامان پارچه‌ی نازکی به عنوان لباس پوشیده بودیم و پارچه‌ی کهنه‌ای به دوشمان انداخته بودیم تا از سرما در امان بمانیم. (۴) گفتم با این سر و وضع کسی ما را به حمام راه نمی‌دهد.

پلاس: نوعی گلیم کم‌بها / عاجزی: درماندگی، بیچارگی / مانده: شبیه

تشبیه:

نکته‌ی دستوری: در این بخش واژه‌ای بیابید که در اثر گذر زمان فراموش شده و امروزه استفاده نمی‌شود.

(۵) خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه‌بان دهم.* (۶) تا باشد که ما را درمکی زیادت‌تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.* (۷) چون آن درمک‌ها پیش او نهادم، در ما نگرست؛ پنداشت که ما دیوانه‌ایم.* گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند» (۸) و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم.* از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند.

(۵) کیسه‌ی کوچکی که در آن کتاب می‌گذاشتم را فروفختم و از پول آن چند درهم گرفتم و آن را در کاغذ گذاشتم که به حمامی دهم، (۶) تا شاید به خاطر آن اجازه دهد ما مدت بیشتری در حمام بمانیم تا چرک هایمان را بشوئیم. (۷) وقتی آن پول ناقابل را به او دادم متعجب به ما نگرست و تصور کرد ما دیوانه‌ایم. (۸) و اجازه نداد که ما به حمام داخل شویم.

خورجینک: خورجین کوچک، کیسه / شوخ: چرک، آلودگی / در رویم: داخل شویم / بانگ می‌کردند: فریاد می‌زدند

نکته‌ی دستوری: یک پسوند بیابید و کاربرد آن را بنویسید.

(۹) ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست.* و هیچ چاره ندانستیم، جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، (۱۰) مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم کرمی تمام.* به بصره آمده بود؛ (۱۱) پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی.* (۱۲) و این [مرد] پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.* احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی» (۱۳) من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم.*

(۹) ما به گوشه‌ای رفتیم و متعجب وار به اوضاع و احوالمان نگاه می‌کردیم. کرایه‌دهنده چهارپایان سی دینار از ما طلب داشت. (۱۰) انسان شایسته‌ای بود و از علم و شعر و ادب هم بهره داشت و بسیار بخشنده بود. (۱۱) من در آن ایام با مردی ایرانی، که او هم اتفاقاً اهل علم و دانش بود، آشنا شده بودم و او با وزیر آشنایی و رابطه خوبی (هم‌صحبتی) داشت. (۱۲) ولی شرایط مالی‌اش آنقدر

مناسب نبود که خودش به ما کمکی کند. (۱۳) من به خاطر شرایط و لباس نامناسبم خجالت می‌کشیدم و رفتن را درست ندانستم.

مُکَاری: کرایه دهنده اسب و الاغ و ... ، چاروادار / **مَغْرِبی:** مربوط به مقرب (مراکش)، در مورد طلا مجازا به معنی «مَرغوب»

اهل: شایسته / **فَضیل:** دانش / **مَرْمَت:** اصلاح و رسیدگی

نکته‌ی دستوری:

(۱۴) **رقعه‌ای** نوشتم و **عذری** خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم.»* و **غرض** من دو چیز بود: یکی **پُرنوایی**؛ دویم گفتم (۱۵) همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل، مرتبه‌ای است زیادت،* (۱۶) تا چون بر **رقعه‌ی** من اطلاع یابد، **قیاس** کند که مرا اهلیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم.* در حال، سی دینار فرستاد که این را به پهای **تُرّجامه** بدهید. از آن، دو دست جامه‌ی **نیکو** ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم.

(۱۴) نامه‌ای نوشتم و معذرت‌خواهی کردم و گفتم به زودی خدمت می‌رسم. (۱۵) شاید او تصوّر کند، من بسیار دانشمند و فاضل هستم. (۱۶) خواستم با دیدن نامه (و سَبک نوشته ام) خودش بسنجد و بفهمد که شایستگی و قابلیت من تا چه اندازه است، تا وقتی که به خدمت او رسیدم شرمسار نباشم..

رقعه: نامه کوتاه، یادداشت / **قیاس کردن:** حدس و تخمین زدن، سنجیدن / **أَهْلِيَّت:** شایستگی، لیاقت / **در حال:** فوراً

نکته‌ی دستوری:

(۱۷) مردی اهل و ادیب و فاضل و **نیکومنظر** و **متواضع** دیدم و **متدین** و **خوش‌سخن**.* ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اوّل شعبان تا نیمه‌ی رمضان آنجا بودیم، (۱۸) و آنچه، آن اعرابی **کرای** شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو دادند و مرا از آن **رنج** آزاد کردند.*

(۱۷) مردی شایسته، اهل علم و دانشمند و خوش‌چهره و متواضع و دین‌دار و سخنور بود. (۱۸) آن مقدار که آن مرد عرب کرایه‌دهنده چهارپا از ما می‌خواست را تسویه کرد و ما را از رنج بدهکار بودن خلاص کرد.

ادیب: سخن‌دان، سخن‌شناس / **نیکومنظر:** زیبارو، خوش‌چهره / **متدین:** دیندار / **بازگرفت:** پذیرفت / **کرای:** کرایه

(۱۹) خدای، تبارک و تعالی، همه‌ی **بندگان** خود را از **عذاب قرض** و دین فرج دهد، بِحَقِّ الحَقِّ و آهله،* (۲۰) و چون **بخواستیم** رفت، ما را به **انعام** و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان‌که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم.* از برکت آن آزادمرد، که خدای، غَزَّ و جَلَّ، از آزادمردان خشنود باد.

(۱۹) خداوند گرانقدر و بلند مرتبه همه‌ی **بندگان** خودش را از رنج و سختی بدهکاری خلاصی دهد، به حق خودش و اهل خودش.

(۲۰) و وقتی می‌خواستیم برویم ما را با بخشش و بزرگی خود از راه دریا فرستاد. آنچنان که در بزرگی و آسایش به ایران رسیدیم.

دین: وام / **فرج:** گشایش در کار، رفع رنج و غم / **انعام:** پاداش دادن، نعمت دادن / **اکرام:** گرامی‌داشت / **گسیل کردن:** روانه کردن

فُراغ: آسایش و آرامش، آسودگی

نکته‌ی دستوری: در این بخش یک فعل دعايي پیدا کنید و ساختار آن را بررسی کنید.

بعد از آنکه حال دنیای ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در، در رفتیم، گرمابه‌بان و هرکه آنجا بودند، همه بر پای **خاستند** و بایستادند؛ (۲۱) چندان که ما در حمام شدیم، و دَلاک و قِیم در آمدند و خدمت کردند* (۲۲) و به وقتی که پیروز آمدیم، هرکه در **مَسَلَخ** گرمابه بود، همه بر پای **خاسته** بودند و نمی‌نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و پیروز آمدیم.*

(۲۱) از مدتی که ما به حمام وارد شدیم و کیسه‌کش و خدمتکار آمدند و خدمت کردند، (۲۲) تا وقتی که بخواهیم بیرون بیاییم،

هرکس که در رختکن حمام بود به احترام ما بلند شده بود و نمی‌نشست تا ما لباس پوشیدیم و از آنجا خارج شدیم.

دَلاک: کیسه‌کش حمام، مشّت و مال دهنده / **قِیم:** کیسه‌کش حمام، سرپرست / **مَسَلَخ:** در اینجا رختکن حمام

و در آن میانه [شنیدم] حقایق به یاری از آن خود می‌گوید: «این جوانان آنانند که فلان روز ما ایشان را در حمام نکذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم. من به زبان تازی گفتم که: «راست می‌گوی، ما آنانیم که پلاس پاره‌ها بر پشت بسته بودیم.» آن مرد خجل شد و عذرخواست و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا (۲۳) مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ، ناامید نباید شد که او، تَعَالَى، رحیم است.*

(۲۳) مردم بدانند که؛ به خاطر شرایط سختی که گاه در زندگی مان پیش می‌آید نباید بی‌قراری کرد. و نباید از بخشش و رحمت خداوند - بلند است بزرگی‌اش و همه‌گیر است بخشش - ناامید شد. زیرا که خداوند بلندمرتبه، بسیار بخشنده است.

تازی: عرب (زبان تازی: زبان عربی) / فضل: بخشش / شدت: سختی / جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمَّ نَوَالُهُ: شکوه او بزرگ و لطف او فراگیر است.

نکته‌ی دستوری:

توجه: همانطور که مشاهده کردید این درس از نظر قلمرو ادبی نکته‌ی خاصی نداشت. در اینگونه درس‌ها، معنی و مفهوم و قلمرو دستوری بسیار قابل توجه است.

سفرنامه: ناصر خسرو

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - معانی مختلف واژه‌ی «فضل» را با توجه به متن درس بنویسید.

۲ - مترادف هر واژه را بنویسید.

واژه	کَرَم	انعام	فراغ
مترادف			

۳ - در زبان فارسی کلمه‌ای اهمیت املائی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه زیر در آن باشد:

ع، ه	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
.....					
.....					

اکنون از متن درس، واژه‌هایی را که این نشانه‌ها در آن‌ها به کار رفته‌اند، بیابید و بنویسید.

۴ - واژه‌ها در گذر زمان، دچار تحول معنایی می‌شوند. برای پی بردن به این موضوع، به درسنامه «واژگان در گذر زمان» مراجعه کنید سپس معنای واژه‌های مشخص شده را با کاربرد امروزی آنها مقایسه کنید.

ما را به نزدیک خویش بازگرفت.

به مجلس وزیر شدیم.

شوخ از خود باز کنیم.

۴ - درسنامه پسوند «-ک» مراجعه کنید سپس کاربرد معنایی پسوند «-ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.

دَرَمک

دَمَک

خورجینک

قلمرو ادبی

۱ - در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان آن را مشخص کنید.

۲ - دو ویژگی برای نثر درس «سفر به بصره» بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱ - چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟
- ۲ - معنا و مفهوم عبارت‌های زیر را به نثر روان بنویسید.
«دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.»
«چون بر رقع‌های من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.»
- ۳ - بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی دارد؟
دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار، دگر که خزان شود سعدی
- ۴ - چگونه از پیام نهایی درس می‌توانیم برای زندگی بهتر بهره بگیریم؟

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - «فضل» در این درس در دو معنای «دانش» و «بخشش» آمده است.
- ۲ - کَرَم: بخشش، بخشندگی و سخاوت / انعام: بخشش، نعمت دادن / فَرَاغ: آسایش و آسودگی
- ۳ -

ع، ء	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
رُقعه	وسعت	اهلیت	فضل	قیاس	قیم
عاجز - تعالی	کرامت	احوال	گذار	مسلخ - بصره	فراغ

- ۴ - ما را به نزدیک خویش بازگرفت. در متن درس: نزد خود نگه داشت / در کاربرد امروزی: پس گرفت، گرفت به مجلس وزیر شدیم. در متن درس: رفتیم (غیر اسنادی) / در کاربرد امروزی: فعل اسنادی شوخ از خود باز کنیم. در متن درس: پاک کنیم، بزداایم / در کاربرد امروزی: معانی متفاوتی دارد؛ جدا کنیم و ...
- ۵ - خورجینک: تصغیر و کوچکی / دَمک: تصغیر و مقدار کم زمانی / دَرَمک: تصغیر و کم‌ارزشی

قلمرو ادبی

- ۱ - از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم. (ما: مشبه / دیوانگان: مشبه به / مانده: ادات تشبیه / برهنگی و عاجزی: وجه شبه)
- ۲ - استفاده از جملات ساده و روان و کمی واژگان غیر فارسی به جز موارد دعایی.

قلمرو فکری

- ۱ - به علت تنگدستی وضع ظاهری مناسبی نداشت و همچنین می‌خواست با نوشتن نامه جایگاه علمی و ادبی خویش را برای او مشخص و تفهیم کند.
- ۲ - خودش وضع مالی مناسبی نداشت تا بتواند اوضاع مالی من را نیز درست کند.
- ۳ - با سه خط آخر «و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و ...»
- ۴ - روزگار سختی و آسانی، تلخی و شیرینی بسیار دارد و با پیش آمدن سختی‌ها نباید ناامید شد. زیرا خداوند رحمان در هر حال دوستدار بندگان است و سرانجام احوال ما را به خیر و خوشی ختم می‌کند.

گنج حکمت: شبی در کاروان

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار پیشه‌ای، خفته. (۱) شوریده‌ای که در آن سفر همراه ما بود، **نمره‌ای** برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت. * چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گشت: «بلبلان را دیدم که به نالشان درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و **غوکان** در آب و **بهایم** از پیشه؛ (۲) اندیشه کردم که مروت نباشد همه در **تسبیح** و من به غفلت، خفته.»*

(۱) عارفی و عاشقی سرمست با ما همسفر بود، فریادی (از سر شوق) زد و به سمت بیابان حرکت کرد و لحظه‌ای ساکت نشد.

(۲) فکر کردم و دریافتم که درست نیست همه‌ی مخلوقات تسبیح (و ثنا و ذکر) خداوند بگویند و من این کار را نکنم.

پیشه: جنگل کوچک، نیزار / **شوریده:** عارف و عاشق / **غوک:** قورباغه / **بهایم:** جمع بهیمه، چهارپایان / **مروت:** جوانمردی، مردانگی
تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن

دوش، مرغی به صبح می‌ناید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کد مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ، تسبیح‌گوی و من خاموش

نزدیک صبح، صدای خواندن پرنده‌ای می‌آمد که عقل و هوش و صبر و طاقتم را برده بود. (من را از خود بیخود کرده بود).

صدای (همخوانی) من به گوش یکی از دوستان صمیمی‌ام رسید.

دوستم گفت: تصوّر نمی‌کردم صدای پرنده‌ای تو را تحت تأثیر قرار دهد. (و این چنین از خود بی‌خود بشوی).

گفتم این راه و روش انسانیت نیست که پرندگان مشغول ستایش خداوند باشند، ولی ما انسان‌ها بی‌تفاوت باشیم.

دوش: دیشب / **مگر:** بدون تردید

گلستان؛ سعدی

درس نهم

کلاس نقاشی

(۱) زنگ نقاشی، دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمیشد. * (۲) خنده در آن روا بود. معلم دور نبود. **صورتک** به رو نداشت. * **صاد** معلم ما بود؛ (۳) آدمی افتاده و صاف. * سالش به چهل نمیرسید.

(۱) زنگ نقاشی آن طور بود که دوست داشتیم و بسیار راحت می گذشت. سخت نمی گذشت. و خیلی رسمی برگزار نمی شد. خندیدن در کلاس اشکالی نداشت. معلم با بچه ها صمیمی بود. انسان دورویی نبود. (۳) معلم انسانی متواضع و صاف و صادق بود. **روان**: خوش گذرنده / **روا**: شایسته، جایز / **صورتک**: ماسک **مجاز**: زنگ؛ کلاس / **کنایه**: خشکی نداشت؛ خسته کننده نبود. / **کنایه**: / **کنایه**: صورتک به رو نداشت؛ دو رو نبود.

نکته ی دستوری:

(۴) کارش نگار نقاشی قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین مریخت. * (۵) آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی **اسلمی**، آدم چه کاره بود؟ *

(۴) کار اصلی معلم، کشیدن نقشه قالی بود و در آن مهارت داشت. نقش ها را زیبا و دلگشا می کشید و رنگ را هنرمندانه به کار می بُرد. (۵) در نقشه هایی که می کشید از تصویر انسان استفاده نمی کرد، و اتفاقاً این کارش خوب بود. در طرح های هنری **اسلمی** تصویر آدم نباشد بهتر است.

نگار: نگارش، نگاریدن، نقاشی کردن / **نگارین**: دلپسند، زیبا / **اسلمی**: مُمال اسلامی (طرح هایی مرکب از پیچ و خم های متعدد) **کنایه**: در آن دستی نازک داشت؛ در آن کار ماهر بود. / **کنایه**:

(۶) معلم، مرغان را گویا می کشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست؛ سگ را روان گره می ریخت؛ * (۷) اما در پیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است. *

(۶) معلم مرغان را بسیار طبیعی می کشید. گوزن را خوش قامت می کشید. و خرگوش را طوری نقاشی می کرد که گویی چابک و سریع به چشم می آمد، و طرح سگ را ساده و راحت می کشید. (۷) در طرح اولیه اسب، ضعف داشت و من از اسب کشیدن معلم خاطره ای دارم.

رعنا: خوش قد و قامت، زیبا / **گرته برداری**: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه / **پیرنگ**: طرح اولیه

ایهام: گویا؛ ۱- واضح ۲- در حال خواندن / **ایهام**: روان؛ ۱- راحت ۲- رونده / **کنایه**:

نکته ی دستوری:

سال دوم دبیرستان بودیم. اول وقت بود و زنگ نقاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم. «صاد» آمد. بر پا شدیم و نشستیم. لوله ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقاشی قالی بود و لابد ناتمام بود. معلم را عادت بود که نقاشی نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود: (۸) به تخته سیاه با گچ طرح جانوری مریخت؛ ما را به رونمایی آن می نشاند* و خود به نقطه چینی نقاشی خود می نشست.

(۸) تصویر جانوری را روی تخته سیاه می کشید و ما را به کشیدن از روی آن وا می داشت.

لابد: ناچار / **نقطه چینی نقشه**: طراحی نقشه **کنایه**:

نکته ی دستوری:

معلم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می‌کشیم تا بکشید.» (۹) شاگردی از در مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» * و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یک‌شان **برخاست**: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پُر حیوان است.» از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و (۱۰) معلم مشوش بود. از در ناسازی صدا برداشت: * چرا اسب؟ به درد شما نمی‌خورد؛ حیوان مشکلی است.»

(۹) شاگردی از روی مخالفت گفت: خرگوش نکشیم. (۱۰) معلم آشفته و پریشان بود و از روی مخالفت گفت

مشوش: آشفته، پریشان

کنایه: از در مخالفت صدا برداشتن: مخالفت کردن / **کنایه**:

(۱۱) پر بردیم راه دست خودش هم نیست و این بار، اتاق از جا کده شد. همه با هم دم گرفتیم: * «اسب، اسب!» که معلم فریاد کشید: «ساکت!» و ما ساکت شدیم و معلم آهسته گفت: «باشد، اسب می‌کشیم.» و طراحی آغاز کرد. (۱۲) «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. * (۱۳) **خلف صدق** نیاکان هنرور خود بود * و (۱۴) نمایش نیم‌رخ زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود. * (۱۵) اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.

(۱۱) متوجه شدیم خودش هم بلد نیست. این دفعه کل کلاس هم صدا شدند و همگی با هم گفتند: (۱۲) [معلم ما] آقای صاد، فقط از پهلوی، تصویر جانوارن را می‌کشید. (۱۳) جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود. (۱۴) از پهلوی کشیدن جانداران، سری داشت و از روی ناچاری بود. (۱۵) تصویر اسب از زاویه پهلوی، اسب بودن (ظرایف و هیبت اسب) را بهتر نشان می‌داد.

پی بردیم: فهمیدیم / **خلف صدق**: جانشین راستین

کنایه: راه دستش خود هم نیست؛ خودش هم بلد نیست. / **کنایه**: اتاق از جا کده شد؛ بیانگر سر و صدای زیاد

مجاز: دم؛ سخن، حرف / **کنایه**: با هم دم گرفتیم؛ با هم گفتیم. / **کنایه**:

نکته دستوری:

(۱۶) دست معلم از **وقب حیوان روان شد**؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. * (۱۷) **کت زیرین را پیمود و در آخره ماند**؛ پس بالا رفت، * (۱۸) چشم را نشانید؛ دو گوش را بالا برد؛ * (۱۹) از پال و **غارب** به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ **گرده** را برآورد؛ * (۲۰) **دم** را آویخت؛ پس به جای گردن باز آمد. * (۲۱) به پایین رو نهاد؛ از خم کف و سینه فرا رفت و دو دست را تا فراز **کله** نمایان ساخت. * (۲۲) سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گشته زد. «صاد» از کار باز ماند. *

(۱۶) معلم، از یکی از فرورفتگی‌های اندام اسب (مانند چشم) شروع به کشیدن کرد؛ به طرف پایین کشید. لب را خیلی سریع کشید. (۱۷) آرواره پایینی فک اسب را کشید و در قوس زیر گردن توقف کرد. (۱۸) چشم را کشید و دو گوش اسب را به طرف بالا امتداد داد. (۱۹) از پال و میان دو کتف، به طرف پایین کشید. پشت و بالای اسب را کشید (۲۰) دم را ترسیم کرد. و به گردن تصویر برگشت. (۲۱) نقاشی را به سمت پایین ادامه داد و از قوس کتف و تصویر سینه عبور کرد و دو پای جلوی اسب را تا برآمدگی پشت آن کشید. (۲۲) بعد شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو طراحی کرد. معلم از ادامه نقاشی ناتوان ماند.

وقب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم / **آخره**: چنبره‌ی گردن، قوس زیر گردن / **غارب**: میان دو کتف / **گرده**: پشت، بالای کمر **کله**: برآمدگی پشت پای اسب

مراعات نظیر: / **مراعات نظیر**: / **کنایه**: به اشاره صورت داد؛ سریع کشید.

نکته دستوری:

دستش را پایین برد و (۲۳) مردد مانده بود. صورت از او چیزی می‌طلبید؛ تمامت خود **می‌خواست**. * (۲۴) **گلگی پاها مانده بود**، با شمه‌ها، و ما چشم به راه آخر کار و باخبر از مشکل «صاد» * (۲۵) سرپاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد، اما معلم درمانده. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ * شتابان خط‌هایی درهم کشید و **علفزاری** ساخت و حیوان را تا **ساق** پا به علف نشانید. شیطنت شاگردی

گل کرد؛ صدا زد: «حیوان میچ پا ندارد، سم ندارد.» و (۲۶) معلّم که از **مخمسّه** رسته بود، به خونسردی گفت: «در علف است؛ حیوان باید بچرد.»*

(۲۳) در تردید مانده بود. تصویر (به سبب ناقص بودن) از او چیزی می‌خواست. تصویر کامل شدنش را می‌خواست. (۲۴) برآمدگی پشت پا و تصویر سُم‌ها باقی مانده بود و ما منتظر معلّم بودیم و از ناتوانی معلّم هم خبردار بودیم. (۲۵) کلّ وجود معلّم از ناتوانی‌اش برای کشیدن ادامه نقاشی خبر می‌داد. اما معلّم کم نیاورد. راه فراری زیر کانه یافت که به تکمیل تصویر کمک می‌کرد. (۲۶) معلّم که از گرفتاری نجات یافته بود با آرامش گفت: پاهای اسب در علف است. حیوان باید بچرد.

رندانه: زیر کانه / **مخمسّه:** گرفتاری، سختی، دشواری

تشخیص: صورت از او چیزی می‌طلبید. / **کنایه:** / **مجاز:** سراپا؛ کل وجود / **تشخیص:**

معلّم نقّاشی مرا خبر سازید که (۲۷) شاگرد وفادار **حقیرت**، هر جا به کار صورت‌نگری درم‌ماند، چاره‌ی درماندگی به شیوه‌ی معلّم خود می‌کند.*

(۲۷) شاگرد باوفای ناچیزت، در نقّاشی هر کجا ضعفی داشته باشد، به روش معلّم خود، مشکلش را بر طرف می‌کند.

صورت‌نگری: نقاشی

نکته‌ی دستوری:

اتاق آبی؛ سهراب سپهری

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - سپهری، برای کلمه‌ی «نقّاشی کردن» از چه معادل‌های معنایی دیگری استفاده کرده است؟
- ۲ - برای هریک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.
برآمدگی پشت پای اسب (.....)
جنبه‌گردن (.....)
میان دو کتف (.....)
- ۳ - از متن درس، چهار واژه‌ی مهمّ املائی بیابید و بنویسید.
- ۴ - نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.
«صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید.
- ۵ به درسنامه «انواع واو» مراجعه کنید و سپس از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع «و» نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ - در کدام قسمت از این متن، می‌توان نشانه‌های شاعری نویسنده را یافت؟
- ۲ - به درسنامه «کنایه» مراجعه کنید سپس دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱ - از نظر نویسنده، کلاس درس نقّاشی در مقایسه با کلاس‌های دیگر چه ویژگی‌هایی داشت؟
- ۲ - معنی و مفهوم هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.
«خلف صدق نیاکان هنرور خود بود.»
«اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌داد.»

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - می کشید - رقم می زد - می ریخت - صورت داد و ...
- ۲ - برآمدگی پشت پای اسب: گله / چنبره ی گردن: آخره / میان دو کتف: غارب
- ۳ - غارب - وقب - آخره - اسلیمی - خلف صدق - برخاست - مخممه
- ۴ - صاد: نهاد / هرگز: قید / جانوری: مفعول / پهلوی: متمم
- ۵ - واو عطف: از یال و غارب به زیر آمد. / واو ربط: فک زیرین را پیمود و در آخره ماند.

قلمرو ادبی

- ۱ - در عباراتی مانند «مرغان را گویا می کشید» یا «گوزن را رعنا رقم می زد.»
- ۲ - معلم صورتک به رو نداشت یا دور نبود کنایه از صمیمی بودن است. و حرفی به کارش بود: کنایه از ضعف داشتن است.

قلمرو فکری

- ۱ - دلخواه و روان بود و خشکی نداشت و معلم با بچه ها صمیمی بود.
- ۲ - جانشین درست و واقعی برای اجداد خود بود. / کشیدن اسب از زاویه پهلوی، اندام اسب را بسیار بهتر نشان می دهد.

درس دهم

دریادلان صف شکن

غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ **حاشیه** اروندرود

غروب نزدیک می‌شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیه اروندرود جاری می‌گردد و مگر به راستی جز این است؟ (۱) تاریخ، **مَشیت** باری **تعالی** است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد* و تاریخ فردای کرمی زمین به وسیله این جوانان تحقق می‌یابد؛ همین بچه‌هایی که اکنون در حاشیه اروندرود گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند (۲) تا به قلب دشمن بتازند.*

(۱) تاریخ، خواست و اراده‌ی خداوند است که به وسیله‌ی انسان‌ها به اجرا در می‌آید. (۲) تا به مرکز مرکز سپاه دشمن هجوم ببرند.

دریادل: کنایه از فرد شجاع (رزمندگان) / **صف شکن:** حمله برنده و نابودکننده خطوط اولیه دشمن / **تقدیر:** سرنوشت

مَشیت: اراده، خواست خدای تعالی / **باری تعالی:** خداوند بزرگ

بچه‌ها، آماده و **مسلح**، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان فخلستان‌های حاشیه اروندرود، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طمی می‌کنند. بعضی‌ها وضو می‌گیرند و بعضی دیگر پیشانی‌بندهایی را که رویشان نوشته‌اند «**زائران کربلا**»، بر پیشانی می‌بندند. (۳) بعضی دیگر از بچه‌ها گوشه‌ی خلوتی یافته‌اند و گذشته‌ی خویش را با وسواس یک قاضی می‌کاوند* و سراپای زندگی خویش را محاسبه می‌کنند و وصیتنامه می‌نویسند: «حق الله را خدا می‌بخشد اما وای از حق الناس!» و تو به ناگاه دلت می‌لرزد: آیا وصیتنامه‌ات را تنظیم کرده‌ای؟

(۳) بعضی از بچه‌ها در گوشه‌ای تنها نشسته‌اند و اتفاقات زندگی خود را همانند یک قاضی با دقت بسیار بررسی می‌کنند.

وسواس: دو دلی / **کاویدن:** جست‌وجو کردن

کنایه: با وسواس کاویدن؛ دقت زیاد به کار بردن / **کنایه:** / **تلمیح:** به حدیث «حاسبوا قبل أن تحاسبوا»

نکته‌ی دستوری: انواع «واو» را در این بخش مشخص کنید.

از یک طرف، بچه‌های مهندسی جهاد، (۴) آخرین کارهای مانده را راست و ریس می‌کنند* و از طرف دیگر **سگاندرا**ها قایق‌هایشان را می‌شویند و با دقتی عجیب همه چیز را واری می‌کنند ... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه‌سازی را بار شناورها کرده‌اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن، آن‌ها را به آن سوی رودخانه‌ی اروند حمل کنند و بچه‌ها نیز همان بچه‌های صمیمی و بی‌تکلف و متواضع و ساده‌ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محل کارت و اینجا و آنجا می‌بینی ... اما در اینجا و در این ساعات، مهمی چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می‌یابند. تو گویی اشیاء گجینه‌هایی از رازهای شگفت خلقت هستند، اما تو تا به حال در نمی‌یافتی.

(۴) آخرین کارهای باقی‌مانده را آماده و مهیا می‌کنند.

راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن / **سگان:** فرمان کشتی / **تکلف:** رنج بر خود نهادن (بی‌تکلف: بی‌ریا، صمیمی)

در اینجا و در این لحظات، دل‌ها آن چنان صفایی می‌یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گدوم و برنج و خریده می‌کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولی‌ام. به راستی آیا می‌خواهی سربازان رسول الله را بشناسی؟ بیا و ببین آن رزمنده،

کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گنم، در یکی از خیابان های دور افتاده مشهد لبنیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا، در این نخلستان ها گرد آورده است؟ تو خود جواب را مردانی: عشق.

اینجا **سوله ای** است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می گذرانند. اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و اشک میریزند، (۵) در یادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از **رُعب** و وحشت می لرزانند* (۶) و در برابر قوه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد.* ساعتی پیش به شروع حمله نموده است و اینجا آیینی تجلی همه تاریخ است. چه می گوید؟ عشق؟ همین جاست. چه می گوید؟ انسان؟ اینجا جاست. (۷) همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و **حُنین** و عاشورا اینجا جاست.*

(۵) رزمندگان شجاع و جنگاوران سلحشوری هستند که دل شیطان (شیطان می تواند استعاره از نیروهای عراقی نیز باشد) را از ترس و وحشت می لرزانند. (۶) و در مقابل توانایی الهی آنان، هیچ قدرتی، توانایی ایستادگی ندارد. (۷) این نبرد نمونه ای از جنگ های تاریخ صدر اسلام، همچون بدر و حُنین و نبرد کربلا است.

سوله: ساختمانی انبارگونه با سقف بلند / **رُعب:** ترس / **قوه:** نیرو / **یارا:** توانایی / **تجلی:** آشکار شدن، جلوه کردن
حُنین: نام نبردی میان مسلمانان با کفار

کنایه: در یادل: رزمندگان شجاع (این کنایه به معنای بخشنده نیز کاربرد دارد.) / **کنایه:**
تشبیه: / **تلمیح:**

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه کاره ای اروند

هنوز فضا از نم باران آکنده است، (۸) اما آفتاب فتح در آسمان سینه می مؤمنین درخششی عجیب دارد.* دیشب در همان ساعات اولیه عملیات، خطوط دفاعی دشمن یکسره فرو ریخت. پیش از همه **غواص ها** در سکوت شب، بعد از خواندن دعای فرج و **توسل** به حضرت زهرا (مرضیه)، (۹) به آب زدند و خط را گشودند* و آن گاه خیل **قایق ها** و شناورها به آن سوی اروند روان شدند. (۱۰) صف طویل رزمندگان تازه نفس، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می کنند* و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را می بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی، بی غرور، بعد از شبی پر حادثه باز می گردند، و به راستی چقدر شگفت آور است که انسان در متن عظیم ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحول زندگی کند و از **نسیان** و غفلت، هرگز در نیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می کند.

(۸) پیروزی مسجل در وجود رزمندگان مومن به وضوح مشخص است. (۹) وارد آب (رودخانه) شدند و صف های جنگ دشمن را بر هم زدند. (۱۰) رزمندگان تازه نفس، با آرامشی که به سبب ایمانشان است، مسیر پیروزی را به امید پیروزی بعدی طی می کنند.

توسل: دست به دامن کسی شدن، از کسی درخواستن ... / **خیل:** گروه / **سردمدار:** سردهسته، رئیس / **نسیان:** فراموشی

تشبیه: آفتاب فتح / **تشبیه:** آسمان سینه می مؤمنین / **کنایه:** به آب زدند؛ به رودخانه پریدند. / **کنایه:**
تلمیح: به آیه «لَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

نکته ی دستوری: در دو خط آخر دو جمله مرکب بیابید و پایه های آن ها را بنویسید.

آن ها با اشتیاق از بین گِل و لایه که حاصل جزر و مد آب «خور» است، خود را به قایق ها می رسانند و ساحل را به سوی جبهه های فتح ترک می کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی، همچون وجدان جمع، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می کند و **دائم** از پجه ها صلوات می گیرد. (۱۱) دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است.* از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می آیند؛ حال آنکه در **معرکه** قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد. دشمن حیرت زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ **نهراسد**؟! (۱۲) کجا از مرگ میهراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟*

(۱۱) دشمن در برابر ایمان رزمندگان اسلام (نیروهای ایرانی)، دلخوش به سلاح‌های جنگی‌اش است. (۱۲) کسی که به زندگی جاودانه‌ی خود در کنار رحمت خداوندی آگاهی دارد، از مرگ نمی‌هراسد.

جزء: پایین رفتن آب دریا / **مذ:** بالا آمدن آب دریا / **خور:** زمین پست / **نفوس:** جمع نفس، جان‌ها / **معرکه:** میدان جنگ
جُنود: جمع جُنَد، سربازان، لشکریان

تشبیه: معرکه قلوب مجاهدان / **تشخیص:** آرامش، حکومت دارد. / **کنایه:**

و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه‌ی راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی است، به جبهه‌ها می‌شتابی. (۱۳) وقتی «أسوه»ی تو آن «تمثیل وفاداری» عباس بن علی باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه‌ی راه خدا شود؟ * این‌ها که نوشته‌ام، وصف حال رزمنده‌ای است که با یک دست و یک آستین خالی در کار «خور» ایستاده است. تنگ دوربین‌دارش نشان می‌دهد که تنگ‌تیرانداز است و آن آستین خالی‌اش، که با باد این سوی و آن سوی می‌شود، نشانه‌ی مردانگی است و اینکه او به عهده‌ی که با ابوالفضل بسته، وفادار است. چیست آن عهد؟ «مبادا امام را تنها بگذاری»

(۱۳) وقتی الگو و رهبر تو، حضرت عباس (ع)، سمبل و نشانه‌ی وفاداری، باشد، از قطع شدن دست‌ها در راه خدا ترسی نداری.

أسوه: پیشوا، سرمشق / **تمثیل:** نمونه، سرمشق

نکته‌ی دستوری:

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. (۱۴) دشمن، برده‌ی ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای. * در زیر آن آتش شدید، بولدورچی جهاد خاکریز می‌زند. بر کوهی از آهن نشسته است و کوهی از خاک را جابه‌جا می‌کند و (۱۵) معنای خاکریز هم آن گاه **تفهیم** می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. * یک رزمنده‌ی روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد. (۱۶) آن‌ها چه **اُنس**ی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر **غَنای خالق** است. * معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و (۱۷) تا با خاک اُنس نگیری، راهی به مراتب **قُرب** نداری. * پرو به آن‌ها سلام کن؛ دستشان را بفشار و بر شانه‌ی پهنشان بوسه بزن. آن‌ها **مجاهدان** راه خدا و **عَلَم‌داران** آن تحوّل عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می‌دهد. آن‌ها تاریخ آینده‌ی بشریت را می‌سازند و آینده‌ی بشریت، آینده‌ی الهی است.

(۱۴) امید دشمن به جنگ‌افزارهایش است ولی ایمان تو از سلاح‌های جنگی موثرتر است. (۱۵) ارزش و اهمیت خاکریز زمانی برای بهتر جا می‌افتد که در محیط و فضای باز، زیر آتش (توپ و ...) باشی. (۱۶) رزمندگان دلبستگی عجیبی با خاک گرفته‌اند. خاک نشانه‌ی آشکار از نیازمندی مخلوق در مقابل بی‌نیازی خداوند است. (۱۷) تا خود را متواضع (خاکی) نگردانی، هیچ گاه به مقام قرب الهی نخواهی رسید.

اُنس: خو، عادت / **غَنّا:** توانگری، بی‌نیازی / **قُرب:** نزدیکی / **بنیان:** پایه و اساس

تشبیه: دشمن مانند برده است. / **تشخیص:** ماشین را به خدمت کشاندن / **استعاره:** آتش؛ گلوله

نکته‌ی دستوری:

مرتضی آوینی: به نقل از مجله‌ی ادبیات داستانی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - پنج گروه کلمه‌ی مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید.

۲ - مترادف واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

فراموشی (.....) بی‌ریا و صمیمی (.....)

۳ - به درسنامه «انواع جمله» مراجعه کنید و سپس از متن درس برای هریک از انواع جمله، نمونه‌ای بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱- هر قسمت مشخص شده، دربردارندهی کدام آرایه‌ی ادبی است؟
حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته است
- ۲- در عبارت زیر، ارکان هر تشبیه را مشخص کنید.
«آفتاب فتح در آسمان سینه‌ی مؤمنین درخششی عجیب دارد.»

قلمرو فکری

- ۱- نویسندگان در کدام جمله، از مفهوم آیه‌ی «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸) بهره گرفته است؟
- ۲- درباره‌ی ارتباط محتوایی متن «دریادلان صف شکن» و این سروده‌ی شفیعی کدکنی توضیح دهید.
حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته است
دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته است
- ۳- چرا نویسنده معتقد است که «همه‌ی تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.»؟

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- باری تعالی - مسلح - زائران - سوله - سگان - رعب - حنین - غواص - نسیان
- ۲- فراموشی: نسیان بی‌ریا و صمیمی: بی‌تکلف
- ۳- پیوند هم‌پایه‌ساز: خود را به قایق‌ها می‌رسانند و ساحل را به سوی جبهه‌های فتح ترک می‌کنند.
پیوند وابسته‌ساز: وسایل سنگین راه‌سازی را بار شناورها کرده‌اند تا آن‌ها را به آن سوی رودخانه‌ی اروند حمل کنند.

قلمرو ادبی

- ۱- مرداب: نماد کسانی که تلاش نمی‌کنند و سرنوشتشان فنا و زوال است. / دشت شب: تشبیه (اضافه‌ی تشبیه‌ی)
- ۲- «آفتاب فتح» و «آسمان سینه» هر دو اضافه تشبیه‌ی هستند و در هر دو، واژه دوم به واژه‌ی اولی تشبیه شده است. پس فتح و سینه هر دو مشبه و آفتاب و آسمان هر دو مشبه‌به هستند.

قلمرو فکری

- ۱- در عبارت «در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است حکومت دارد.» به مفهوم این آیه اشاره شده است.
- ۲- هر دو بر این مفهوم اشاره دارند که «انسان‌های بزرگ از رویارویی با سختی‌ها، حوادث و خطرات، ترسی ندارند.»
- ۳- زیرا جنگ تحمیلی نیز مانند جنگ‌های صدر اسلام برای دفاع از شرافت و انسانیت و دین و ... بود و رزمندگان ایرانی با الگو گرفتن از شهدا و دلاوران صدر اسلام، بی‌باکانه به مصاف دشمن غاصب می‌رفتند.

گنج حکمت: یک گام، فراتر

شیخ یک بار به طوس رسید. (۱) مردمان از شیخ **استدعا**ی مجلس کردند. اجابت کرد. * بامداد در خانقاه، تخت بنهادند. مردم می‌آمدند و می‌نشستند. چون شیخ بیرون آمد، (۲) **مُقریان**، قرآن برخواندند* و مردم بسیار درآمدند؛ چنانکه هیچ جای نبود. معزف بر پای **خاست** و گفت: «خدایش پیام‌رزا که هرکسی از آنجا که هست، (۳) یک گام، فراتر آید.» شیخ گفت: «و صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِینَ» و دست به روی فرو آورد و گفت: (۴) «هرچه ما خواستیم گفت، و همه پیغمبران بگفته‌اند، او بگفت که از آنچه هستید، یک قدم فراتر آید.» * کلمه‌ای نگفت و از تخت فرو آمد (۵) و بر این ختم کرد مجلس را.

(۱) مردم از ابوسعید ابالخیر درخواست سخن‌رانی کردند، او هم قبول کرد. (۲) قرآن‌خوانان (قاریان) قرآن شروع مراسم را خواندند. (۳) یک قدم جلوتر بیاید. (۴) تمام آن چیزی را که من قصد داشتیم در سخنرانی‌ام بگویم و تمام آن چیزی را که پیامبران می‌گفتند، او گفت: اولین قدم را به سمت خدا بردارید. (همه چیز درست می‌شود). (۵) جلسه را با این به پایان برد.

استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن / **اجابت کردن:** پذیرفتن، قبول کردن / **مُقریان:** قرآن‌خوانان / **معزف:** شناساننده

خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد آیند. / **فراتر:** جلوتر

اسرار التوحید: محمد بن منور

درس یازدهم

خاک آزادگان

به خون، گر کشی خاک من، دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من

۱- ای دشمن من، اگر کشور من را به خون بکشی و همه جای وطنم را از خون رنگین کنی،

گلشن: گلستان، گلزار

کنایه: به خون کشیدن، کشتار شدید کردن / **مجاز:** / **استعاره:** گل؛ رزمنده و مبارز / **استعاره:** گلشن؛ کشور

کنایه: / **مراعات نظیر:**

تم گر بسوزی، به تیرم بدوزی جدا سازی ای **خصم**، سر از تن من
کجا می‌توانی ز قلبم ربایی تو عشق میاز من و میهن من؟

۲ و ۳- اگر تنم را بسوزانی و من را با تیر بزنی و اگر سرم را از تنم جدا کنی، عشق میان من و وطنم را نمی‌توانی از قلبم بگیری.

خصم: دشمن / **ربودن:** دزدیدن

کنایه: به تیر دوختن؛ کشتن / **جناس:** / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری: معنای فعل «بسوزی» چیست؟

من ایرانی‌ام آرمانم شهادت تجلی هستی است جان‌کدن من

۴- من ایرانی هستم و نهایت آرزویم شهادت است. و مردن من، نمودار زنده بودن است.

آرمان: آرزو، عقیده / **تجلی:** جلوه‌گری / **هستی:** زندگی، زیست / **جان‌کندن:** مردن

پارادوکس: جان‌کندن (مردن) نشانگر زندگی باشد. / **کنایه:** / **تلمیح:** به آیه‌ی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ...»

مپندار این شعله، افسرده گردد که بعد از من افروزد از مدفن من

۵- گمان مبر بعد از مرگم، عشق من به وطنم پایان می‌پذیرد، زیرا بعد از مرگم نیز عشق من به وطنم از قبرم می‌درخشد. (عشق

من به وطنم پایان ناپذیر است) **افسرده:** خاموش، سرد، یخ‌زده / **افروزد:** شعله‌ور شود / **مدفن:** جای دفن، گور

استعاره: شعله؛ عشق به وطن / **مراعات نظیر:** / **تضاد:**

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو، **توسن** من

۶- ما ایرانی‌ها اهل تسلیم‌شدن و سازگاری با دشمن و بزرگ‌داشتن دشمن و خواهش و التماس نیستیم و در مقابل مکر و نیرنگ دشمن، چون اسبی سرکش حمله‌ور می‌شویم.

سازش: صلح، سازگاری / **تکریم:** بزرگداشت، گرمی‌داشت / **توسن:** اسب سرکش، متضاد رام

مجاز: توسن مجازا اسب / **تضاد:** تسلیم و بتازد / **مراعات نظیر:**

نکته‌ی دستوری: در این بیت چه نوع حذفی به کار رفته است؟

کون رود خلق است، دریای جوشاز همه خوشه‌ی خشم شد خرمن من

۷- اکنون مردم متحد شده‌اند و همچون دریایی خروشانند و اتحاد ما، مانند خوشه‌های خشم سرشار از انتقام است.

تشبیه: رود خلق / **تشبیه:** خلق (رود خلق) به دریا تشبیه شده است. / **تشبیه:** / **استعاره:** خرمن؛ وجود، جسم

تشبیه: خرمن من (جسمم) همچون خوشه خشم شده است. / **مراعات نظیر:** / **واج‌آرایی:**

من آزاده از خاک آزادگم گل صبر می‌رود دامن من

۸- من آزاده و از سرزمین انسان‌های آزاده‌ام و اهل صبر و شکیبایی هستم.

مجاز: مجاز: تشبیه: کنایه:

جز از جام توحید هرگز نوشم زنی‌گر به تیغ ستم گردن من

۹- و اگر سرم را از تنم جدا کنی هرگز از یگانگی و وحدت دست نمی‌کشم.

توحید: یگانگی، وحدت

مجاز: جام؛ شراب / مراعات نظیر: / کنایه: از جام توحید نوشیدن؛ به توحید پایبند و معتقد بودن

تشبیه: / تشبیه: / کنایه: به تیغ ستم گردن کسی را زدن؛ با ستم بسیار کسی را کشتن

نکته‌ی دستوری: آیا این بیت جمله مرکب دارد؟ اگر جواب شما «بله» است، پایه‌های جمله‌ی مرکب را مشخص کنید.

سپیده کاشانی (سرور اعظم باکوچی)

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱- برای واژه‌ی «افسرده» دو معادل معنایی بنویسید.

۲- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب و سپس جدول را کامل کنید.

من ایرانی‌ام آرمانم شهادت تجلّی هستی است جان کندن من

نهاد	گزاره

قلمرو ادبی

۱- این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید.

۲- در شعری که خواندید، واژه‌های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته‌اند؟

۳- به درسنامه‌ی «شیوه‌ی بلاغی» مراجعه کنید و سپس نمونه‌ای از کاربرد شیوه‌ی بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

قلمرو فکری

۱- در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه پرستی» تأکید شده است؟

۲- مضمون بیت‌های دوم و سوم را با سروده‌ی زیر مقایسه کنید.

تا زَ بَرِ خاکی ای درخت تنومند مگسل از این آب و خاک ریشه‌ی پیوند ادیب الممالک فراهانی

۳- در کدام بیت، به مفهوم آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (سوره‌ی آل

عمران، آیه‌ی ۱۶۹) اشاره شده است؟

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- اندوهگین - یخ زده

۲-

نهاد	گزاره
من	ایرانی‌ام (هستم)
آرمانم	شهادت (است)
جان‌کندن من	تجلی هستی است

قلمرو ادبی

۱- قالب هر دو شعر غزل است. از این قالب، بیشتر برای بیان عواطف و احساسات استفاده می‌شود و شاعران در این دو شعر نیز، احساسات شخصی و احساسات ملی و میهنی را بیان کرده‌اند.

۲- خاک: مجاز از کشور / شعله: استعاره از عشق به میهن

۳- شاعر در مصراع «تجلی هستی است جان‌کندن من» از شیوه بلاغی استفاده کرده است. زیرا شاعر اجزای جمله را جا به جا کرده و نهاد را پس از فعل آورده است. اگر این جمله را به شیوه عادی می‌خواستیم بیان کنیم باید می‌گفتیم: جان‌کندن من، تجلی هستی است.

قلمرو فکری

۱- بیت آخر (جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من)

۲- هر دو شعر بر لزوم وفاداری و عشق و ارادت به میهن تأکید کرده‌اند.

۳- بیت چهارم (من ایرانی‌ام آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان‌کندن من)

درس دوازدهم

رستم و اشکبوس

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیکسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به یاری سردارانی از سرزمین‌های دیگر به ایران می‌تازد. کیکسرو، رستم را به یاری می‌خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران به میدان می‌آید و مبارز موجود. یکی دو تن از سپاه ایران پای به میدان می‌نهند، اما سرانجام، رستم پیاده به میدان می‌رود. نبرد رستم با اشکبوس از عالی‌ترین صحنه‌های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلآوری و زبان‌آوری با هم آمیخته است.

چالاکی: توانمندی / **زبان‌آوری:** سخنوری

نکته‌ی دستوری: زمان افعال «نشست»، «نشسته بود» و «می‌تازد» را بنویسید.

خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان، همی برگذشت

۱- خروش و فریاد جنگجویان و اسب‌ها از میدان نبرد، به آسمان‌ها می‌رسید.

بهرام: سیاره مریخ / **کیوان:** سیاره زحل

مراعات نظیر: / **مجاز:** بهرام و کیوان؛ آسمان / **اغراق:**

همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل خروشان دل خاک در زیر نعل

۲- ابزار جنگی تماماً خون‌آلود بود و زمین در زیر سُم اسبان به صدا در آمده بود.

لعل: نوعی سنگ قیمتی قرمز رنگ

جناس: / **تشخیص:** دل خاک خروشان بود. / **مجاز:** ساعد؛ دست / **تشبیه:**

نکته‌ی دستوری:

نماید ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

۳- رنگ خورشید از ترس آن جنگ پریده بود و خاک و سنگ (و همه چیز) به تحرک درآمده بود.

ایچ: صورت دیگری از واژه‌ی «هیچ»

کنایه: رنگ نمائد؛ ترسید / **مراعات نظیر:** / **تشخیص:** روی خورشید (یا اینکه خورشید بترسد).

جناس: / **مراعات نظیر:**

به لشکر چنین گهت کاموس گُرد که گر آسمان را بیاید سپرد

۴- کاموس پهلوان به لشکرش گفت: اگر لازم باشد که از آسمان هم عبور کنید؛

کاموس: یکی از فرماندهان زیر دست افراسیاب / **گُرد:** دلیر، پهلوان / **سپردن:** طی کردن

کنایه: اگر آسمان را بپاید سپرد؛ اگر لازم باشد هر کار سختی انجام بدهیم.

همه تیغ و گرز و کمند آورد به ایرانیان، تنگ و بند آورد

۵- همگی شمشیر و گرز و طناب بیاورید و جنگ را بر ایرانیان دشوار کنید.

تنگ: طناب

مراعات نظیر: / **کنایه:** تنگ آورد؛ سخت بگیرد. / **کنایه:**



دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید، بر سان کوس

۶- پهلوانی که نامش اشکبوس بود؛ ناگهان مانند طبلی به صدا درآمد.

کجا: که

تشبیه: / اغراق:

نکته‌ی دستوری: در این بیت، «کجا» از نظر دستوری چه نوع کلمه‌ای است؟

یامد که جوید ز ایران، نبرد سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد

۷- به میدان آمد تا حریفی ایرانی بیابد و حریفش را مغلوب و نابود کند.

کنایه: سر به گرد آوردن؛ نابود کردن، کشتن

بشد تیز، رهام با خود و گیر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

۸- رهام سریع با زره و کلاه‌خود حرکت کرد و به سبب سرعت، گرد و خاکی بلند شد.

تیز: تند و سریع / خود: کلاه فلزی، کلاه‌خود / گیر: نوعی جامه جنگی، خفتان / رزم: مبارزه

کنایه: گرد به ابر برآمد؛ بیانگر سرعت بسیار در حرکت اسب / اغراق: / جناس:

نکته‌ی دستوری: معنای فعل «بشد» چیست؟

نکته‌ی دستوری: در این بیت واژه‌ی پیدا کنید که در گذر زمان فراموش شده و دیگر استفاده نمی‌شود.

برآویخت رهام با اشکبوس برآمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

۹- از هر دو لشکر صدای بوق و طبل جنگی بلند شد و رهام با اشکبوس گلاویز شد.

مجاز: بوق و کوس؛ صدای بوق و کوس

به گرز گران، دست برد اشکبوس زمین آهین شد، سپهر آبنوس

۱۰- اشکبوس گرز سنگین را بلند کرد. زمین مانند آهن سخت شد و آسمان غبارآلود شد.

گران: سنگین / آبنوس: مجازاً به معنی تیره و سیاه (نام درختی است).

تشبیه: / تشبیه: سپهر (آسمان) مانند (درخت) آبنوس شد. / تضاد:

اغراق:

برآهیخت رهام، گرز گران غمی شد ز پیکار، دست سران

۱۱- رهام نیز گرز سنگینی را بلند کرد. دست هر دو مبارز از جنگ و پیکار خسته شد.

برآهیخت: برکشید، بلند کرد / غمی شد: خسته شد / جناس:

چو رهام گشت از کشانی ستوه پیچید زو روی و شد سوی کوه

۱۲- وقتی رهام از نبرد با اشکبوس گشانی درمانده شد، از او روی برگرداند و به سمت کوه فرار کرد.

ستوه: خسته، درمانده

کنایه: از کسی روی پیچیدن در نبرد؛ فرار کردن از نبرد / جناس:

نکته‌ی دستوری:

ز قلب سپاه اندر آشت طوس بزد اسپ، گاید بر اشکبوس

۱۳- «طوس» (نام یکی فرماندهان و پهلوانان ایرانی) از مرکز سپاه ایران به خشم درآمد و اسبش را به حرکت در آورد تا به نبرد

اشکبوس برود.

قلب سپاه: مرکز سپاه (طلایه: نیروی جلو و مقدمه لشکر - عقبه: نیروی پشت لشکر - میمنه: نیروی سمت راست لشکر - میسره:

نیروی سمت چپ لشکر)

تَهْمَن پَرآشفت و با طوس گهت که رَهام را جام باده است جفت

۱۴- رستم در حالیکه خشمگین بود به طوس گفت. رهام اهل خوشگذرانی بود (نه جنگ).

باده: شراب / جفت: همدم

کنایه: / جناس:

تو قلب سپه را به آیین بدار من اکون، پیاده، کم کارزار

۱۵- تو مرکز سپاه را طبق رسم و رسوم (یا منظم) حفظ کن، من اکنون پیاده به جنگ اشکبوس می‌روم.

کمان بهزه را به بازو فگند به بند کمر بر، بزد تیر چند

۱۶- رستم، کمان آماده (بهزه) را به شانه‌اش انداخت و چند تیر در تیردانش قرار داد.

بهزه: آماده‌شده برای پرتاب تیر

نکته‌ی دستوری:

خروشید؛ کالی مرد رزم‌آزمای هماوردت آمد، مشو باز جای

۱۷- رستم فریاد زد: ای مرد مبارز حریف آمد بایست و بازگرد.

هماورد: حریف / باز جای: بایست

کشاننی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند

۱۸- اشکبوس کشاننی خندید و متحیر شد. افسار اسب را کشید و ایستاد و رستم را صدا زد.

خیره: متحیر / عنان: افسار، دهنه (عنان گران کردن: متوقف کردن اسب)

کنایه: عنان را گران کرد، افسار را کشید، ایستاد

بدو گهت خندان: که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

۱۹- در حالی که می‌خندید به رستم گفت: نام تو چیست؟ و چه کسی برای پیکر بی سرت گریه خواهد کرد؟

کنایه: تن بی سرت را که خواهد گریست؛ خواهی مُرد

نکته‌ی دستوری: نقش «خندان» و «تن» چیست؟

تَهْمَن چنین داد پاسخ که نام چه پرسى کَرَنِس نینى تو کام

۲۰- رستم اینگونه به اشکبوس گفت: وقتی قرار است بمیری، نامم را برای چه می‌پرسی؟

تَهْمَن: یکی از نام‌ها و القاب رستم / کام: مراد، آرزو (کام دیدن: به آرزو رسیدن)

کنایه: کام نینى؛ خواهی مُرد / جناس:

ما مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

۲۱- مادرم نام من را «مرگ تو» گذاشته است. و زمانه من را مانند پتکی بر سر تو قرار داده است.

پتک: چکش بزرگ فولادی، آهن کوب / ترگ: کلاه‌خود

تشخیص: زمانه، من را پتک ترگ (قاتل) تو کرد. / جناس: / تشبیه:

نکته‌ی دستوری:

کشاننی بدو گهت: بی بارگی به کشتن دهی سر به یکبارگی

۲۲- اشکبوس به رستم گفت: بدون اسب بی گمان خود را به کشتن خواهی داد.

بارگی: اسب، باره نیز به همین معنی است. مجاز: سر؛ کل وجود، جسم

تَهْمَن چنین داد پاسخ بدوی: که ای بیهده مرد پرخاشجوی

۲۳- رستم اینگونه به او گفت: ای مرد بیهوده‌گو و جنگ‌طلب،

پرخاشجوی: جنگ‌طلب، جنگجو

پیاده، ندیدی که جنگ آورد سر سرکشان زیر سنگ آورد؟

۲۴- تاکنون ندیده‌ای کسی پیاده بجنگد و زورمندان را شکست بدهد؟

کنایه: / جناس:

هم آگون تو را، ای نبرده سوار پیاده یاموزمت کارزار

۲۵- ای سوارکار ناوارد، اکنون به تو می‌آموزم، چگونه باید پیاده جنگ کنی.

نبرده سوار: سوار جنگجو

پیاده مرا زان فرستاد، طوس که تا اسپ بستانم از اشکبوس

۲۶- طوس من را به این دلیل پیاده فرستاد، تا اسپ تو را، از تو بگیرم.

بستانم: بگیرم

نکته‌ی دستوری: پایه‌های جمله مرکب را در این بیت مشخص کنید.

کشانی بدو گهت: با تو سلیح بنیم همی جز فسوس و مزیح

۲۷- کشانی به رستم گفت: من همراه تو، سلاحی جز خنده و شوخی نمی‌بینم.

سلیح: جنگ افزار، مُمال سلاح / مزیح: شوخی، مُمال مزاح

نکته‌ی دستوری:

بدو گهت رستم که تیر و کمان بین تا هم آگون سر آری زمان

۲۸- رستم به کشانی گفت: که تیر و کمانم را اکنون ببین، تا عمرت به پایان برسد.

سر آری: به پایان برسانی

مراعات نظیر: / جناس: / کنایه: سر آری زمان؛ مرگت فرا برسد.

چو نازش به اسپ گرانمایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

۲۹- رستم وقتی دید اشکبوس خیلی به اسمش می‌نازد، کمان را آماده کرد و تیری در آن قرار داد. (اینجا می‌گه کمان را به زه کرد.

مگه کمان به زه نبود؟)

یکی تیر زد بر بر اسپ اوی که اسپ اندر آمد ز بالا به روی

۳۰- یک تیر بر پهلوی اسپ اشکبوس زد و اسپ همان لحظه مُرد.

پَر: پهلوی جناس تام: «بر» اول حرف اضافه است و «بر» دوم اسم و در معنای پهلوی.

بخندید رستم، به آواز گهت که بنشین به پیش گرانمایه جفت

۳۱- رستم خندید و بلند گفت: اکنون کنار جفت نازنینت بنشین.

گرانمایه: ارجمند، ارزشمند

سزد گر بداری سرش در کار زمانی برآسای از کارزار

۳۲- سزاوار است که سرش را در آغوش بگیري و زمانی از جنگ کردن آسوده شوی.

کنار: آغوش / برآسای: استراحت کنی، دوری کنی

نکته‌ی دستوری:

کمان را به زه کرد زود اشکبوس تی لرلرزان و رخ، سندروس

۳۳- اشکبوس کمان را آماده (به زه) کرد. در حالی که از ترس تنش می‌لرزید و رنگش پریده بود.

زه: چله کمان، وتر (کمان به زه: کمان آماده) / سندروس: صمغی زرد رنگ ...

کنایه: لرلرزان بودن تن؛ بیانگر ترس است. / کنایه: / تشبیه: رخ، مانند سندروس (زرد) بود.

به رستم بر آنگه یارید تیر تهمن بدو گهت: بر خیره خیر
همی رنجه داری تن خوش را دو بازوی و جان بداندیش را

۳۴ و ۳۵- اشکبوس شروع کرد به تیر انداختن به سمت رستم و رستم به او گفت: بیهوده، بدنت را آزار می‌دهی و بازوان و جان بد سرشت را می‌رنجانی. **خیره خیر: بیهوده** / **بداندیش: بدخواه**

کنایه: / **استعاره مکنیه:** یارید تیر / **مجاز:** بازو؛ دست / **اغراق:**

نکته‌ی دستوری:

تهمن به بند کمر برد چنگ گزن کرد یک چوبه تیر خدنگ

۳۶- رستم به تیردان خود دست برد و یک تیر از چوب خدنگ انتخاب کرد.

گزین: انتخاب / **چوبه:** از جنس چوب، چوبی / **خدنگ:** درختی بسیار سخت

مجاز: چنگ؛ دست

نکته‌ی دستوری: آیا در این بیت از شیوه‌ی بلاغی استفاده شده است؟ دلیل خود را بنویسید.

یکی تیر الماس پیکان، چو آب نهاده بر او چار پر عقاب

۳۷- تیری که مانند آب، تیز بود و می‌درخشید و در انتهای آن چهار پر عقاب قرار داشت.

پیکان: نوک تیر (الماس پیکان: نوک تیز)

تشبیه: پیکان تیر همچون الماس بود. / **تشبیه:** تیر مانند آب بود. / **مراعات نظیر:**

کمان را بمالید رستم به چنگ به شست اندر آورده، تیر خدنگ

۳۸- رستم، کمان را به دست گرفت و با شست (ابزاری جنگی) تیر را تا انتها کشید.

شست: وسیله‌ای استخوانی که برای پرتاب راحت‌تر تیر در دست می‌کردند.

بزد بر بر و سینه‌ی اشکبوس سپهر آن زمان، دست او داد بوس

۳۹- تیر را به سینه‌ی اشکبوس زد؛ آنگونه که آسمان به رستم تبریک گفت و دست او را بوسید.

جناس تام: / **تشخیص:** سپهر، دست رستم را بوسید. / **کنایه:** دست او داد بوس، او را تحسین کرد

کشانی هم اندر زمان جاز بداد چنان شد که گهتی ز مادر نژاد

۴۰- اشکبوس کشانی همان لحظه مُرد. آنقدر سریع که گویی هرگز به دنیا نیامده بود.

گفتی: تصوّر می‌کردی، انگار، گویا

کنایه: / **اغراق:** آنقدر سریع مُرد که انگار اصلاً هیچ وقت به دنیا نیامده بود.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - بیت زیر را پس از مرتب‌سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.
 بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
 - ۲ - وقتی می‌گوییم «بهار» به یاد چه چیزهایی می‌افتید؟
 درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و... از چیزهایی هستند که به ذهن می‌رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می‌آیند؛ به این گونه شبکه‌ها یا مجموعه‌ها «**شبکه‌ی معنایی**» می‌گویند. اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس برای هر واژه، شبکه‌ی معنایی بسازید.
- | | |
|-------------------|----------------------|
| گرز معنا: | شبکه‌ی معنایی: |
| کیوان معنا: | شبکه‌ی معنایی: |
- ۳ - به **درسنامه‌ی «دو حرف اضافه برای یک متمم»** مراجعه کنید و سپس در این درس، نمونه‌ی دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید.
 - ۴ - به **درسنامه‌ی «ممال»** مراجعه کنید و سپس چند نمونه «ممال» در متن درس بیابید و بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ - مفهوم کنایی هریک از عبارت‌های زیر را بنویسید.
 عنان را گران کردن:
 سر هم نبرد به گرد آوردن:
- ۲ - یکی از آداب حماسه، **رجزخوانی پهلوانان** دو سپاه است. کدام ابیات درس، نمونه‌هایی از این رجزخوانی هستند؟
- ۳ - به **درسنامه‌ی «اغراق»** مراجعه کنید و سپس از متن درس، دو نمونه از کاربرد «اغراق» را بیابید و آن را توضیح دهید.
- ۴ - در کدام ابیات، **لحن** بیان شاعر، طنزآمیز است؟

قلمرو فکری

- ۱ - چرا رستم از رهام برآشفست؟
- ۲ - به نظر شما چرا رستم پیاده به نبرد روی آورد؟
- ۳ - بر پایه‌ی این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.
- ۴ - از دید جنبه‌های فکری و شخصیتی چه ویژگی‌هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می‌بالیم؟

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - رهام با خود و گبر تیز بشد و گرد رزم به ابر اندر همی آمد.
 رهام سریع با زره و کلاه خود حرکت کرد و به سبب سرعت، گرد و خاکی بلند شد.
 - ۲ - گرز: نوعی وسیله جنگی (کمان، تیغ، ترگ و ...)
 کیوان: سیاره زحل (بهرام، آسمان، سپهر و ...)
- | | |
|----------------------------|---------------------------|
| به رستم بر آنگه ببارید تیر | تهمتن بدو گفت بر خیره‌خیر |
| کمان به‌زه را به بازو فکند | به بند کمر بر بزد تیر چند |
- ۴ - سلیح - مزیح

قلمرو ادبی

- ۱ - عنان را گران کرد: افسار اسب را کشید. (اسب را متوقف کرد).
 سر هم نبرد اندر آورد به گرد: حریف را کشت.

۲ -

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی‌سرت را که خواهد گریست؟
 مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد
 پیاده مرا زان فرستاد توس که تا اسب بستانم از اشکبوس

۳ -

نماند ایچ با روی خورشید رنگ به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
 به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد سپهر آبوس

۴ -

مرا مادرم نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد
 بخندید رستم به آواز گفت که بنشین به پیش گرانیامه جفت

قلمرو فکری

۱ - چون رهام نتوانست حریف اشکبوس شود و با فرار از میدان آبروریزی کرد.

۲ - اسب رستم خسته بود. ولی در واقع رستم به دلیل اعتماد به نفس و اطمینان از پیروزی بدون اسب به میدان رفت.

۳ - دلیری، شجاعت، جنگ‌آوری، اعتماد به نفس و شوخ‌طبعی.

۴ - ایستادگی و مقاومت در برابر دشمنان و دلیری و جنگاوری پهلوانان ایرانی.

گنج حکمت: عامل و رعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: (۱) «شنیده‌ام فلان **عامل** را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر **رعیت** درازدستی می‌کند و ظلم روا می‌دارد.» * گفت: «روزی سزای او بدهم.» (۲) گفت: «بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سته باشد.» * (۳) پس به زجر و **مصادره** از وی بازستانی و در خزینه نهی درویش و رعیت را چه سود دارد؟ * (۴) پادشاه خجل گشت و دفع **مضرت** عامل بفرمود در حال.*

(۱) شنیده‌ام؛ که فلان حاکم (فرماندار، شهردار) که به فلان سرزمین فرستاده‌ای، به مردم ظلم و ستم می‌کند! (۲) [ذوالنون] گفت: بله، روزی او را بازخواست و مجازات می‌کنی که به طور کامل مال مردم را، از دستشان خارج کرده است. (۳) آن‌گاه (آن مال و اموال را که در اصل برای مردم است) به زور و تاوان گرفتن، از آن حاکم می‌گیری و در خزانه خود می‌بری. این کار، برای فقیران و نیازمندان سودی ندارد. (۴) پادشاه شرمسار شد و دستور داد؛ فوراً جلوی زیان و ظلم آن حاکم گرفته شود.

عامل: حاکم، والی / **رعیت:** عموم مردم / **زجر:** آزار، اذیت، شکنجه / **مصادره:** تاوان گرفتن، جریمه کردن / **مضرت:** زیان، گزند
خزینه: ممال خزانه، محل نگهداری اموال دولتی / **در حال:** فوراً

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

گرگی را (حاکم) که ظلم و ستم می‌کند، باید همان لحظه مجازات کرد. زیرا بعد از آسیب‌رساندن به گله (مردم)، جای جبران باقی نمی‌ماند.

گلستان: سعدی

درس سیزدهم

گردآفرید

گردآفرید، پهلوان شیرزن **حماسه‌ی** ملی ایران، دختر گردهم است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است. در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپید دژ است. گردهم که یک ایرانی و پهلوان **سالخورده** است، بر آن دژ فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همی ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هُجیر، سهراب پیروز می‌شود. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژ نشینان را **سراسیمه** می‌سازد اما گرد آفرید این واقعه را **مایه‌ی** تنگ می‌داند و برمی‌آشوبد و خود به نبرد او می‌رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه درمی‌آید و نبرد میان آن دو درمی‌گیرد:

نکته‌ی دستوری:

چو آگاه شد دختر گردهم که سالار آن انجمن گشت کم

۱- هنگامی که دختر گردهم متوجه شد که فرمانده‌شان (هُجیر) از سهراب شکست خورد،

سالار: سردار، سپهسالار / **انجمن:** گروه

زنی بود بر **سان** گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

۲- او زنی بود مانند پهلوانان. و همیشه در جنگ‌ها مشهور و با آوازه بود.

بر سان: مانند (ادات تشبیه است).

تشبیه:

نکته‌ی دستوری: نقش «گرد» چیست؟ (مضاف الیه - مفعول - متمم - مسند)

کجا نام او بود «گردآفرید» زمانه ز مادر چنین ناوید

۳- که نامش گرد آفرید بود و هیچ مادری مانند او نزیاییده بود.

کجا: که

اغراق:

چنان تنگش آمد ز کار هُجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

۴- گردآفرید آنقدر از شکست خوردن هُجیر آزرده خاطر بود که چهره‌ی سرخش، مانند قیر سیاه شد. (عصبانی شد)

ننگ: عار

تشبیه: / **کنایه:** صورت همچون قیر شدن؛ به شدت عصبانی شدن / **تشبیه:**

پوشید **درع** سواران جنگ نبود اندر آن کار، جای درنگ

۵- گردآفرید، زره جنگجویان را پوشید. زیرا اصلاً جای درنگ و معطلی نبود.

درع: زره / **درنگ:** مکث، تأخیر

فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان بادپایی به زیر

۶- گردآفرید، مانند شیری از قلعه به پایین آمد، در حالی که کمربندی به کمر بسته بود و اسبی به زیر پا داشت.

بادپا: اسب تندرونده / به کردار: مانند (ادات تشبیه است).

تشبیه: / کنایه: بادپا؛ اسب / جناس: / مجاز: کمر مجاز از کمر بند

نکته‌ی دستوری:

به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

۷- گردآفرید، بسیار سریع نزد سپاه آمد و مانند رعدی خروشان فریاد کرد.

ویله: صدا، آواز، ناله

تشبیه: / تشبیه: / جناس:

که گردان کدامند و جنگ آوران و دلیران و کارآموده سران

۸- که پهلوانان و جنگ آوران و دلیران و فرماندهان جنگ دیده و با تجربه کجا هستند؟ (حریف طلبید)

مجاز: سران؛ جنگاوران، بزرگان

چو سهراب شیراوژن، او را بدید بخندید و لب را به دندان گرید

۹- سهراب شیرافکن، وقتی او را دید، در حالی که لبش را به تمسخر گاز می‌گرفت، خندید.

شیراوژن: شیرافکن، کنایه از بسیار دلاور و قدرتمند

کنایه: شیراوژن؛ مبارز دلاور و قدرتمند / کنایه:

نکته‌ی دستوری:

یامد دمان پیش گردآفرید چو دخت کمند افکن او را بدید،

کمان را به زه کرد و بگشاد بر بُد مرغ را پیش تیرش گذر

۱۰- سهراب، در حالی که می‌خروشید نزد گردآفرید رفت. وقتی که گردآفرید او را دید. کمان را آماده کرد و کشید. گردآفرید

آنقدر ماهر بود که هیچ پرنده‌ای از تیرش در امان نبود.

دَمان: خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک / دُخت: دختر / کمندافکن: کمند انداز

کنایه: کمند افکن؛ جنگاور ماهر / کنایه: بُد مرغ را پیش تیرش گذر؛ تیرانداز ماهر بود. / اغراق:

نکته‌ی دستوری:

به سهراب بر، تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت

۱۲- گردآفرید شروع به تیر باران کردن سهراب نمود و از هر سو جنگ شروع شد.

تشبیه: تعداد تیرها آنقدر زیاد بود که مثل باران تیر به نظر می‌آمد. / تضاد: / مجاز:

نگه کرد سهراب و آمدش تنگ برآشت و تیز اندر آمد به جنگ

۱۳- سهراب نگاهی کرد و عارش آمد و عصبانی شد و سریع به میدان جنگ آمد.

جناس:

نکته‌ی دستوری: نوع «واو» را در بیت مشخص کنید.

چو سهراب را دید گردآفرید که بر سان آتش همی بردمید

۱۴- وقتی گردآفرید سهراب را دید که مانند آتش می‌خروشید،

بردمید: خروشدن، حمله کردن

تشبیه:

سر نیزه را سوی سهراب کرد **عنان و سنان** را پر از تاب کرد

۱۵- مسیر خود را و سر نیزه‌اش را به سمت سهراب تغییر داد در حالی که کل وجودش سرشار خشم بود.

عنان: افسار / **سنان:** سر نیزه، تیزی هر چیز / **تاب:** چرخ و پیچ

جناس: / **مجاز:** سنان؛ نیزه / **کنایه:** عنان و سنان را پر از تاب کرد؛ آماده حمله شد.

نکته‌ی دستوری: واژگان «عنان» و «سنان» در طول تاریخ مشمول کدام فرایند شده‌اند؟

برآشت سهراب و شد چون پلنگ **چو بدخواه او چاره‌گر بُد به جنگ**

۱۶- سهراب عصبانی شد و مانند پلنگ غرید، زیرا حریف او در جنگ حيله‌گر بود.

چاره‌گر: مدبّر

تشبیه: / **جناس:**

بزد بر **کمر بند** گردآفرید **زره** بر **برش**، **یک** به **یک**، **بردرد**

۱۷- سهراب ضربه‌ای به کمر بند گردآفرید زد و زره‌اش را فوراً پاره کرد.

زره: جامه‌ای جنگی ...

نکته‌ی دستوری:

چو بر **زین** پیچید **گردآفرید** **یکی تیغ** **تیز** از **میان** **برکشید**

۱۸- وقتی گردآفرید بر روی اسب گرفتار شد، شمشیری تیز از کمرش بیرون کشید.

جناس:

بزد نیزه‌ی او به **دو نیم** کرد **نشست** از **بر اسب** و **برخواست** **گرد**

۱۹- گردآفرید نیزه‌ی سهراب را از وسط قطع کرد و سوار بر اسب شد و سریع حرکت کرد.

جناس: / **کنایه:**

به آورد **با** او **بسته** **نبود** **پیچید** از **او روی** و **برگشت** **زود**

۲۰- گردآفرید در جنگ حریف سهراب نبود. بنابراین سریعاً از او روی برگرداند.

آورد: جنگ، نبرد، کارزار / **بسته:** سزاوار، کافی، شایسته / **برگشتن:** برگردانیدن

کنایه: از او روی بپیچید؛ فرار کرد

سپهد، **عنان**، **اژدها** را **سپرد** **به** **خشم** از **جهان**، **روشنایی** **پرد**

۲۱- سهراب افسار اسب را شل کرد (سریع رفت) و آن چنان خشمگین شد که جهان را تیره کرد.

استعاره: اژدها؛ اسب / **کنایه:** عنان را به اسب سپردن؛ افسار را رها کردن (که موجب سریع رفتن اسب می‌شود).

کنایه: از جهان روشنایی بردن؛ خشمگینانه کاری کردن

چو آمد **خروشان** به **تنگ** اندرش **بجنید** و **برداشت** **خود** از **سرش**

۲۲- وقتی سهراب خروشان به نزد گردآفرید آمد، گردآفرید، کلاه خود را از سرش برداشت.

تنگ: نزدیک، آغوش

نکته‌ی دستوری: این بیت را از نظر شیوه بلاغی بررسی کنید.

رها شد **ز** **بند** **زره** **موی** **اوی** **درفشان** **چو** **خورشید** **شد** **روی** **اوی**

۲۳- موی گردآفرید از بند زره بیرون ریخت و صورتش مانند خورشید، درخشان شد.

درفشان: درخشان

تشبیه: / **جناس:**

بدانست سهراب، کاور دختر است سر و موی او از درِ افسر است

۲۴- سهراب فهمید که حریفش دختر است و چهره‌اش شایسته‌ی تاج شاهی است. (نه جنگ کردن)

از در: شایسته‌ی، سزاوار / افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

شکفت آمدش؛ گهت از ایران سپاه چنین دختر آید به آوردگاه؟!

۲۵- سهراب متعجب شد و گفت: از ایرانیان همچنین دختری به جنگ می‌آید؟!

آوردگاه: میدان جنگ («گاه» پسوند مکان است و «آورد» که در واژه «هماورد» نیز دیدم، به معنای «نبرد» است. لذا «آوردگاه» به معنای «محل آورد» یا «محل جنگ» است. این واژه را استثنا برایتان تجزیه کردم تا یاد بگیرید و اگر در معنای واژه‌ای شک کردید، در صورت امکان از این روش استفاده کنید.)

ز فتراک بکشد پیچان کند پینداخت و آمد میاش به بند

۲۶- سهراب از ترک بند اسب، طناب حلقه حلقه شده را باز کرد و انداخت دور کمر گردآفرید و او را گرفت.

فتراک: ترک‌بند، تسمه و دوالی که ... / میان: کمر

نکته‌ی دستوری:

بدو گهت کر من رهایی مجوی چرا جنگ جویی تو ای ماهروی؟

۲۷- سهراب به گردآفرید گفت: سعی نکن از من رهایی یابی. ای زیبارو برای چه می‌جنگی؟

تشبیه:

نیامد به دام به ساز تو گور ز چنگم رهایی نیابی مشور

۲۸- تاکنون مانند تو، شکاری نکرده بودم، از دستم رها نخواهی شد، بیهوده تلاش نکن.

مشور: شورش نکن، دست و پا نزن، تلاش بیهوده نکن

تشبیه:

بدانست گاوخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید

۲۹- گردآفرید فهمید که گرفتار شده است و جز چاره‌کردن (حیله) راهکاری برای این کار ندید.

آویختن: گرفتار شدن

نکته‌ی دستوری:

بدو روی نمود و گهت: «ای دلیر میان دلیران به کردار شیر،

دو لشکر نظاره بر این جنگ ما بر این گرز و شمشیر و آهنگ ما

۳۰ و ۳۱- گردآفرید روی به سهراب کرد و گفت: ای پهلوان، ای کسی که همچون شیری، دو لشکر ما و شما جنگ ما را می‌بینند و ضربه‌زدن و گرز و شمشیرزنی ما را دیدند.

نظاره: تماشگر، بیننده / آهنگ: حمله و جنگاوری

تشبیه:

کوز من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گهت و گوی

۳۲- اگر من الان موی سرم را باز کنم؛ سپاه تو به تشویش می‌افتد و خواهند گفت،

جناس:

که با دختری او به دشت نبرد بدینسان به ابر اندر آورد گرد

۳۳- سهراب با یک دختر در جنگ، بسیار سختی کشید و گرد و خاک به پا کرد (تلاش زیاد کرد).

کنایه: گرد به ابر بر آوردن؛ شدت گرفتن نزاع و جنگ

نکته‌ی دستوری:

کون لشکر و دژ به فرمان توست نباید بر این آشتی جنگ جست»

۳۴- اکنون لشکر و هم قلعه را تقدیمت می‌کنیم. و تو نباید با وجود این صلح‌طلبی به فکر جنگ و نزاع باشی.

دژ: قلعه

عنان را پیچید گردآفرید سمنند سرافراز بر دژ کشید

۳۵- گردآفرید افسار اسب را کشید و به سمت قلعه حرکت کرد.

سمنند: اسبی که رنگش مایل به زرد باشد (در اینجا مطلق اسب مد نظر است).

کنایه: عنان را پیچید؛ تغییر مسیر داد. مسیر اسب را عوض کرد.

همی رفت و سهراب با او به هم یامد به درگاه دژ، گردآفرید

۳۶- گردآفرید در حالیکه سهراب با او همراه بود، به سمت قلعه رفت. گردآفرید با دیدن آن‌ها به سمت در قلعه در آمد.

در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید

۳۷- گردآفرید در قلعه را باز کرد و بدن زخمی و بسته شده‌اش را به قلعه رساند.

باره: قلعه، دیوار قلعه، حصار / خسته: مجروح

جناس:

نکته‌ی دستوری: در این بیت چند ترکیب وصفی وجود دارد؟

در دژ ایستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

۳۸- در حالیکه غمگین بودند در قلعه را بستند. دل‌هایشان غمگین بود و خون می‌گریستند.

کنایه:

ز آزار گردآفرید و هُجیر پر از درد بودند، برنا و پیر

۳۹- همه از آزار و سختی که به گردآفرید و هُجیر رسیده بود، دردمند بودند.

برنا: جوان تضاد: مجاز:

بگفتند: کای نیکدل شیرز پر از غم بُد از تو دل انجمز

۴۰- گفتند: ای زن شجاع و خوش‌دل، به خاطر تو دل همه پریشان و غمگین بود.

تشبیه: مجاز: دل؛ وجود (ذهن نیز می‌تواند محل غم باشد).

که هم رزم جُستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده تنگ

۴۱- تو هم جنگ کردی و هم حيله و چاره به کار بستى. از تلاش تو، خاندان شرمسار نشد.

افسون: حيله کردن، جادو کردن / دوده: دودمان، خاندان، طایفه / ننگ: خفت، خواری

جناس: مراعات نظیر:

نکته‌ی دستوری: آیا در این بیت جمله مرکب وجود دارد؟ توضیح دهید.

بخندید بسیار، گردآفرید به باره برآمد سپه بنکرید

۴۲- گردآفرید خندید و شاد شد (روحیه گرفت) به بالای قلعه رفت و لشکر را نگاه کرد.

چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گت کای شاه ترکان چین

چرا رنجه گشتی، کون باز گرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد

۴۳ و ۴۴- گردآفرید وقتی سهراب را سوار بر اسب دید، گفت: ای شاه ترکان چین، چرا خودت را به زحمت انداختی، اکنون هم از

این جنگ الان و هم از جنگ با ایرانیان باز گرد.

مجاز: شاه؛ سهراب (چون سهراب در این لحظه شاه نبوده، لذا مجاز محسوب می‌شود). / جناس:

تو را بهتر آید که فرمان کمر رخ نامور، سوی توران کمر

۴۵- برای تو بهتر است که حرفم را گوش کنی و به سمت توران برگردی و بروی.

نامور: مشهور، معروف **کنایه:** رخ سوی جایی کردن؛ به سمت آن محل رفتن

نباشی پس ایمن به بازوی خویش «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش»

۴۶- بهتر است به زور و بازو و اندامت مغرور نشوی، زیرا هر گاوی که درشت اندام تر باشد را زودتر می کشند.

کنایه و ضرب المثل: خورد گاو نادان ز پهلوی خویش؛ آسیبی که به شخصی می رسد مقصرش خود آن شخص است.

مجاز: بازو، توانایی

نکته‌ی دستوری: گروه‌های اسمی این بیت را مشخص کنید و انواع وابسته پیشین و پسین آن را به طور دقیق بنویسید.

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید.
- ۲- دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه‌ی «فتراک» تناسب داشته باشد.
- ۳- در گذر زمان، شکل نوشتاری و گفتاری برخی کلمات تغییر می‌کند؛ مانند: «سپید سفید» از متن درس، نمونه‌ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.
- ۴- در بیت‌های یکم و بیست و سوم، «چو» را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.
- ۵- به درسنامه «دو حرف اضافه برای یک متمم» مراجعه کنید و سپس بنویسید در کدام بیت‌ها «متمم» با دو حرف اضافه آمده است؟

قلمرو ادبی

- ۱- واژگان قافیه در کدام بیت‌ها، دربردارنده‌ی آرایه‌ی جناس‌اند؟
- ۲- مفهوم عبارت‌های کنایی زیر را بنویسید.
سپهد، عنان، اژدها را سپرد (.....)
رخ نامور سوی توران کنی (.....)
- ۳- یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره‌ی معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل معادل آن بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱- دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟
- ۲- معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.
به آورد با او بسنده نبود
بیچید ازو روی و برگاشت زود
- ۳- فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی‌هایی وصف کرده است؟
- ۴- «حماسه» در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی‌های زیر:
داستانی: هر حماسه‌ای در بستری از حوادث شکل می‌گیرد.
قهرمانی: شاعر حماسه سرا با بهره‌گیری از واژگان و زبان حماسی می‌کوشد انسانی را به تصویر کشد که از نظر توانایی‌های جسمی و روحی از دیگران متمایز باشد.
قومی و ملی: شاعر حماسه سرا بر آن است که اخلاق فردی و اجتماعی و عقاید فکری و مذهبی یک ملت را در قالب حوادث قهرمانی و در زمینه‌ای از واقعیّات به نمایش بگذارد.
حوادثی خارق العاده: طرح حوادث، انسان‌ها و موجوداتی که با منطق عینی و تجربه‌ی علمی هم‌سازی ندارند؛ نظیر وجود سیمرغ در شاهنامه‌ی فردوسی.

بر پایه‌ی این توضیح، این درس را با متن روان‌خوانی «شیرزان» مقایسه کنید.

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- بالا کشیدن - کشیدن برای پرتاب چیزی - تربیت کردن و ...
- ۲- عنان - کمند - زره - سنان
- ۳- اسپ
- ۴- در بیت اول به معنای «وقتی که - زمانیکه و ...» است ولی در بیت بیست و سوم ادات تشبیه و به معنای مثل و مانند است.
- ۵-

به سهراب بر تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت

قلمرو ادبی

- ۱- که هم جنگ جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ
رها شد ز بند زره موی او درفشان چو خورشید شد روی او
- ۲- افسار را رها کرد (در این صورت اسپ سریع تر می دود). / مسیرت را به سمت کشور خود ادامه بدهی!
- ۳- نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
مصراع دوم این بیت حاوی ضرب المثل است و این ضرب المثل به این معناست که ما، گاهی به دلایل برتری یا فضایل خود مورد آسیب قرار می گیریم.
- دشمن طاووس آمد پرّ او ای بسا شه را بکشته فرّ او
گفت من آن آهوم کز ناف من ریخت این صیّاد خون صاف من
- ۱- هم به دلیل شکست هجیر و گردآفرید غمگین بودند و هم حریف و دشمن ایران را قوی و توانمند می دیدند.
- ۲- گردآفرید در جنگ حریف سهراب نبود. بنابراین سریعاً از او روی برگرداند.
- ۳- شجاعت و جنگاوری و خردمندی و باسیاست بودن
- ۴- این شعر و داستان «شیرزنان» هر دو حماسه محسوب می شوند چراکه در بستر داستان به بیان قهرمانی و زمینه های ملی حماسه اشاره شده است. ویژگی دیگر آثار حماسی (خَرَقِ عادت) نیز به طور نامحسوس در دو اثر وجود دارد.

قلمرو فکری

شعر حفظی: دلیران و مردان ایران زمین

دگر باره ایران، پُرآوازه شد	چو هنگامی آزمون تازه شد
وزن خاک جازپرور تابناک	از این خطمی نغز پدارام پاک
کُام پلنگان دشمن ستیز	از این مرز فرخنده‌ی مردخیز
کَرآن خیره شد دیده‌ی روزگار	دگر ره، چنان شد هنر آشکار
هزیران جنگ‌آور روز کین	دلبران و مردان ایران زمین
فراز آمدند از کَران فوج فوج	خروشان و جوشان به کردار موج
جهان شد از ایشان پر از گت و گوی	به مردی به میدان نهادند روی
نگهبان دین، حافظ کشورند	که اینان ز آب و گل دیگرند
خدنگی گران بر دل دشمن‌اند	بداندیش را آتش خرمن‌اند
به فرهنگشان حرف تسلیم نیست	ز کس جز خداوندشان بیم نیست
ملک، آفرین گوی رزم شماست	فلک در شکفتی ز عزم شماست
هم او مر شما را نگهبان بود	شما را چو باور به یزدان بود

محمود شاه‌رخ (جذبه)

- ۱- وقتی زمان سنجش و امتحان افراد فرارسید، ایران دوباره پر از افراد مشهور شد.
 - ۲- از این سرزمین دلکش خرم پاکیزه، و از این کشور روح‌نواز و درخشان،
 - ۳- از این مرز و بوم خجسته که زادگاه بزرگان است، از این کشوری که آشیانه بزرگ‌مردان شجاع است،
 - ۴- بار دیگر چنان هنرمندی و شجاعت و تبخّر آشکار گشت که جهان و جهانیان از آن خیره ماندند.
 - ۵- مردان شجاع و توانمند کشور ایران، شیران جنگ‌آور روز نبرد،
 - ۶- مانند موجی خروشان و جوشنده، گروه گروه از گوشه و کنار ایران جمع شدند.
 - ۷- با مردانگی در میدان جنگ حاضر شدند، آن گونه که جهانیان را به تحسین از خود واداشتند.
 - ۸- (جهانیان گفتند) این‌ها گویی از سرشتی دیگر خلق شده‌اند (که این قدر شجاع و فداکارند) و محافظ و نگهبان دین و کشورشان هستند.
 - ۹- مانند آتشی به خرمن جان دشمنان می‌افتند و مانند تیری بر قلب آن‌ها اصابت می‌کنند.
 - ۱۰- از کسی غیر خدا نمی‌ترسند. و با واژه تسلیم بیگانه هستند (اهل تسلیم‌شدن نیستند).
 - ۱۱- آسمان از بزرگی اراده‌ی شما متعجب است و فرشتگان تشویق‌کننده‌ی نبرد شمایند.
 - ۱۲- اگر شما به خدا ایمان داشته باشید (که دارید)، همان خدا نگهبان و حافظ شما خواهد بود.
- خطه:** سرزمین / **نغز:** مطبوع، دلپسند / **پدارام:** سرسبز و خرم / **کنام:** آشیانه حیوانات / **هنر:** شایستگی / **خیره:** متحیر، سرگشته
- هزیر:** چابک، چالاک / **فراز آمدند:** رسیدن، نزدیک آمدن / **فوج:** گروه، دسته / **خدنگ:** تیری سخت / **بیم:** ترس / **عزم:** اراده
- فرهنگ:** رسم و آیین
- توجه:** معنی اشعار حفظی در امتحان نهایی و پایان ترم نمی‌آید. این معنی صرفاً برای درک بیشتر شعر آمده است.

درس چهاردهم

طوسی و بقال

بود بقالی و وی را طوطای خوشنوا، سبز، گویا طوطای

۱- بقالی بود که طوطی ای داشت. طوطی ای خوش صدا، سبز و سخنگو.

خوشنوا: خوش آواز

نماد: طوطی در این درس نماد کسانی است که زود قضاوت می کنند یا قیاس نابجا می کنند. / **مراعات نظیر:**

نکته دستوری: فعل «بود» را از نظر کاربرد و معنا بررسی کنید.

در دکان بودی نگهبان دکان نکته گیتی با همه سوداگران

۲- طوطی در دکان، نگهبان دکان بود و با مشتریان صحبت می کرد.

نکته گفتنی: شوخی کردن، طنزازی / **سوداگران:** بازرگان، تاجر

در خطاب آدمی ناطق بدی در نوای طوطیان **حاذق** بدی

۳- در صحبت با انسان ها سخنگو بود و در میان طوطی ها ماهر و چیره دست بود.

خطاب: سخن / **حاذق:** ماهر، چیره دست

نکته دستوری:

جست از **صدر** دکان سویی گریخت شیشه های روغن گل را بریخت

۴- (روزی) طوطی از قسمت بالای دکان به سمتی پرید و (بر اثر برخورد) شیشه هایی که پر از روغن گل بود را به زمین انداخت.

صدر: بالای اتاق (مخالف آستانه)

از سوی خانه پیامد خواجه اش بر دکان بنشست **فارغ** خواجهش

۵- صاحب دکان و طوطی از خانه آمد و با خیال آسوده مانند ارباب ها نشست.

فارغ: آسوده / **خواجهش:** کدخدامنش

تشبیه: خواجهش بر دکان بنشست. (مانند بلندپایگان بر دکان بنشست).

نکته دستوری:

دید پر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، گشت طوطی گل ز ضرب

۶- ناگهان متوجه شد که دکان و لباس هایش روغنی شده است، ضربه ای به سر طوطی زد و طوطی از این ضربه پرهایش ریخت و کچل شد.

کل: مخفف کچل

جناس: / **مراعات نظیر:**

روزی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد

۷- طوطی چند روزی سخن نگفت و مرد بقال پشیمان شد. و آه و ناله می کرد و حسرت می کشید.

ندامت: پشیمانی، تأسف

کنایه: سخن کوتاه کرد؛ چیزی نمی گفت، حرف نمی زد.

ریش برمی‌کند و می‌گفت: «ای دریغ کآفتاب نعمتم شد زیر **میغ**»

۸- متأسف و اندوهگین شده بود و می‌گفت دریغا! طوطی ارزشمندم را از دست دادم.

میغ: ابر

کنایه: ریش برمی‌کند؛ تاسف می‌خورد، ناراحت بود. / **کنایه:**

استعاره: آفتاب نعمت استعاره از طوطی است. (خود آفتاب نعمت اضافه تشبیهی است.)

دست من شکسته بودی آن زمان چون زدم من بر سر آن خوش‌زبان»

۹- کاش وقتی که بر سر طوطی می‌زدم، دستم شکسته بود.

کنایه: دستم شکسته بود، بیانگر پشیمانی از انجام کاری / **مجاز:** زبان؛ گفتار

هدیه‌ها مرداد هر درویش را تا ییاد **نطق** مرغ خویش را

۱۰- مرد بقال به هر درویش و فقیری، هدیه‌ای می‌داد و چیزی می‌بخشید تا مگر طوطی دوباره سخن بگوید.

نطق: سخن گفتن

نکته‌ی دستوری:

بعد سه روز و سه شب **حیران** و زار بر دکان بنشسته بُد نویدوار

۱۱- بعد از گذشت سه شبانه روز، در حالیکه مرد بقال ناامید در دکان نشسته بود،

منمود آن مرغ را هر گوز شکفت تا که باشد کاندرا آید او به گت

۱۲- مرد بقال هر کار عجیب و شگفتی انجام می‌داد تا اینکه طوطی دوباره سخن بگوید.

شگفت: کار عجیب و شگفت / **گفت:** مرخم «گفتن» (بریده‌شده «گفتن»)

جناس:

نکته‌ی دستوری: «گفت» به جای «گفتن» آمده است. اینگونه کاربرد را «مصدر مرخم» می‌گویند. نمونه‌ای از این کاربرد را در ابیات

بعدی بیابید.

جولقی‌ای سر برهنه می‌گذشت با سر برمو، چو پُشت **طاس** و **طشت**

۱۳- روزی درویش و قلندر کچلی (از کنار دکان) می‌گذشت. درویشی که سرش همچون پشت تشت، کچل و بی‌مو بود.

جولقی: پشمینه‌پوش، درویش / **طاس:** کاسه‌س مسی / **طشت:** سینی گود بزرگ

تشبیه: / **مراعات نظیر:**

طوطی اندر گت آمد آن زمان بانگ بر درویش زد که: می‌فلان!

از چدای گل، با کلان آمیختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟!

۱۴- طوطی در آن لحظه (با دیدن درویش کچل) به سخن درآمد و درویش را صدا زد و گفت: ای فلانی،

۱۵- برای چه کچلی؟ با کچلان گشته‌ای؟ یا اینکه تو هم قطعاً شیشه‌های روغن را ریخته‌ای؟

کل: مخفف کچل

تکرار: توجه داشته باشید، کل با کلان آرایه تکرار می‌سازد.

نکته‌ی دستوری:

از **قیاسش** خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت **صاحب‌دلق** را

۱۶- به خاطر قیاس ناب‌ه‌جای طوطی، مردم خندیدند زیرا طوطی، عامل کچلی درویش را مانند علت کچلی خود تصور کرده بود.

صاحب‌دلق: درویش (دلق: لباسی پشمی)

کار پاک را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نشتن شیر و شیر

۱۷- نباید کار انسان‌های پاک را با خودمان مقایسه کنیم، هرچند شبیه به هم باشند. (همانطور که واژه شیر (حیوان) با واژه شیر (خوراکی) از نظر ظاهری مشابهت دارد، اما در اصل تفاوت زیادی بین آن‌ها وجود دارد و فقط در نوشتن و ظاهر یکسانند.)
توجه: جالب است بدانید که این دو واژه در قدیم با وجود نوشتار یکسان تلفظ متفاوت داشته‌اند. و اولی تلفظی شبیه «شِر» داشته است.

جناس تام:

نکته‌ی دستوری:

جمله عالم زن سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق، آگاه شد

۱۸- بسیاری از مردم (با این قیاس‌های نابه‌جا) گمراه شدند و عده‌ی کمی از نیت و قصد مردان واقعی خداوند آگاهی یافتند. (می‌توان اینگونه نیز معنی کرد: عده‌ی کمی از مردان خاص خدا نیز به آگاهی رسیدند.)

ابدال: جمع بدیل و بدل، مردان کامل مجاز: عالم؛ مردم عالم / تضاد:

هر دو گوز زبور خوردند از محل لیک شد ز آن نیش و زن دیگر عسل

۱۹- هر دو نوع زبور از یک جای تغذیه می‌کنند ولیکن محصول یکی نیش‌زدن است و دیگری عسل.

تضاد:

نکته‌ی دستوری: آیا «آن» و «این» در این بیت صفت پیشین می‌باشند؟

هر دو گوز آهو گها خوردند و آب زن یکی سرگین شد و زان، مُشک ناب

۲۰- هر دو نوع آهو (آهوی معمولی و آهوی ختن) یک نوع آب و گیاه می‌خورند، ولی از یکی سرگین و فضله بیرون می‌آید و از دیگری مُشک ختن.

سرگین: فضله‌ی برخی چهارپایان، مانند اسب و ... / مُشک: ماده‌ای خوشبو

تضاد:

نکته‌ی دستوری: نوع حذف را در این بیت مشخص کنید.

هر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی و آن پر از شکر

۲۱- هر دو نوع نی، یک آب می‌خورند، ولی یکی خالی و پوچ می‌شود و دیگری پر از شکر.

آبخور: آبشخور تضاد:

صدهزاران این چنین اشباه یز فرقتان هفتادساله راه یز

۲۲- صدها هزار مورد مشابه دیگر وجود دارد که در باطن تفاوت بسیاری دارند.

اشباه: جمع شبه و شبّه، مانده‌ها، همسان‌ها مراعات نظیر:

کنایه:

نکته‌ی دستوری:

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

۲۳- پس وقتی شیطان‌های انسان‌گونه‌ی بسیاری وجود دارد، جایز نیست به هر کس اعتماد کنیم.

ابلیس: شیطان

استعاره: ابلیس؛ انسان‌های بد / تشبیه: آدم روی / جناس:

کنایه:

نکته‌ی دستوری:

مثنوی معنوی (دفتر اول): مولوی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - معادل معنایی واژگان زیر را از متن درس بیابید.

ابر (.....) آسوده (.....)

چیره دست (.....) درویش (.....)

۲ - به **درسنامه انواع «را»** مراجعه کنید سپس درباره‌ی کاربرد کلمه‌ی «را» در بیت زیر توضیح دهید.

هدیه ها می داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

۳ - درباره‌ی تحوّل معنایی کلمه‌ی «سوداگران» توضیح دهید.

۴ - پسوند «وش» در کلمه‌ی «خواجه‌وش» به چه معناست؟ دو واژه‌ی دیگر با این پسوند بنویسید.

قلمرو ادبی

۱ - به «کنایه» مراجعه کنید سپس کنایه‌ها را در بیت هشتم بیابید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.

۲ - مؤثرترین شیوه‌ای که مولوی در «مثنوی معنوی» از آن بهره می‌گیرد، «تمثیل» است. تمثیل به معنای «تشبیه کردن» و «مَثَل آوردن» است و در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسان‌تر به خواننده انتقال دهد. اکنون ارتباط محتوای این درس را با تمثیل به کار گرفته شده، توضیح دهید.

۳ - به **درسنامه‌ی «جناس»** مراجعه کنید و سپس از متن درس، نمونه‌هایی برای انواع جناس بیابید.

قلمرو فکری

۱ - مولوی در بیت‌های زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

هر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی و آن پُر از شکر

دست کان لرزان بُود از ارتعاش وانکه دستی تو بلرزانی ز جاش

هر دو جنبش آفریده حق، شناس لیک، نتوان کرد این، با آن قیاس

۲ - با توجه به بیت زیر:

جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

الف) مقصود از «ابدال» چه کسانی است؟

ب) از نظر شاعر، علت گمراهی جمله عالم چیست؟

۳ - مولوی در بیت زیر، آدمی را از چه چیزی **بر حذر** می‌دارد؟

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

پاسخ کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - ابر : میغ / آسوده: فارغ / چیره‌دست: حاذق / درویش: جوقلی

۲ - همانطور که در درسنامه این درس آمده است، «را» علاوه بر نشانه مفعول بودن، کاربردهای دیگری دارد و در این بیت «حرف اضافه» و در معنای «به» آمده است.

۳ - «سوداگر» معانی متفاوتی از جمله، شیدا و عاشق و تاجر، قاچاقچی و ... دارد. در این درس به معنای تاجر می‌باشد.

۴ - «وش» پسوند شباهت است و معنای آن «مانند» و «مثل» و ... است. این پسوند در واژگانی مانند، پریش، مهوش و ... دیده می‌شود.

قلمرو ادبی

- ۱- ریش کندن: کنایه از ناراحت شد. / آفتاب زیر ابر رفتن: از بین رفتن چیزی بارزش.
- ۲- تمثیل برای تفهیم و روشن شدن موضوع و مضمون مد نظر شاعر و نویسنده مورد استفاده قرار گرفته است. مولانا با استفاده از تمثیل، حکمت و موضوع مد نظر خود را هنری تر و گیرا تر ارائه می کند.
- ۳-

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

قلمرو فکری

- ۱- به صرف شباهت ظاهری دو چیز، نمی توانیم آن دو را با هم مقایسه کرده و یکسان بینداریم. بسیار پیش می آید که دو چیز شبیه به هم، نتیجه بسیار متفاوتی در پی داشته اند.
- ۲- مردان کامل و اولیا و بزرگان دین و تصوف بسیاری از افراد با مقایسه و تحلیل نادرست کارهای اولیای الله، به راه غلط افتاده اند.
- ۳- نباید به ظاهر اکتفا کنیم و باید سعی کنیم فریب ظاهر انسان نماهای شیطان منش را نخوریم.

گنج حکمت: ای رفیق!

روزی حضرت عیسی روح الله می گذشت. (۱) **ابلهی با وی دچار شد*** و از حضرت سخنی پرسید؛ (۲) بر سبیل تَلَطَّف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز **عربده و سفاهت** نهاد. (۳) چندان که او نفرین می کرد، عیسی تحسین می نمود.*
عزیزی بدان جا رسید؛ (۴) گفت: «ای روح الله، چرا زیور این ناکس شده ای (۵) و هر چند او **قهر** می کند، تو لطف می فرمایی* (۶) و با آنکه او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفا پیش می نمایی؟» (۷) عیسی گفت: «ای رفیق! کُلِّ اِنَّاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فیه، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛* (۸) از او آن صفت مزاید و از من این صورت می آید.* (۹) من از وی در **غضب** نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود.* من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من عاقل می گردد.»

(۱) نادانی با او رو به رو شد. (۲) از روی مهربانی به او جواب داد. آن شخص قبول نکرد و شروع به داد و فریاد و نادانی کرد. (۳) هر چقدر که او دشمنی می کرد حضرت عیسی (ع) دوستی نشان می داد. (۴) گفت: ای عیسی، چرا خود را نزد این بی مقدار، کوچک کرده ای! (۵) و هر چقدر او دشمنی و جفا می کند تو مهربانی و محبت می کنی! (۶) هر چقدر او اذیت و ستم می کند، تو محبت و دوستی می کنی! (۷) حضرت عیسی گفت: از هر ظرفی، همان محتویاتی که در آن وجود دارد، ترشح و تراوش می شود. (۸) از او، آن عمل (بدی) شکل می گیرد و از من این برخورد (خوبی) روی می دهد. (۹) من از او عصبانی نمی شوم اما او به سبب رفتار خوب من، اصلاح می شود.

روح الله: از القاب حضرت عیسی (ع) / **دچار شد:** روبه رو شد / **سبیل:** راه / **تَلَطَّف:** مهربانی، نرمی کردن

مسلم نداشت: باور نداشت، نمی پذیرفت / **عربده:** نعره و فریاد / **سفاهت:** بی خردی، کم عقلی، نادانی / **زیور:** خوار، ناتوان

قهر: خشم، غَصَب (قهر کردن: غضب کردن) / **صفت:** ویژگی / **می زاید:** بیرون می آید، متولد می شود. / **غضب:** خشم

اخلاق محسنی: حسین واعظ کاشفی



درس شانزدهم

خسرو

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره‌هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می‌کرد، دفترچه‌ی من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برداشت و صفحه‌ی سفیدی را باز می‌کرد و ارتجالاً انشایی می‌ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی‌ها «اجرا می‌کرد» و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می‌گرفت و مثل شاخ شمشاد می‌آمد و سر جای خودش می‌نشست!

ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه‌ی قبلی / رسا: بلند و گیرا / مبلغی: مقداری، اندکی

حسن آمیزی: / تشبیه: / کنایه: شاخ شمشاد؛ بسیار سرحال

و اما سبک «نگارش» که نمی‌توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی‌نوشت؛ باید بگویم سبک «تقریر» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان، ما گلستان سعدی را از بر می‌کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبایان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می‌دادند. خسرو تمام درس‌ها را سر کلاس یاد می‌گرفت و حفظ می‌کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

نگارش: نوشتن، انشا / تقریر: بیان، بیان کردن / نصاب الصبایان: منظومه‌ای آموزشی و تعلیمی در آموزش لغات عربی از ابونصر فراهی نکته‌ی دستوری:

یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع «عبرت» را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه‌ی سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارت‌های چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک‌بین بود و حتی با عینک دور ییضی و دسته مفتولی و شیشه‌های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی‌دید و ملتفت نمی‌شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می‌خواند.

گیرا: موثر، جذاب / مفتول: سیم / ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

(۱) «دی که از دبستان به سرای می‌شدم، در کُج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، در هم آمیخته و گرد پراکنیخته‌اند...»*

در آن زمان، کلمات «دبستان» و «برزن» مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره‌ی عادی و روزمره‌ی خود نیز آن‌ها را به کار می‌برد و این یکی از استعدادهای گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه‌ای از خوشمزگی‌های رنگارنگ او بود.

(۱) دیروز که از دبستان به سمت خانه می‌رفتم. در گوشه‌ی خلوتی از کوچه، دو خروس دیدم که حالت جنگ گرفته بودند و با هم می‌جنگیدند و خودنمایی می‌کردند.

باری: به هر حال، خلاصه، القصه / برزن: کوچه / متداول: معمول، مرسوم، رایج

کنایه: بال و پر افراشته؛ آماده جنگ بودند / کنایه: / کنایه:

استعاره: چشمه استعاره از هنر خسرو / حسن آمیزی:

انشای ارتجالی خسرو را عرض می‌کردم. دنباله‌اش این بود: (۲) یکی از خروس‌ها، ضربتی سخت بر دیده‌ی حریف نواخت به **صدمتی** که «جهان تیره شد پیش آن نامدار» * (۳) لاجرم سپر **پینداخت** و از میدان بگریخت. * (۴) لیکن خروس **غالب**، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. (۵) بر حریف **مغلوب** که تسلیم اختیار کرده، **مخدول** و نالان **استرحام** می‌کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهنگران» *

(۲) یکی از خروس‌ها ضربه‌ی سخت و محکمی بر چشم خروس دیگر زد. ضربه‌ای که (از شدت زیاد) جهان را در چشم دیگری تاریک کرد. (۳) به ناچار تسلیم شد و از صحنه مبارزه فرار کرد. (۴) اما خروس پیروز، برخوردی ناجوانمردانه انجام داد. (۵) به خروس شکست‌خورده که ناتوان و ناله‌کنان، طلب رحم می‌کرد، رحم نکرد و آن‌گونه که آهنگران به آهن ضربه می‌زنند، خروس شکست‌خورده را می‌زد.

صدمت: ضربه / **لاجرم:** ناگزیر، ناچار / **مخدول:** خوار، زبون‌گردیده / **استرحام:** طلب رحم کردن، رحم‌خواستن

تضمین: مصراع‌هایی از شعر فردوسی تضمین شده است. / **کنایه:** سپر پینداخت؛ تسلیم شد. / **کنایه:**

دیگر طاقت دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جست. نخست خروس **مغلوب** را با دشمنی که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. (۶) آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه‌اش سرش از تن جدا و او را نیز **بسمل** کردم تا عبرت همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان هلیمی ساختم پس چرب و نرم.

(۶) بعد از آن مشغول خروس بی‌رحم شدم و به خاطر رفتار ناجوانمردانه‌اش، سرش را بریدم و به صورت اسلامی (گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» و ...) او را کشتم تا برای دیگران درس عبرتی بشود.

مغلوب: شکست‌خورده / **دشنه:** چاقوی تیز، خنجر / **بسمل کردم:** سر جانور را به شیوه اسلامی بریدن

تشبیه: / **کنایه:**

مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان پادشاه زان خورش، پرورش

فقط غذاهای خوب و شاهانه بخور تا بدنت از آن غذاها بهتر پرورش بیابد.

خسروانی خورش: خورش و غذای شاهانه

مجاز: جان؛ وجود، جسم

به دل راحت نشستم و شکمی سیر نوش جان کردم:

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

بعد از شکست دادن دشمن بد اندیش، اندکی آب خوردن، بهتر از عمر طولانی است.

بدسگال: بداندیش، بدخواه، دشمن

کنایه: آب خوردن؛ استراحت کردن، با آرامش گذراندن / **تضمین:** بیت از بوستان سعدی است. / **اغراق:**

نکته‌ی دستوری:

میرزا مسیح خان با چهره‌ی گشاده و خشنود، قلم آهنین فرسوده را در دوات چرک گرفته‌ی شیشمای، فروبرد و از پشت عینک زنگاری، نوک قلم را ورانداز کرد و با دو انگشت بلند و استخوانی خود کرک و پشم سر قلم را با **وقار** و **طمأنینه‌ی** تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره‌ی بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابتدا هم ایرادی نگرفت که بچه جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، (۷) خروس **غالب** چه **بدسگالی** به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ * خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه‌ی این‌ها گذشته اصلاً به چه حق، خروس‌های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی‌ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

(۷) خروس پیروز در حق تو فکر و کار ناشایستی نکرده بود که او را کشتی.

دَوَات: مرکب‌دان، جوهر / **زنگاری:** منسوب به زنگار، سبزرنگ / **وقار:** شکوه و عظمت / **طمأنینه:** آرامش، سکون و قرار

الزام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن

نکته‌ی دستوری: در این قسمت یک گروه اسمی بیابید که هم وابسته پیشین و هم وابسته پسین داشته باشد و نوع وابسته‌ها را مشخص کنید.

عرض کردم: حرام از یک کب دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه‌ی درس‌های حفظیست می‌گرفت؛ (۸) مگر در ریاضی که «کمیتش لنگ بود...» * و همین باعث شد که تواند تصدیق نامه‌ی دوره‌ی ابتدایی را بگیرد.

(۸) به جز درس ریاضی که در آن ضعیف بود.

کمیت: اسب سرخ مایل به سیاه / **تصدیق نامه:** گواهی نامه، مدرک

کنایه: حرام از یه کف دست؛ حتی اندازه یک کف دست هم وجود نداشت. / **کنایه:** کمیتش لنگ بود؛ ضعف داشت، ضعیف بود.

من خانواده‌ی خسرو را می‌شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی‌مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توخه‌ی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوه‌ی پسری‌اش را از جان و دل دوست می‌داشت. دل‌خوشی و دل‌گرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی باخدا، نمازخوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

اصلاً: اصالتاً، در اصل، در واقع

مجاز: جان و دل؛ تمام وجود / **کنایه:** از جان و دل دوست داشتن؛ بسیار دوست داشتن

دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می‌گفت؛ زیاد هم می‌گفت (۹) اما به قول نظامی «خشت می‌زد» * زنگ قرآن که می‌شد، تا پایش به کلاس می‌رسید، به خسرو می‌گفت: «بچه! بخوان» خسرو هم می‌خواند.

(۹) ولی آن گونه که نظامی شاعر می‌گوید: «بیهوده‌گویی» می‌کرد.

کنایه: خشت می‌زد؛ بیهوده‌گویی می‌کرد. کار بیهوده انجام می‌داد.

خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود.

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهناز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوان دراز از بر کلاس‌ها رد می‌شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آوازخوانی است!» میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش، شش دانگ خواند:

ایهام تناسب: «شور» به معنای هیجان آمده است ولی در معنای اصطلاح موسیقی با «شهناز» تناسب دارد.

نکته‌ی دستوری:

اشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را کَرطیع جانوری

شتر نیز با شعرخوانی و آواز عربی به شور و نشاط می‌آید، اگر تو این ذوق را نداری، جانوری بد سرشت هستی.

تشبیه: / **تضمین:** این بیت از سعدی است که نویسنده در داستان خود تضمین کرده است.

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می‌خواند و مدیر از پشت در گوش می‌داد و لذت می‌برد که خود، مردی ادیب و صاحب‌دل بود.

مرحوم درویش خان: از اساتید موسیقی / **شهناز:** گوشه‌ای در دستگاه شور / **عتاب کردن:** خشم گرفتن بر کسی

دانگ: بخش، یک ششم چیزی (شش دانگ: کامل)

یک روز خسرو برخلاف عادت **مألوف** یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که (۱۰) آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!*

(۱۰) چه اتفاق عجیبی رخ داده که خسرو با خودش کیف به مدرسه آورده است.

مألوف: خوگرفته، عادت شده / **حلبی:** ورق آهن نازک

کتابه و ضرب المثل: آفتاب از کدام سمت برآمده؛ برای بیان شگفتی و اعجاب بسیار به کار می‌رود.

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ‌های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می‌گفتیم. خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با **ضمایم** و تعلیقات در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دست خیلی قوت داره!»

ضمایم: جمع ضمیمه، پیوست‌ها (در متن درس مقصود نشان‌های دولتی است.) / **طبیعت:** طبع و سرشت، خو

تعلیقات: جمع تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت‌ها (در متن درس منظور «نشان‌های ارتشی» است.)

نکته‌ی دستوری:

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه‌های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرباجات». معلوم شد مادر بزرگش مربا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه‌ها را آورده بود. خسرو بزرگترین کوزه را که مربای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. (۱۱) سرتیپ هم که **رهاوردی باب** دندان **نصیش** شده بود،* با خوش رویی و در عین **حجب** و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مربا از کوزه بیرون نمی‌آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می‌کرد و با لذت تمام فرو می‌داد و به صدای بلند می‌گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که (۱۲) «شکر نعمت، نعمت افزون کند».

(۱۱) سرتیپ هم سوغاتی مناسبی گیرش آمده بود.

(۱۲) شکرگزاری از نعمت‌ها، سبب افزایش رزق و روزی می‌شود.

کتابه: دو دستی تقدیم کردن؛ با رضایت و خشنودی چیزی را به کسی دادن / **کتابه:**

تضمین: مصراعی از شعر مولانا تضمین شده است. / **تلمیح:** به آیه «لئن شکرتم لازیدنکم»

گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی قیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی‌شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملّی برود. خسرو بزمیل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفتم، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، (۱۳) حلالیت نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله‌ی من عالمان دین بودند».* خسرو هم با آنکه خودرؤ و خودسر بود، اندرز مادر بزرگ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پر موسیقی نرفت.

(۱۳) ازت راضی نخواهم بود اگر شغل خود را خوانندگی و دلکی (احتمالاً بازیگری) کنی چون همه‌ی خاندان و اجداد من، از بزرگان

دین (از انسان‌های مذهبی) بودند.

قیاض: سرشار و فراوان، بسیار فیض‌دهنده / **اوان:** هنگام / **مطربی:** خوانندگی / **مسخرگی:** لطیفه‌گویی، دلکی

خودرؤ: خودرأی، خودسر، لجوج

نکته‌ی دستوری: در این بخش یک گروه اسمی بیابید که ساختار آن «وابسته پیشین + هسته + وابسته پسین» باشد.

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس‌های هشتم و نهم - مدرسه‌ی ما نه کلاس بیشتر نداشت - کشتی می‌گرفت و همه را زمین می‌زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف

بود و چون توانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره‌های دیگرش همه عالی و معدل نمره‌هایش ۷۵ / ۱۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت.

شگرف: عجیب و نادر

نکته‌ی دستوری:

من دیگر او را نمدیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکي و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدن پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می‌شناختند و (۱۴) می‌ستودند و تکریمش می‌کردند* (۱۵) ولی چه سود که «حسودان تگ نظر و عنودان بدگر» وی را به می و معشوق و **لهو و لعب** کشیدند* این عین گته‌ی خود اوست، در روزگار شکست و خفت - به طوری که وقتی در مسابقات سال با رسوایی شکست خورد (۱۶) و بی سرو صدا به گوشه‌ای خزید و رو نهان کرد که دیگر «مرد میدان نبود»* (۱۷) این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاّب فساد کشید*. (۱۸) «فی الجمله نماند از **معاصی** مُنکری که نکرد و **مُسکری** که نخورد.» تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید*.

(۱۴) او را ستایش می‌کردند و به او احترام می‌گذاشتند.

(۱۵) ولی چه فایده که انسان‌های حسود و بخیل و بدخواهان بد ذات، خسرو را به مشروب‌خواری و اعمال ناشایست و کارهای بیهوده و خوش‌گذرانی کشاندند. (۱۶) بدون اینکه کسی متوجه بشود به جایی رفت و پنهان شد زیرا که دیگر مانند گذشته توانایی کشتی نداشت. (۱۷) این شکست او را از جایگاه باشکوه قهرمانی به فساد و تباهی کشاند. (۱۸) خلاصه همه گناهان زشت را انجام داد و همچنین شراب‌خوار نیز شد.

تکریم: گرامیداشت (تکریم کردن: گرامی داشتن) / **عنود:** ستیزه‌کار، دشمن، بدخواه / **لهو و لعب:** بازی و سرگرمی، خوش‌گذرانی

منجلاّب: محل جمع‌شدن آب‌های کثیف و بدبو / **معاصی:** جمع معصیت، گناهان / **مُنکر:** زشت / **مُسکر:** مست‌کننده، مانند شراب

کنایه: قوی پنجه؛ قدرتمند / **کنایه:** چشم به هم زدن؛ مدت زمان اندکی / **تضمین:** از گلستان سعدی تضمین شده است.

تشبیه: میدان قهرمانی / **تشبیه:** / **کنایه:**

نکته‌ی دستوری:

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سوش دویدم. آن خسرو مهربان و خون‌گرم با سردی و بی‌مهری بسیار نگاهم کرد. (۱۹) از چهره‌ی تکیده‌اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید*. چشم‌های درشت و پر **فروغش** چون چشمه‌های خشک شده، سرد و بی‌حالت شده بود. شیرهای تریاک، آن شیر بی‌باک را چون اسکلّتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟! (۱۹) در صورت لاغر، بدبختی و بیچارگی مشخص بود.

تکیده: لاغر و باریک‌اندام / **سیه‌روزی:** بدبختی / **شیره:** عصاره / **بی‌باک:** نترس

حس‌آمیزی: با سردی نگاهم کرد. / **کنایه:** / **کنایه:** سیه‌روزی؛ بدبختی

تشبیه: / **استعاره مکنیه:** سیه‌روزی می‌بارید. / **تشبیه:** / **استعاره:** شیر بی‌باک؛ خسرو

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می‌آمد، با زهرخندی گهت داد نزن؛ (۲۰) «من گوش **استماع** ندارم، لِمَنْ تَقُول»*. فهمیدم گر هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، (۲۱) هنوز چشمه‌ی ذوق و **قریحه** و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می‌تراوید*. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم. آهی کشید و گهت: «مادر بزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمردانم کجاست». گهتم: «خانوات کجاست؟» آه سوزناکی کشید و در جواب خواند:

(۲۰) من توانایی شنیدن ندارم (گر شده‌ام و نمی‌شنوم) برای چه کسی حرف می‌زنی! (حرف نزن، چیزی نگو). (۲۱) هنوز ذوق و توانایی و استعداد ادبی او از بین نرفته بود.

استماع: شنیدن، گوش دادن / **لِمَنْ تَقُولُ؟**: برای چه کسی می‌گویی؟

کنایه: صدایی که از ته چاه در می‌آید؛ صدای ضعیف / **تشبیه:** زهر خند (خنده‌ای همچون زهر)

تضمین: مصراعی از سعدی تضمین شده است. / **تشبیه:** چشمه‌ی ذوق و قریحه و استعداد (۳ تشبیه)

نکته‌ی دستوری:

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید **قضا** همی بردش تا به سوی دانه و دام

سرنوشت و قضا و قدر، کبوتری (جاندار) که مرگش فرا رسیده باشد را، به سوی محل مرگش هدایت می‌کند.

قضا: سرنوشت

کنایه: کبوتری که آشیان نخواهد دید؛ کبوتری که مرگش رسیده باشد. / **تضمین:** بیت از سعدی است. / **تشخیص:**

و بدون خداحافظی راه خود گرفت و رفت. از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه‌ای، زیر **پلاسی مُندرس**، بسرو
صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

مُندرس: کهنه، فرسوده / **قریحه:** استعداد

پلاس: جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت

کنایه: بی‌سر و صدا؛ بدون اینکه کسی بفهمد. / **کنایه:**

عبدالحسین وجدانی

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - به **درسنامه «هم‌آوا»** مراجعه کنید سپس برای هر یک از واژه‌های زیر یک «معادل معنایی» و یک «هم‌آوا» بنویسید.

قضا: مغلوب:

۲ - از متن درس، هفت واژه‌ی مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

۳ - از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه‌های مناسب بیابید.

ساده:

مرکّب:

۴ - نقش دستوری ضمیرهای پیوسته را در جمله‌های زیر مشخص کنید.

الف) دیگر طاقت دیدنم نماند.

ب) (که) جان یابدت زان خورش پرورش.

قلمرو ادبی

مفهوم هر یک از کنایه‌های زیر را بنویسید.

باب دندان بودن:

سپر انداختن:

مرد میدان بودن:

کمیت کسی لنگ بودن:

۲ - به **درسنامه «تضمین»** مراجعه کنید و سپس نمونه‌ای از کاربرد «تضمین» را در متن درس بیابید.

قلمرو فکری

۱ - درباره ارتباط مفهومی سروده‌ی زیر با متن درس توضیح دهید.

سنایی

با	بدان	کم	نشین	که	صحبت	بد	گر	چه	پاکی	تو	را	پلید	کند
آفتابی	بدین	بزرگی	را	لگه‌ای	ابر	ناپدید	کند						

۲ - به سروده‌های زیر از سعدی توجه کنید. هریک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟

هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
به صوت خوش، چو حیوان است مایل ز حیوان کم نشاید بودن ای دل!

۳ - اگر شما به جای نویسنده بودید، این داستان را چگونه به پایان می‌رسانید؟

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - قضا: به معنای سرنوشت است و واژگان «غزا» به معنای «جنگ» و «غذا» با آن هم‌آوا هستند.

مغلوب: به معنای شکست خورده است و واژه «مقلوب» به معنای «برعکس شده» با آن هم‌آوا است.

۲ - برزن - تقریر - طمأنینه - مألوف - مندرس - پلاس - قلم - مخدول - استرحام - عتاب و ...

۳ - جمله ساده: صفحه‌ی سفیدی باز می‌کرد و ارتجالا انشایی می‌ساخت.

جمله مرکب: خسرو را صدا زد که انشایش را بخواند.

۴ - الف - دیگر طاقت دیدنم نماند. «م» در واژه‌ی «دیدنم» نقش متممی دارد. برای من طاقت دیدن نماند.

ب - (که) جان یابدت زان خورش پرورش. «ت» در واژه‌ی «یابدت» نقش مضاف‌الهی دارد. (جان تو از آن خورش پرورش یابد).

قلمرو ادبی

۱ - باب دندان بودن: مناسب و مطابق میل / سپر انداختن: تسلیم شدن

مرد میدان بودن: قدرت مبارزه داشتن، توانمند بودن / کمیت کسی لنگ بودن: ناتوان بودن در کاری

۲ - «نقیضه‌پردازی» در اصل ایجاد تغییر به منظور ایجاد طنز و فکاهه در شعر شاعران دیگر است. در این درس تغییری در اشعار دیگران داده نشده است ولی از آن‌ها به صورت طنزآمیز استفاده شده است. مانند «جهان تیره شد پیش آن نامدار» یا «که پولاد کوبند آهنگران»

۳ - این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید. «فی‌الجمله» مانند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد. «تریاک» و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

قلمرو فکری

۱ - این سروده و متن درس بر این اصل تأکید دارند که: دوست و همنشین بد، در زندگی ما می‌تواند تأثیر منفی بگذارد. هر چقدر هم ما خودمان را کنترل کنیم، ولی باز هم از آسیب دوست و همنشین بد، در امان نخواهیم بود.

۲ -

هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
با بیت زیر:

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

به صوت خوش چو حیوان است مایل ز حیوان کم نشاید بودن ای دل

با بیت زیر:

اشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را گژطبع جانوری

۳ - پاسخ اختیاری است. (توجه شود اینگونه سوالات معمولاً جنبه‌ی امتحانی ندارد.)

درس هفدهم

سپیده دم

تو را «جنوب» نامیدم

(۱) ای که ردای حسین را بر دوش داری
و خورشید کربلا را در بر داری*
ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی
ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین
پیوند خورده‌ای

(۲) ای سرزمینی که خاکت
خوشه‌های گدَم مریود
و پیامبران بر می‌خیزند.

(۱) ای که ادامه‌دهنده راه حسین بن علی (ع) هستی و حسین بن علی روشنی‌بخش اهداف توست. (انَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَايَةِ وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ) (۲) ای سرزمینی که سراسر برکت و نعمت و زادگاه پیامبران هستی...

ردا: لباس بلند جلوباز بی‌دکمه / **پَر:** آغوش / **برین:** بالایی، برتر

کنایه: ردای کسی بر دوش داشتن؛ از آن شخص پیروی کردن / **استعاره:** خورشید کربلا؛ امام حسین (ع)

استعاره: سرخ گل؛ جنوب لبنان / **تشخیص:** ای سرخ گل / **تلمیح:**

تضاد: / **تشخیص:** / **مراعات نظیر:**

نکته دستوری:

تو را جنوب نامیدم

ای کشتی‌های صیادی که مقاومت پیشه کرده‌اید
ای ماهی‌دریا که مقاومت پیشه کرده‌ای
ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده‌اید
ای روزهای عاشورا

تشخیص: ای کشتی‌های صیادی (منادا قرار گرفتن غیر جاندار، تشخیص می‌سازد). **تشخیص:** / **تشخیص:**

مجاز: کشتی‌های صیاد؛ صیادان / **استعاره:** روزهای عاشورا؛ روزهای سخت لبنان / **تلمیح:**

تو را جنوب نامیدم

(۳) تو را آب‌ها و خوشه‌ها

تو را ستاره غروب نامیدم*

(۴) تو را سپیده‌دمی در انتظار زاده شدن

و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم*

تو را انقلاب و شکفتن و تغییر نامیدم

تو را پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم

(۳) تو نشانه زندگی و باروری هستی، تو راهنما هستی.

(۴) تو آغاز حیات و زندگی و آماده فداکاری و شهادت هستی.

تشبیه: تو (جنوب لبنان) را ستاره غروب نامیدم. / تشبیه: / تشبیه:
 نماد: آب نماد پاکی / نماد: خوشه نماد باروری / مراعات نظیر: تشخیص: سپیده دمی که انتظار بکشد.
 نکته‌ی دستوری:

تو را جنوب نامیدم
 ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران
 ای مسافر دیرین بر روی **خار** و درد
 ای چون ستاره فروزان
 ای چون شمشیر درخشان
 (۵) **بگذار** بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان **توست** *
 بگذار گرد و خاک قدم‌هایت را بگیرم

(۵) هدف و قیام تو، مقدس و شایسته ستایش است. **دیرین**: کهنه و قدیمی

تشبیه: / تشبیه: دفتر روزگاران / تشبیه: / تشبیه:
 استعاره: مسافر دیرین؛ جنوب لبنان (استعاره از امام موسی صدر هم می‌تواند باشد). / استعاره: خار؛ رنج‌های کشور لبنان
 کنایه: بوسه زنیم؛ قدردانی کنیم. / کنایه:
 نکته‌ی دستوری:

ای سرور باران‌ها و فصل‌ها
 (۶) تو را عطری نامیدم که در میان غنچه‌ها هستی *
 (۷) تو را پرستو نامیدم
 ای سرور سروران،
 ای برترین حماسه!

(۶) ارزش و زیبایی تو آشکارا نیست و باید کشف شود. (۷) تو پیام‌آور روزهای شکوفایی و بهتر شدن هستی.

حماسه: دلیری، نوعی از شعر ...

نماد: باران نماد طراوت و زیبایی / **نماد**: فصل نماد تغییر و تحول / **نماد**: / **استعاره**: برترین حماسه؛ جنوب لبنان

(۸) دریا متنی نیلگون است
 که علی‌آن را منویسد *
 (۹) و مریم هر شب روی شنها
 به انتظار مهدی می‌نشیند *
 (۱۰) و گل‌هایی را می‌چینند
 که از انگشتان شهیدان می‌رویند

(۸) دریا، متنی آبی‌رنگ است که حضرت علی (ع) آن را نوشته است. (دریا، نشانه‌ای از خشم و خروش و عدالت‌خواهی علی (ع) است). (۹) زنان لبنان، در انتظار عدالت و انتقام‌گیری حضرت مهدی (عج) هستند. (۱۰) این سرزمینی است که شهیدان بسیاری در خاک خود نهفته است.

تشبیه: دریا متنی نیلگون است. / تلمیح: / استعاره:
 نکته‌ی دستوری:

تاریخ روزی، روستای کوچکی را
 از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد
 که «**مهرکه**» خوانده می‌شود
 (۱۱) روستایی که با «**صدر**»ش، با سینه‌اش
 از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد *

(۱۱) روستایی که با امام موسی صدر - که قلب آن روستا بود - از شرافت اعتبار سرزمینش و از اکرام و بزرگی بشریت دفاع کرد.
مهرکه: نام روستایی در لبنان، میدان جنگ / **صدر:** سینه، امام موسی صدر / **شرافت:** ارجمندی، باسرف بودن / **کرامت:** بزرگی
تشخیص: تاریخ چیزی به یاد بیاورد. / **تشخیص:** / **تشخیص:** / **مجاز:** خاک مجاز از سرزمین
ایهام تناسب: صدر در معنای امام موسی صدر است ولی با سینه تناسب دارد.

سرورم! ای سرور آزادگان!

در زمانه سقوط و ویرانی

(۱۲) جز تو کسی نمانده است

که در زندگی ما، نخل و **عناب** و تاکستان بکارد*

جز تو کسی نمانده است؛

مگر تو!

مگر تو!

پس درهای امید و روشنائی را به روی ما بگشای!

(۱۲) جز تو کسی نیست که زندگی ما را پُر خیر و برکت و سرسبز کند. **عناب:** انگور / **تاکستان:** باغ انگور

کنایه: / **نماد:** نخل و عناب و تاکستان نماد زندگی و رویش

استعاره مکنیه: در امید / **استعاره مکنیه:** در روشنائی

نکته‌ی دستوری:

سمفونی پنجم جنوب (با کاهش و اندکی تغییر): نزار قبّانی (۱۹۹۸ - ۱۹۲۳ م)

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

بر پایه‌ی تناسب (همبستگی)

گل: بلبل، باغ، گلستان، پروانه

بر پایه‌ی ترادف (هم‌معنایی)

مهربانی: دوستی، محبت، لطف، الفت

اکنون بر پایه‌ی نمونه‌های داده شده، نمودارهای زیر را کامل کنید.

الف) تناسب: **عطر:** (ب) ترادف: **کرامت:**

۲ - به درسنامه «وابسته‌های پیشین و پسین» مراجعه کنید سپس از میان موارد زیر، ترکیب‌های وصفی و اضافی را جدا کنید: سپس، هسته‌ی هر یک را مشخص نمایید.

«ستاره‌ی غروب، سرور آزادگان، مسافر دیرین، ماهی دریا، برترین حماسه»

۳ - در مصراع زیر، نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.

«پس، درهای امید و روشنائی را به روی ما بگشای»

قلمرو ادبی

۱ - مصراع‌های زیر را با توجه به آرایه‌های «تشخیص، کنایه و تشبیه» بررسی کنید.

ای چون سبزه بر آمده از دفتر روزگاران

ای کشتی‌های صیّادی که مقاومت پیشه کرده‌اید!

بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست

۲ - به درسنامه «استعاره» مراجعه کنید سپس بنویسید کدام واژه‌ی مشخص شده، «استعاره» به شمار می‌آید؟ مفهوم آن را بنویسید.

«ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره، فروزان»

- ۳ - به درسنامه «نماد» مراجعه کنید سپس شاعر، «باران‌ها» و «فصل‌ها» را در کدام مفاهیم نمادین به کار برده است؟
۴ - به درسنامه‌ی «مراعات نظیر» مراجعه کنید و سپس از متن درس، دو نمونه مراعات نظیر بیابید.

قلمرو فکری

- ۱ - دریافت خود را از سروده‌ی زیر بنویسید.
«تو را جنوب نامیدم / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورده‌ای»
۲ - در سروده‌ی زیر:
«ای سرزمینی کز خاکت / خوش ههای گندم م یروید / و پیامبران برمی‌خیزند»
الف) کدام سرزمین مورد خطاب است؟
ب) مقصود شاعر از مصراع‌های دوم و سوم چیست؟
۳ - از متن درس، مصراعی را معادل معنایی قسمت مشخص شده بیابید.
«تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن / و بیکری در اشتیاق شهادت نامیدم»
۴ - قَبّانی در این بخش از شعرش بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟
«ای که ردای حسین بر دوش داری / و خورشید کربلا را در بر داری ...»

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - واژگان متناسب با عطر: بو، گلاب، گل، رایحه، مُشک و ...
واژگان مترادف با کرامت: بخشش، فضل، بزرگواری، مروت و ...
۲ - ترکیب‌های اضافی: ستاره‌ی غروب (ستاره: هسته) - سرور آزادگان (سرور: هسته) - ماهی دریا (ماهی: هسته)
ترکیب‌های وصفی: مسافر دیرین (مسافر: هسته) - برترین حماسه (حماسه: هسته)
۳ - در: مفعول / امید: مضاف الیه / روی ما: متمم

قلمرو ادبی

- ۱ - ای چون سبزه بر آمده از دفتر روزگاران: «ای چون سبزه ...» و «دفتر روزگاران» تشبیه دارد.
ای کشتی‌های صیّادی که مقاومت پیشه کرده‌اید: «ای کشتی‌های صیّادی» تشخیص می‌باشد. چون شاعر خود کشتی را مورد ندا و مخاطب قرار داده است.
بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست: «بوسه بر چیزی زدن» کنایه از تشکر و قدردانی است.
۲ - خار: استعاره از رنج و سختی راه مبارزه
۳ - باران: نماد طراوت و باروری / فصل: نماد دگرگونی و تغییر
۴ - واژه‌های کشتی، صیّاد، ماهی و دریا در بند دوم مراعات نظیر دارند.

قلمرو فکری

- ۱ - شاعر در این بیت با استفاده و تلمیح به ماجرای عاشورا و برگزیده شده پیامبران، با معنویت بخشیدن به شعر، انقلاب مردم را با قیام امام حسین (ع) پیوند داده است.
۲ - الف - جنوب لبنان و حتی فلسطین
ب - خاستگاه بسیاری از پیامبران نام‌آشنا، سرزمین لبنان و فلسطین بوده است.
۳ - امام حسین (ع)، بین پذیرش ظلم و شهادت، دومی را انتخاب کرد. عبارت «ای که ردای حسین بر دوش داری و ...» به نوعی به شهادت‌طلبی امام حسین (ع) اشاره دارد.
۴ - انتخاب شهادت و مبارزه به جای پذیرفتن ظلم

کنج حکمت: مزار شاعر

تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لکامی زرین داشت - (۱) سرگرم اندیشه‌های دور و دراز خود - از میدان جنگ به گورستان میرفت و از اسب پیاده میشد و تنها در میان قبرها به گردش میپرداخت و هر گاه بر **مزار** یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نامدار می‌گذشت، سر فرود می‌آورد و مزار او را می‌بوسید.

(۱) به تصمیمات و آرزوهای بزرگ خود فکر می‌کرد.

لگام: افسار، دهنه‌ی اسب / **زرین:** طلایی / **نیاکان:** اجداد

تیمور، پس از آنکه شهر توس را گشود، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و (۲) چون **جذبه‌ای اسرار آمیز** او را به سوی فردوسی می‌کشید، *خواست که قبرش را بکشایند: مزار شاعر غرق در گل بود.

(۲) وقتی کشش و جاذبه‌ای راز آلود، تیمور را به سمت آرامگاه فردوسی می‌برد.

جذبه: کشش

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشورگشایی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه **قره قوم** به سوی تاتار آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است روی آورد. در برابر **زائر** نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید: «گور ستمگر غرق در خون بود.»

قره قوم: نام صحرایی / **نیا:** جد، پدر بزرگ

فرانسوا کوپه

درس هجدهم

عظمت نگاه

ناتانائیل آنگاه که کتاب را خواندی، (۱) دلم می‌خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو برانگیزد*. کاش کتاب به تو بیاموزد که (۲) بیشتر از این کتاب، به خود پردازی*. ناتانائیل، هر آفریده‌ای نشانه‌ی خداوند است اما هیچ آفریده‌ای نشان دهنده‌ی او نیست. (۳) همین که آفریده‌ای نگاهمان را به خویش معطوف کد، ما را از راه آفریدگار باز می‌گرداند*.

(۱) دوست دارم این کتاب، تو را به بزرگی‌ها و آزادی تحریک کند. (۲) بیشتر از این کتاب، به خودت توجه کنی و بررسی.

(۳) هرگاه آفریده‌ای توجه ما را به خود جلب کند، ما را از خداوند دور ساخته است.

ناتانائیل: شخصیتی فرضی و خیالی / **معطوف کند:** متوجه کند

نماد: پرواز نماد رهایی / **تشخیص:**

نکته‌ی دستوری: در متن فوق دو صفت مبهم پیدا کنید.

خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور درآید، و «نایافتنی» است و تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می‌رود که خود به دست دارد. هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید. ناتانائیل، همچنان که می‌گذری، (۴) به همه چیز نگاه کن و در هیچ جا درنگ مکن*. به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست. (۵) ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد و نه در آن چیزی که بدان نگاه می‌کنی*.

(۴) به هر چیزی نگاه کن ولی دلبسته‌ی هیچ چیز نشو! (۵) ای کاش بدانیم؛ ماییم که به هر چیزی، ارزش می‌دهیم و آن را ارزشمند یا حقیر می‌نامیم.

درنگ: مکث

تلمیح: به آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ» / **پارادوکس:**

نکته‌ی دستوری:

ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت. اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را مرسوزاند اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می‌آورد، و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت‌تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است.

فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن / **ارمغان:** هدیه

تشبیه: / **کنایه:** سخت‌تر از جان‌های دیگر سوخته است؛ رنج بیشتری کشیده است.

(۶) نیکوترین اندرز من، این است: «تا آنجا که ممکن است بارش را به دوش گرفتن»*.

(۷) آه! چه می‌شد اگر می‌توانستم به چشمانم بینشی تازه بیخشم و کاری کم که هرچه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می‌نگرند؛ آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است*.

(۶) بهترین نصیحت من این است، تا آنجا که می‌توانید به دیگران کمک کنید.

(۷) افسوس! کاش می‌توانستم بینشی جدید داشته باشم و چشمانم همچون آسمان شوند تا هنگامیکه مانند ابرها گریه می‌کنم، پس از آن چشمانم به پاکی و معنویت می‌رسید.

استعاره: بارش؛ مشکلات و گرفتگی مردم / **کنایه:**

ناتانائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده‌ام که انتظار می‌کشید؛ انتظار اندکی باران. گرد و غبار جاده‌ها زیاده سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا **برمی‌خاست**. زمین از خشکی ترک بر می‌داشت؛ گویی می‌خواست پذیرای آبی بیشتر شود. آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده‌دم می‌لرزید. (۸) ستاره‌ها یک یک، رنگ می‌باختند. چمنزارها غرق در شبنم بودند.

(۸) ستاره‌ها تک تک ناپدید می‌شدند.

تشخیص: / **تشخیص:** / **کنایه:** رنگ باختن؛ ناپدید شدن

ناتانائیل، (۹) کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. * منتظر هر آنچه به سویت می‌آید، باش و جز آنچه به سویت می‌آید، آرزو مکن. بدان که در لحظه لحظه‌ی روز می‌توانی خدا را به تمامی در تملک خویش داشته باشی. (۱۰) کاش آرزویت از سر عشق باشد و **تصاحب** عاشقانه؛ زیرا آرزویی ناکارآمد به چه کار می‌آید؟ *

(۹) کاش هیچگاه در غم انتظار نباشی و هر چه خواهی بی‌درنگ برایت مهیا شود. (۱۰) کاش آرزوی برخاسته از عشق باشد و آنچه به‌دست آورده‌ای به موجب عشق باشد زیرا آرزوی بی‌فایده ارزشی ندارد.

تملک: مالک‌شدن، دارا شدن / **تصاحب:** مالک شدن / **حسن‌آمیزی:** رنگ هوس

نکته‌ی دستوری:

ناتانائیل، تنها خداست که نمی‌توان در انتظارش بود. (۱۱) در انتظار خدا بودن، یعنی دریافتن اینکه او را هم اکنون در وجود خود داری. * (۱۲) تمایزی میان خدا و خوشبختی **قابل** مشو و همهی خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده. *

(۱۱) منتظر خدا بودن، به معنای آن است که حتماً خدا را درون خود نداری که منتظر آن هستی. (۱۲) خوشبختی چیزی غیر از داشتن خداوند نیست. فقط همین موضوع را معادل «خوشبختی» بدان.

تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن

(۱۳) به شامگاه، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد و به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می‌شود. * نگرش تو باید در هر لحظه نو شود. (۱۴) خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت درآید. * سرچشمه‌ی همی در سرفای تو، ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمیدانی که از آن میان کدامین را دوست‌تر داری و این را در نیایی که پگاه دارایی آدمی، زندگی است.

(۱۳) شروع شب را، نشانه‌ای از مرگ همه چیز و طلوع خورشید را، نشانه‌ای از تولد و زندگی بدان. (۱۴) انسان خردمند و آگاه کسی است که هر از کنار هیچ پدیده‌ای ساده نگذرد. (هر چیزی توجه او را جلب کند).

پگاه: صبح، اول صبح

تضاد: / **کنایه:** فرو رفتن روز؛ شب شدن

نکته‌ی دستوری: آخرین جمله این متن، جمله ساده است یا جمله مرکب؟ توضیح دهید.

برای من «خواندن» اینکه شرفای ساحل نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم که پاهای برهنه‌ام آن را حس کند؛ (۱۵) به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است. *

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بدرنگ نخواست باشم، تمامی مهم را **نثار** کم. ای زیبای عاشقانه‌ی زمین، شکوفایی گستره‌ی تو دل‌انگیز است!

(۱۵) به عقیده من، هر علم و شناختی باید با تجربه شخصی و درک آن همراه شود. (نه از اطلاعات و توصیف دیگران)

مبتنی: ساخته‌شده، وابسته به هر چیزی / **نثار کردن:** پیشکش کردن / **مأنده:** نعمت، طعام

مجاز: چشم؛ نگاه / **مأنده‌های زمینی و مأنده‌های تازه:** آندره ژید

کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - کدام واژه‌ها، در متن درس، برای شما جدید و غیر تکراری است؛ معنای هر یک را بنویسید.
- ۲ به درسنامه «حرف ندا و منادا» مراجعه کنید و سپس یک بند بنویسید و در آن، سه نشانه‌ی ندا به کار ببرید.
- ۳ - در جمله‌ی زیر، نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.
«ناتانائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت.»

قلمرو ادبی

- ۱ - عبارت زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.
«آسمان را دیده‌ام که در انتظار سپیده‌دم می‌لرزید. ستاره‌ها یک یک، رنگ می‌باختند. چمنزارها غرق در شب‌نم بودند.»
- ۲ - در بند چهارم از متن درس، یک «کنایه» بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

قلمرو فکری

- ۱ - نیکوترین اندرز نویسنده چیست؟ درباره‌ی آن توضیح دهید.
- ۲ - نویسنده درباره‌ی «انتظار» چه دیدگاهی دارد؟
- ۳ - هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از متن درس، تناسب معنایی دارد؟
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست سعدی
بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد مولوی
غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را فروغی بسطامی
- ۴ - کدام عبارت درس، با مفهوم آیه‌ی شریفه‌ی «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» (انعام، آیه ۱۰۳) ارتباط معنایی دارد؟
- ۵ - جمله‌ی «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد.» را با سروده‌ی زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.
«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»
- ۶ - در متن زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟
«برای من «خواندن» اینکه شن ساحل‌ها نرم است، بس نیست؛ می‌خواهم پاهای برهنه‌ام این نرمی را حس کنند؛ به چشم من، هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.»

پاسخ کارگاه متن‌پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱ - ناتانائیل: مخاطبی فرضی برای نویسنده / تصاحب: به دست آوردن چیزی / مانده: سفره‌ی غذا / نثار کردن: بخشیدن، پیش کش کردن
- ۲ - «معلم به کلاس آمد و بعد از حضور و غیاب، گفت: ای دانش‌آموزان، امروز قرار است مطالب دروس گذاشته را دوره کنیم. سپس گفت: سعیدی، کتاب را باز کن و صفحه ۱۷ را بخوان. سعیدی گفت: استاد، متأسفانه من کتاب نیاورده‌ام ...»
- ۳ - ناتانائیل: منادا / من: نهاد / شور و شوقی: مفعول

قلمرو ادبی

- ۱ - آسمان، ستاره: مراعات نظیر / رنگ باختن: کنایه از ناپدید شدن / انتظار کشیدن آسمان: تشخیص / غرق در شب‌نم: اغراق
- ۲ - سخت‌تر از جان‌های دیگر سوختن: کنایه از سختی و رنج بیشتری کشیدن

قلمرو فکری

- ۱ - تا آنجا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن: یعنی تا جاییکه برایمان امکان دارد به دیگران کمک کنیم.
- ۲ - هر انتظاری به سرانجام می‌نشیند. از حاصل انتظار هیچگاه ناراضی و ناخرسند مباش.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست سعدی
با عبارت «هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواسته باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم»
بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد مولوی
با عبارت «اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می‌سوزاند اما برایمان شکوه و درخشش
به ارمغان می‌آورد، و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت‌تر از برخی جان‌های دیگر سوخته است.»
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را فروغی بسطامی
با عبارت «خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصور درآید، و «نایافتنی» است.»
۴ - هر آفریده‌ای نشانه‌ی خداوند است اما هیچ آفریده‌ای نشان‌دهنده او نیست. یا با عبارت «خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به
تصور درآید و نایافتنی است.»
۵ - هم سهراب سپهری و هم آندره ژید، بر این موضوع تاکید دارند که: این دیدگاه و نگرش ماست که بعضی چیزها را ارزشمند و زیبا در
نظر می‌گیرد و بعضی را زشت. اگر دیدگاهمان را زیبایین کنیم، همه آفریده‌ها را زیبا خواهیم دید.
۶ - برای شناخت و درک زیبایی پدیده‌ها باید به تجربه‌ی شخصی رسید و شخصاً آن زیبایی و لذت را درک کنیم.

نیایش: الهی

- (۱) الهی، به **حرمت** آن نام که تو خوانی و به **حرمت** آن صفت که تو چنانی در باب که می‌توانی.*
- (۲) الهی، **عاجز** و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.*
- (۳) الهی، در دل‌های ما جز تخم محبت مکار و بر جازهای ما جز **الطاف** و **مرحمت** خود منکار* (۴) و برکشت‌های ما جز باران
رحمت خود مبار. به لطف، ما را دست گیر و به کرم، پای دار.*
- (۵) الهی، حجاب‌ها را از راه بردار و ما را به ما **مگذار**.*

(۱) خداوندا به احترام آن اسم‌هایی که تو صدایشان می‌زنی (شاید معصومین!) و به احترام آن صفتی که در موردت صدق می‌کند،
ما را کمک کن زیرا که می‌توانی این کار را کنی. (۲) خداوندا ناتوان و سرگردانم، نه آن چیزهایی را که صاحبش هستم به درستی
می‌دانم و می‌شناسم و نه آن چیزهایی را که می‌شناسم در اختیار دارم. (۳) خداوندا در وجود ما جز عشق قرار مده و بر جانمان جز
رحمت و بخشش خود قرار مده. (۴) گناهانمان را با رحمت خود از بین ببر. با لطف ما را کمک کن و به کرم ما را استوار بدار.
(۵) خداوندا موانع دیدارت را از میان ببر و لحظه‌ای ما را به خودمان واگذار مکن (ما را از خاطرت مبر)

حرمت: آبرو / **مرحمت:** لطف و احسان

خواجه عبدالله انصاری

بخش ویژه ۱

دستور زبان فارسی

توجه: این درسنامه چه در بخش دستور زبان فارسی و چه در بخش آرایه‌های ادبی، بسیار جامع است و نکات بسیاری برای یادگیری بهتر آمده است. ممکن است دبیری بگوید این نکات برای امتحان نهایی ضروری نیست. ولی واقعیت این است که با حذف دروس عمومی از کنکور، سطح سوالات تغییر کرده است و رویکرد طراحان سوالات امتحان نهایی به طور دقیق مشخص نیست. اما محتمل است سطح سوالات، کمی بالاتر از سطح امتحانات نهایی سال‌های قبل باشد. اگر سال دهم یا یازدهم هستید، از یادنگرفتن بعضی از نکات ناراحت نشوید. به احتمال زیاد آن نکات سخت و ظریف در سال‌های دهم و یازدهم مورد سوال قرار نمی‌گیرند. اما اگر سال دوازدهمی هستید، حتما سعی کنید تمام نکات را یاد بگیرید. دانستن نکات بیشتر، پاسخگویی را راحت‌تر می‌کند.

دستور زبان فارسی سال دهم

پیشگفتار

دستور زبان فارسی یکی از مباحث مهم ادبیات است که ۴ نمره از سوالات پایان‌ترم را به خود اختصاص داده است. در این جزوه سعی شده، تمام مباحث دستوری که از پایه تا پایان کتاب دوازدهم آمده است، آموزش داده شود. بدیهی است بعضی از مباحث مهم‌ترند و در سوالات پایان‌ترم، از آن‌ها سوال بیشتری طرح شده است، اما در این جزوه حتی کم‌اهمیت‌ترین مباحث دستوری را پوشش داده‌ام تا آموزش، ضمن مانع بودن از ورود مباحث غیرضروری، جامع نیز باشد.

در بین مباحث دستوری، موضوعاتی مانند: اجزای جمله، نقش کلمات، ترکیبات وصفی و اضافی، هسته و گروه اسمی، نقش‌های تبعی، حذف به قرینه، وابسته‌های وابسته و تغییر معنا در افعال، ارزش امتحانی بیشتری دارند. اما دستور مجموعه‌ای درهم‌تنیده است که خواندن، رها کردن و یادنگرفتن یک مبحث، قطعاً در مباحث دیگر خلل ایجاد خواهد کرد. لذا پیشنهاد می‌شود که جزوه را به‌طور کامل بخوانید. دستور نه تنها مبحثی سخت و خشک و نجسب نیست، بلکه در صورت خواندن باحوصله و یادگرفتن، بسیار لذت‌بخش نیز خواهد بود. **اکیدا توصیه می‌شود**، در صورتی که مبحثی را یاد نگرفتید، ناامید نشوید و دست از تلاش برندارید و در دفعات متعدد سراغ آن مبحث بروید. بدون شک در یکی از این تلاش‌های شما، سیم ارتباطی‌تان وصل خواهد شد و آن مبحث سخت یا مبهم را خواهید فهمید. در بسیاری از جزوات، مثال‌ها بسیار ساده‌اند، و با سوالات امتحان نهایی بسیار متفاوتند. اما در این جزوه سعی شده است تا مثال‌ها در سطح سوالات امتحان‌های نهایی باشد، تا مثال‌ها به آنچه که در امتحان نهایی می‌آید شبیه‌تر باشد و به‌طور جدی‌تری محک بخورید.

مباحث این جزوه به ترتیب دروس کتاب‌های فارسی دهم، یازدهم و دوازدهم تدوین شده است. و با توجه به رویکرد جامع بودن این جزوه، تمام نکات مربوط به یک مبحث، یک‌جا و در بار اول آموزش داده شده است، لذا مبحثی که در سال دهم و سال‌های بعد تکرار شده، در همان سال دهم به‌طور کامل درس داده شده است.

پس از هر مبحث، برای جا افتادن و تثبیت آموزش، چندین تمرین و سوال آمده است. توصیه می‌شود این تمرین‌ها را حتماً انجام بدهید.

درس یکم: کلیات و نقش کلمات

توجه: این درس مقدمه‌ای بر دستور زبان فارسی و بسیار مهم است. لطفاً با دقت و با حوصله خوانده شود.

دستور زبان فارسی در اولین نگاه به دو بخش **صرف** و **نحو** تقسیم می‌شود.

صرف: صرف مربوط به ساختمان کلمه است. یعنی با جایگاه و نقش کلمه در جمله سروکار نداریم. در مثال زیر واژه «دانش آموز» یک «اسم» است.

دانش آموز در کلاس حاضر شد.

نحو: نحو مربوط به نقش کلمه در جمله است. و جایگاه واژه در جمله بررسی می‌شود. در مثال فوق «دانش آموز» در نقش «نهاد» است. اکنون به مثال‌های زیر توجه کنید تا به طور دقیق‌تر تفاوت صرف و نحو را دریابید.

۱	من آمدم.	«من» از نظر صرف: ضمیر	«من» از نظر نحو: نهاد
۲	خانه کوچک بود.	«کوچک» از نظر صرف: صفت	«کوچک» از نظر نحو: مسند
۳	علی از گریه می‌ترسد.	«گریه» از نظر صرف: اسم	«گریه» از نظر نحو: متمم
۴	علی شب آمد.	«شب» از نظر صرف: اسم	«شب» از نظر نحو: قید
۵	مداد کودک شکست.	«کودک» از نظر صرف: اسم	«کودک» از نظر نحو: مضاف الیه
۶	علی درس می‌خواند.	«می‌خواند» از نظر صرف: فعل	«می‌خواند» از نظر نحو: فعل
۷	دیوار بلند خانه فرو ریخت.	«بلند» از نظر صرف: صفت	«بلند» از نظر نحو: صفت

همان‌طور که در مثال‌های ۱ تا ۵ مشاهده می‌کنید یک واژه از نظر صرفی و نحوی دو اصطلاح متفاوت دارد.

در مثال‌های ۶ و ۷ اصطلاح به کاررفته برای «می‌خواند» و «بلند» از نظر صرفی و نحوی یکسان است. دلیل این اتفاق این است که این دو اصطلاح هم در صرف وجود دارند و هم در نحو. اکنون که تا حدودی تفاوت صرف و نحو را آموختیم، تمام موارد صرفی و نحوی را که قرار است، یاد بگیریم در ادامه می‌آورم تا ابتدا با نام آن‌ها آشنا شوید و یک‌جا همه را ببینید. سپس در ادامه هر یک را به‌طور کامل شرح خواهیم داد.

نحو: نهاد، مفعول، متمم، مسند، مضاف الیه، صفت، قید، منادا، شاخص، بدل، معطوف، تکرار و فعل، نقش‌هایی هستند که با آن‌ها سروکار خواهیم داشت.

صرف: اسم، صفت، ضمیر، قید، حرف، شبه جمله، فعل و تمام مباحثی که مربوط به این هفت مورد می‌شود، از جمله ساختمان واژه، مفرد و جمع و ... مواردی هستند که از نظر صرفی بررسی می‌شوند.

به این مثال توجه کنید: ← «دانش آموز درس می‌خواند.»

یک بار دیگر توضیح می‌دهم که اگر واژه «درس» در جمله‌ای بود و گفتیم نقش آن **مفعول است** و یا هر چیز دیگر، ما یک **کار نحوی** انجام داده‌ایم. اما اگر گفتیم که این واژه **«اسم است»** یا این که گفتیم **«این واژه در گذر زمان تحول معنایی داشته است»** یا گفتیم **«مفرد است»**، یک **کار صرفی** انجام داده‌ایم. در مورد «می‌خواند» هم اگر گفتیم «فعل» است هم از نظر صرفی فعل است و هم از نظر نحوی، با این تفاوت که وقتی از نظر صرفی می‌گوئیم «فعل» است، اسم یا ضمیر و ... نیست اما وقتی از نظر نحوی می‌گوئیم «فعل» است یعنی مفعول یا نهاد و ... نیست. یا وقتی می‌گوئیم «فعل مضارع» است یک کار صرفی انجام داده‌ایم.

برای این که مبحث صرف و نحو **بهتر بهتر** برایتان جا بیفتد چند نکته در مورد نوع سؤالات مطرح می‌شود. مثلاً سؤال **«روابط واژگان»** مربوط به حوزه **صرف است**. زیرا ما با خود واژه کار داریم نه نقشی که گرفته است. یا «اسم یا ضمیر بودن» واژه نیز همین‌طور است و حوزه بررسی ما از واژه خارج نمی‌شود. اما **مباحثی مانند «نقش کلمات»** مربوط به **نحو است**. زیرا آن نقش باید در جمله بررسی شود و جایگاه و ارتباط آن با واژه‌های دیگر بررسی شود.

کلیات

همان طور که گفتیم دستور یعنی صرف و نحو. همه چیز در صرف و نحو است. گفتیم سؤالات از این مباحث مطرح می شود. اما این صرف و نحو کجا اتفاق می افتد؟ در پاسخ باید گفت: **جمله**. «جمله، بزرگ ترین واحد زبانی است که اتفاقات دستوری در آن رخ می دهد.» گفتیم سؤالات صرف در سطح واژه و کلمه هستند و سؤالات نحو، در سطح جمله بررسی می شوند. دانش آموزان به این نکته توجه کنند که جمله همان عبارت یا مصراع یا بیت **نیست!** ممکن است عبارت، مصراع یا بیت، از چند جمله ساخته شوند. در واقع ما هر سؤال دستوری را در یک جمله بررسی می کنیم. بنابراین بهتر است **با جمله و اجزای آن بیشتر آشنا بشویم**.

جمله: مجموعه کلماتی است که مقصودی را می رساند و حداقل دارای دو بخش **نهاد** و **گزاره** است.

همان طور که در تعریف آمده است، هر جمله دو بخش اصلی دارد: **نهاد** و **گزاره**.

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات که درباره آن خبری می دهیم. (نهاد، صاحب خبر است).

گزاره: خبری است که در مورد نهاد می دهیم.

جمله ها با توجه به گزاره هایشان باهم فرق دارند. یعنی در قسمت گزاره ی بعضی جمله ها نقش های متفاوتی وجود دارد. (در ادامه درمی یابیم که اجزای گزاره چه ارتباطی با فعل دارند).

به جمله های زیر توجه کنید.

۱- علی آمد.	۵- علی کتاب را به حسین داد.
۲- علی کتاب را آورد.	۶- علی حسین را دانا می پندارد.
۳- علی از گربه می ترسد.	۷- علی به حسین دانا می گوید.
۴- علی باهوش است.	۸- علی دیوار را رنگ زد.

در جمله های بالا «علی» نهاد و باقی عبارت گزاره است. ما می دانیم: کلمه ای که قبل «را» آمده است، **مفعول**، کلمه ای که بعد حرف اضافه باشد **متمم** و کلمه ای که با فعل اسنادی بیاید و چیزی را به نهاد نسبت بدهد، **مسند** است. اینکه چرا بعضی جمله ها مفعول دارند چرا بعضی متمم و یا دو تا از این نقش ها را دارند یا چرا اصلاً هیچ کدامشان را ندارند، موضوعی است که دقیقاً به **فعل** جمله بستگی دارد.

در زبان فارسی ۸ ساختار برای جمله ها وجود دارد. به جدول زیر دقت کنید. (البته مورد هشتم اختلافی است).

نهاد	گزاره	نهاد	گزاره
۱- علی	آمد.	۵- علی	کتاب را به حسین داد.
نهاد	فعل	نهاد	مفعول متمم فعل
۲- علی	کتاب را آورد.	۶- علی	حسین را دانا می داند.
نهاد	مفعول فعل	نهاد	مفعول مسند فعل
۳- علی	از گربه می ترسد.	۷- علی	به حسین دانا می گوید.
نهاد	متمم فعل	نهاد	متمم مسند فعل
۴- علی	باهوش است.	۸- علی	دیوار را رنگ می زد.
نهاد	مسند فعل	نهاد	مفعول فعل

در جدول بالا ۸ نوع جمله ی موجود در زبان فارسی را با اجزای اصلی آن ها می بینید. اکنون با دقت به ۸ ساختار فوق، موارد زیر را درمی یابیم.

۱: نهاد و فعل در همه ی جمله ها وجود دارند.

۲: نقشی به نام «گزاره» اصلاً وجود ندارد.

۳: این ۸ جمله یا ۲ جزء اصلی دارند یا ۳ جزء اصلی یا ۴ جزء اصلی.

۴: همان طور که می بینیم نقش هایی مثل مضاف الیه، صفت، قید و... در این ۸ ساختار وجود ندارد.

توجه: این ۸ ساختار، ساده‌ترین نوع ساختار جمله‌ها هستند. اما باید بدانیم که در کنکور سراسری یا امتحانات نهایی ما با این جمله‌ها سروکار نداریم. معمولاً یک سری نقش‌های دیگر هم به آن‌ها اضافه می‌شود که آن‌ها را نقش‌های وابسته و تبعی و وابسته‌ی وابسته می‌گویند و همچنین ممکن است این نقش‌ها جا به جا شوند و با این ترتیب نیایند. به جدول زیر دقت کنید:

نقش‌های اصلی	منادا، نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل
نقش‌های وابسته	مضاف‌الیه، صفت
نقش‌های تبعی	بدل، معطوف و تکرار
نقش‌های وابسته‌ی وابسته	مُمیز، صفت مضاف‌الیه، مضاف‌الیه مضاف‌الیه، صفت صفت، قید صفت

توجه: مضاف‌الیه و صفت اصلی‌ترین نقش‌های غیر اصلی می‌باشند. در درس سوم فارسی دهم با آن‌ها آشنا می‌شوید.

توجه: بدل، معطوف و تکرار «نقش‌های تبعی» هستند. با نقش‌های تبعی در درس هشتم فارسی یازدهم آشنا می‌شوید.

توجه: نقش‌های وابسته، خود نیز وابسته می‌گیرند که به آن‌ها «وابسته‌ی وابسته» می‌گویند و ۵ مورد می‌باشند: مُمیز، قید صفت، صفت صفت، صفت مضاف‌الیه و مضاف‌الیه مضاف‌الیه. با وابسته‌های وابسته در درس‌های هشتم و نهم فارسی دوازدهم آشنا می‌شوید.

توجه: قید نیز جزء نقش‌های غیر اصلی است که می‌تواند جمله یا یکی از نقش‌های جمله را مقید کند.

انواع نقش

معمولاً ۲ مورد از سوالات خیلی مهم و پُر تکرار کنکور و امتحانات مربوط به نقش واژه‌ها و اجزای جمله است. پس بهتر است با نقش‌ها بیشتر آشنا بشویم.

منادا: کلمه‌ای که معمولاً با حرف ندا (ای، یا، ا و ...) می‌آید و مورد خطاب قرار می‌گیرد. (منادا می‌تواند بدون حرف ندا بیاید و از لحن متوجه آن شد. مانند: علی، درس‌هایت را خوب بخوان.)

نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات که درباره‌ی آن خبر می‌دهیم. نهاد، در حالت عادی و معیار و غیرادبی، اول جمله می‌آید.

فعل: کلمه‌ای است که در حالت عادی در انتهای جمله می‌آید و یا خودش به نهاد نسبت داده می‌شود (علی آمد) یا کلمه‌ای را به نهاد نسبت می‌دهد. (علی کتاب را آورد. علی خوب است و...)

مفعول: کلمه‌ای یا گروهی از کلمات که یا بعد از آن «رای مفعولی» وجود دارد یا می‌توان بعد از آن «را» قرار داد.

متمم: کلمه یا گروهی از کلمات که پس از حرف اضافه می‌آید. و در نظم و نثر امروزی و معیار و غیرادبی، یک حرف اضافه دارد که پیش از متمم می‌آید. (حروف اضافه: از، به، در، برای، چو، چون، مثل، الا، الی، اندر، با، بدون، بر، بهر، بی، تا، جز، غیر، مانند، مگر)

مسند: کلمه‌ای است که به کمک فعل‌های اسنادی «است، بود، شد، و هم‌معنی‌هایشان» مانند: گشت و گردید «به نهاد نسبت داده می‌شود. (در ادامه خواهیم دید که بعضی از فعل‌های غیر اسنادی نیز مسند می‌گیرند.)

مضاف‌الیه: اسم یا ضمیری که بعد از اسم و با نقش‌نمای اضافه «-ِ یا یِ» می‌آید و به آن اضافه می‌شود. کتاب علی، کتاب من، نظر خود، پدرم و ...

صفت: صفت‌انواعی دارد که مهمترین آن‌ها «صفت بیانی» است که بعد از موصوف و با نقش‌نمای اضافه «-ِ یا یِ» می‌آید و ویژگی و حالتی را به موصوف اختصاص می‌دهد. (مرد دانا آمد.)

قید: کلمه یا گروهی از کلمات است که فعل یا کلمات دیگر را به مفهومی مقید می‌کند و به راحتی قابل حذف از جمله است. و حذف آن به ساختار جمله خللی ایجاد نمی‌کند. (و به راحتی در جمله جابه‌جا می‌شود.)

توجه: نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل، نقش‌های اصلی و مضاف‌الیه، صفت و قید، نقش‌های فرعی یا وابسته هستند.

نکته‌های ۸ ساختار

۱- بعضی فعل‌ها به تنهایی نهاد را پوشش می‌دهند و معنای جمله را کامل می‌کنند. مثل «آمد» در مثال «علی آمد». به این فعل‌ها، «**فعل‌های ناگذر**» می‌گویند. و بعضی فعل‌ها به تنهایی نهاد را پوشش نمی‌دهند و به کلمه‌ی دیگری نیاز دارند. به این گونه فعل‌ها، «**فعل‌های گذرا**» می‌گویند. به مثال‌های زیر توجه کنید:

الف) علی می‌آورد. (ب) علی می‌ترسد. (ج) علی است.
در مثال (الف) باید **مفعول** وجود داشته باشد تا معنای جمله کامل شود. در مثال (ب) به **متمّم** نیاز است و در (ج) به **مسند**.
در واقع «می‌آورد» گذرا به مفعول، «می‌ترسد» گذرا به متمّم و «است» گذرا به مسند است.

اکنون به مثال‌های زیر دقت کنید.

الف) علی، کتاب را خرید. (ب) علی، حسین را می‌داند.
ج) علی، به حسین می‌گوید. (د) علی، دیوار را می‌زد.
در مثال (الف) با وجود **مفعول** باز معنای جمله کامل نیست و به **متمّم** (از بازار) نیاز دارد. در مثال (ب) نیز با وجود **مفعول** جمله کامل نیست و به **مسند** (دانا) نیاز دارد و در مثال (ج) نیز جمله با وجود **متمّم** به **مسند** (قهرمان) نیاز دارد و در مثال (د) نیز با وجود یک **مفعول** جمله کامل نیست و به **مفعول** دیگری (غذا) نیاز دارد.

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم:

فعل‌های ناگذر: فقط جمله‌های دوجزئی می‌سازند.

فعل‌های گذرا: ۳ مورد جمله سه‌جزئی و ۴ مورد جمله چهار جزئی می‌سازند.

نکته: در سال‌های قبل آموخته بودیم که مسند با فعل اسنادی می‌آید، اما باید بدانیم **ممکن است مسند با فعل اسنادی نیاید**، مانند ساختارهای ۶ و ۷. در واقع این‌طور می‌توانیم بگوئیم که اگر فعل، اسنادی بود، **حتما** مسند وجود دارد اما اگر مسند داشتیم **شاید** فعل اسنادی نداشته باشیم.

نکته: در جمله‌هایی که ساختار «**نهاد + مفعول + مسند + فعل**» یا «**نهاد + متمّم + مسند + فعل**» دارند، دانش‌آموزان گاه در تشخیص نوع جمله و یا مسند دچار اشتباه می‌شوند. باید توجه کنید که:

اولاً: فعل‌های این جمله‌ها محدود و انگشت‌شمارند که در مثال‌های زیر آمده‌اند.

مردم به علی دانا می‌گویند.	من علی را زیرک می‌شمارم.	مردم او را عاقل به حساب می‌آورند.
مردم علی را دانا می‌نامند.	مردم رستم را زیرک می‌نگرد.	من او را قهرمان می‌بینم.
مردم پوریای ولی را پهلوان می‌خوانند.	مردم علی را قهرمان می‌پنداشتند.	علی خودش را عاقل می‌داند.
من او را آگاه ساختم.	من علی را هم‌راز می‌گرفتم.	باران هوا را سرد گرداند.
استاد علی را آگاه کرد.	من علی را آگاه می‌کنم.	تو علی را آگاه کن.

ثانیاً: در ساختار این جمله‌ها، یک جمله‌ی «سه‌جزئی با مسند» وجود دارد.

مردم به حسین قهرمان می‌گویند.	متمّم + مسند + است ← حسین قهرمان است.
مردم علی را شجاع می‌نامیدند.	مفعول + مسند

این جمله‌ها در اصل «سه‌جزئی با مسند» بوده‌اند که جزء دیگری به آن‌ها اضافه شده است.

هوا سرد است. ← باران، هوا را سرد کرد.
حسین زیرک است. ← علی، حسین را زیرک می‌نامد.
او شیردل است. ← مردم، به او شیردل می‌گویند.

بیشتر بدانیم!

نکته: در مورد فعل اسنادی در جمله‌های سه جزئی با مسند باید دقت کنیم که «است، بود، شد»، سه فعل اسنادی اصلی هستند و «گشت و گردید» هم اگر در معنای «شدن» و «هم‌معناهای آن» باشند فعل اسنادی می‌باشند و مسند می‌گیرند.

گشت: فعل اسنادی است و مسند می‌گیرد.	هوا سرد گشت . ←
گشت: فعل اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد.	علی دور میدان گشت . ←
گردید: فعل اسنادی است و مسند می‌گیرد.	هوا سرد گردید . ←
گردید: فعل اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد.	علی دور میدان گردید . ←

نکته: همچنین فعل «شد» گاه در معنای «رفتن» می‌باشد که فعل لازم است و اسنادی نیست و مسند نمی‌گیرد.

بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
یقین، مرد را دیده، بیننده کرد **شد** و تکیه بر آفریننده کرد

نکته: فعل «شد» گاه در معنای «گذشت و سپری شد» به کار می‌رفته است.

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود شد آن زمانه که مویش به سان قطران بود

نکته: فعل اسنادی گاه شبیه به «شناسه» می‌آید. ولی «فعل» است و شناسه محسوب نمی‌شود.

تویی رزاق هر پیدا و پنهان | گفت در این معرکه یکتا **منم** | که نیم، کوهم | ز صبر و حلم و داد

نکته: فعل اسنادی (و حتی مسند آن) گاه از جمله حذف می‌شود. (به قرینه لفظی یا معنوی).

همه تیغ و ساعد ز خون **بود**، **لعل** **خروشان** دل خاک در زیر نعل
دل خاک در زیر نعل، **خروشان بود**. «بود» از مصراع دوم حذف شده است و «خروشان» مسند است.

نکته: گاه فعلی با شکل دیگر، معنای فعل اسنادی می‌دهد و مسند می‌گیرد.

چو در وقت بهار **آبی** پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار
«آبی» در معنای «**بشوی**» آمده است و فعل اسنادی است. بنابر این نقش «**پدیدار**» مسند است.

نکته بسیار مهم: کلا در تشخیص فعل اسنادی توجه به معنا بسیار اهمیت دارد. بسیاری افعال دیگر هستند که می‌توانند فعل اسنادی باشند و مسند بگیرند ولی ظاهراً فعل اسنادی نیستند. در تشخیص فعل اسنادی، باید به معنای آن‌ها توجه کنیم.

توجه: به درس پنجم فارسی دهم مراجعه کنید.

نکته‌ی مهم: در جملاتی مانند «ایران اینجا است.» و «اینجا ایران است.» تشخیص نهاد و مسند گاه برای دانش‌آموز مبهم می‌شود. باید توجه داشته باشید، در اینگونه جملات، واژه اول را نهاد در نظر بگیرید.

نکته‌ی بسیار مهم: گفتیم یکی از نقش‌های اصلی متمم است. اما چند نوع متمم داریم که در عملکرد و نقش بسیار باهم متفاوت هستند. به دو جمله‌ی زیر دقت کنید:

علی به دماوند می‌نگرد.

علی به تهران آمد.

«به تهران» و «به دماوند» هر دو متمم هستند زیرا با حرف اضافه «به» آمده‌اند، اما در واقع تفاوتی بین آن‌ها وجود دارد. «به تهران» قابل حذف است و با حذف آن به جمله ایرادی وارد نمی‌شود. و «به دماوند» قابل حذف نیست و با حذف آن در جمله خلل ایجاد می‌شود و جمله از نظر ساختاری ناقص می‌شود. تفاوت در این جاست که «می‌نگرد» فعلی گذراست که به متمم نیاز دارد و حرف اضافه اختصاصی «به» دارد، ولی «آمد» فعلی ناگذرست و به متمم نیاز ندارد و حرف اضافه اختصاصی هم ندارد. و در واقع «به تهران» یک «قید» است که به صورت متمم آمده است و به آن «متمم قیدی» می‌گویند و مانند سایر قیدها به راحتی از جمله قابل حذف است. اما «به دماوند» را نمی‌توان حذف کرد، چون معنای جمله ناتمام و ناقص می‌ماند.

ممکن است بگوئید اگر «به تهران» را حذف کنیم آن جمله هم ناقص می‌شود! باید بگوییم، این طور نیست. مثلاً جمله‌هایی مانند: علی به تهران آمد. علی با اتوبوس آمد. علی از مدرسه آمد. و ... را ما بارها شنیده‌ایم بدون این که بگوئیم ناقص هستند. پس همان طور که می‌بینیم، فعل «آمد» با سه متمم «به تهران» «با اتوبوس» و «از مدرسه» آمده است، و به هیچ کدام به طور قطعی نیاز ندارد. دلیل این ادعا هم این است که به راحتی می‌توان آن‌ها را حذف کرد. اما در جمله‌ی «علی به دماوند می‌نگرد»، حرف اضافه «به» به همراه متمم بعد از خود اصلاً و ابداً قابل حذف نیست.

توجه: نوع دیگری از متمم به نام «متمم اسمی» وجود دارد، که ضرورتی برای تدریس آن وجود ندارد. لذا برای جلوگیری از سردرگمی دانش آموزان آن را مطرح نکردم.

نکته: افعالی که حرف اضافه اختصاصی دارند، حتماً «متمم» می‌گیرند.

چند مصدر با حرف اضافه‌ی اختصاصی: ترسیدن ← از گنجیدن ← در نازیدن ← به جنگیدن ← با

تمرین ۱ نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

عجایب	نقش‌ها	سازی	سوی	خاک	فروغ	رویت	اندازی	سوی	خاک
باغ	ز	من،	صاحب	پیرایه	شد	ابر	ز	من،	حامل
هم	بر	چراغدان	شما	نیز	بگذرد	بادی	که	در	زمانه
به	علی	شناختم	من	به	خدا	قسم	خدا	را	
که	نگین	پادشاهی	دهد	از	گرم	گدا	را		
ز	روی	لطف	بگوش	که	جا	نگه	دارد		
همی	گرد	رزم	اندر	آمد	به	ابر			
درفشان	چو	خورشید	شد	روی	او				
پس	به	هر	دستی	نشاید	داد	دست			
که	بخشنده	روزی	فرستد	ز	غیب				
از	آن	دریای	بی‌پایاب	آسان					
که	گر	فرزند	باید،	باید	این‌سان				
توفیق	دهم	به	رستگاری						
کاو	ماند	اگر	چه	من	نمانم				
کان	چهره‌ی	مُشعشع	تابانم	آرزوست					
بر	جای	ما	بیگانه	ننگ	است	ای	برادر		
آنکه	در	دستش	کلید	شهر	پر	آینه	دارد		
جهان‌آفرین	را،	به	دل،	دشمن	است				
نهنگ	یم	قدرت	حق،	علی					
که	ای	نامداران	یزدان‌پرست						

توجه: این درس مهم‌ترین مبحث دستور زبان فارسی بود. متناسب با اهمیتش برای یادگیری‌اش وقت بگذارید و عجله نکنید.

درس دوم: حذف فعل به قرینه لفظی و معنوی – زمان افعال

در زبان ادبی بنا بر دلایلی مانند پرهیز از تکرار یا بلاغت کلام، قسمتی از جمله، مخصوصاً فعل را نمی آورند و حذف می کنند، به این کارکرد «حذف به قرینه» می گویند. این حذف ها دو نوع اند:

۱- حذف به قرینه لفظی: هرگاه واژه یا واژگان حذف شده از جمله در جمله قبل یا بعد یا در کلام وجود داشته باشد.

مَنْتِ خدای را عَزَّوَجَلَّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

(به شکر اندرش مزید نعمت است)، «است» از جمله دوم حذف شده است و چون آن لفظ در جمله ی قبل وجود دارد، حذف به قرینه لفظی می گویند.

اگر دشمنان فرمایی و گر نفرین دعا گویم جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخا را
اگر دشنام فرمایی و اگر نفرین فرمایی، دعا می گویم ...

گرفتار کمند خوبرویان نه از مدحش خبر باشد نه از دَم
کسی که گرفتار کمند خوبرویان شده است، نه از مدح کردنش باخبر است، نه از دَم و نکوهش کردنش باخبر است.
توجه: در واقع هر نقشی ممکن است حذف شود ولی غالباً منظور از حذف در کنکور، حذف فعل یا قسمتی از جمله است که فعل در آن باشد. در مثال زیر حذف فعل وجود ندارد ولی نهاد محذوف است.

گویند مگو سعدی، چندین سخن از عشقش

آن ها می گویند... «آن ها» نهاد است که حذف شده است ولی کنکور معمولاً این حذف را در نظر نمی گیرد.

۲- حذف به قرینه معنوی: هرگاه واژه یا واژگان حذف شده در کلام وجود نداشته باشد.

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال
بعد از شکست دشمن بداندیش، مقداری آب خوردن، از عمر هفتاد هشتاد ساله بهتر است. «است» از جمله حذف شده است و چون در کلام وجود ندارد و از راه معنی به آن پی می بریم، آن را حذف به قرینه معنوی می گویند.

نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش بتازد به نیرنگ تو توسن من
نه اهل تسلیم شدن و خواهش هستم و نه اهل تکریم دشمن و خواهش از دشمن هستم.
نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر.

فعل «است» از هر دو جمله عبارت فوق حذف شده است و چون در کلام وجود ندارد حذف به قرینه معنوی است.

نه هر چه به قامت مهتر است، به قیمت بهتر است!

نکته: فعل اسنادی، مخصوصاً «است»، در بسیاری از موارد، به قرینه حذف می شود. (هم به قرینه لفظی هم معنوی)
من ایرانی ام، آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من
فعل «اسنادی» از پایان مصراع اول حذف شده است. من ایرانی ان و آرمانم شهادت است.

نکته مهم: بعد از کلمات تفضیل (بهتر، به، که، دانتر، اعلم، افضل و...) معمولاً فعل اسنادی حذف می شود.

آن به که نظر باشد و گفتار نباشد (آن بهتر است که نظر باشد ولی گفتار نباشد)

الهی آن ده که آن به. (الهی آن چیز را عطا کن که آن بهتر است)

ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟ (ای دوست شکر بهتر است یا آنکه شکر را ساخته است بهتر است؟)

نکته: بعد از حروف قسم مانند «به» (به جان تو، به خدا و ...) اغلب فعل «قسم می خورم» به قرینه معنوی حذف می شود.

به دوستی که ز دست تو ضربت شمشیر چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
به دوستی ای که با تودارم قسم می خورم که از دست تو ضربت شمشیر را آن چنان می خورم که حلوا می خورم.

بِه جان دوست که غم پرده بر شما ندرَد
به جان دوست **قسم می خورم** که غم آزارتان نمی دهد اگر به الطاف کارساز خداوند اعتماد کنید.

نکته: بعد از **هر منادایی** یک فعل محذوف به قرینه معنوی باید در نظر بگیریم.

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

سعدی به روزگاران، مهری نشسته در دل بیرون نمی توان کرد، الا به روزگاران

توجه: دقت داشته باشید که به ازای هر منادا **حتماً** باید حذف فعل به قرینه معنوی در نظر بگیرید، حتی اگر فعلی در کنار منادا باشد.

بده **ساقی** می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلای را

نکته: بعد از «**به نام**» به احتمال زیاد حذف به قرینه معنوی وجود دارد و عبارت «**شروع می کنم**» حذف شده است.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

به نام چاشنی بخش زبانها حلاوت سنج معنی در بیانها

نکته: بعد از عباراتی مانند: «**بلند آن که**»، «**نژند آن که**» معمولاً فعل اسنادی «**است**» به قرینه معنوی حذف می شود.

بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش

توجه: در این ساختار ممکن فعل بیاید و حذف فعل نداشته باشیم.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

نکته: بعد از عباراتی مانند: «**معلم فقط**»، «**راننده فقط**» معمولاً فعل اسنادی «**است**» حذف می شود و حذف به قرینه معنوی داریم.

نکته: بعد از کلماتی مانند «**ساکت، کافی و ...**» معمولاً حذف به قرینه معنوی وجود دارد.

نکته: فعل عبارات پرسشی مانند «**از مسافرت چه خبر؟**»، معمولاً به قرینه معنوی حذف می شود.

توجه: غیر از فعل ممکن است بخش های دیگری از جمله نیز حذف شوند.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

تو سر رشته را نگه دار تا معشوق نیز «**سر رشته را**» نگه دارد.

غبار راهگذارت کجاست تا حافظ به یادگار نسیم صبا نگه دارد

حافظ، به یادگار نسیم صبا، «**غبار راهگذارت را**» نگه دارد.

تسریع ۱ در موارد زیر حذف فعل را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم

به حق صحبت دیرین که هیچ محرم راز به یار یکجهت حق گزار ما نرسد

مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

بگفتا خموش، این چه لفظ خطاست؟ خداوند خانه، خداوند ماست

گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود؟ گفتا به بوسه ی شکرینش جوان کنند

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز باطل در این خیال، که اکسیر می کنند

همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل خروشان دل خاک در زیر نعل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب زین یکی سرگین شد و ز آن مُشک ناب

زمان افعال

زمان افعال به سه حالت: گذشته (ماضی)، حال (مضارع) و آینده (مستقبل) تقسیم می شود که هر کدام چند نوع می باشند.

بن ماضی + شناسه ها	مجهول سوم شخص مفرد	منفی سوم شخص مفرد	فعل کمکی
پوشیدم، پوشیدی، پوشید پوشیدیم، پوشیدید، پوشیدند	پوشیده شد	نپوشید	ندارد
می پوشیدم، می پوشیدی، می پوشید می پوشیدیم، می پوشیدید، می پوشیدند	پوشیده می شد	نمی پوشید	ندارد
صفت مفعولی + بودم، بودی، بود و ... پوشیده بودم، پوشیده بودی، پوشیده بود پوشیده بودیم، پوشیده بودید، پوشیده بودند	پوشیده شده بود	نپوشیده بود	بودم بودی بود بودیم بودید بودند
صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند پوشیده ام، پوشیده ای، پوشیده است (پوشیده) پوشیده ایم، پوشیده اید، پوشیده اند	پوشیده شده است	نپوشیده است	ام ای است ایم اید اند
صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... پوشیده باشم، پوشیده باشی، پوشیده باشد پوشیده باشیم، پوشیده باشید، پوشیده باشند	پوشیده شده باشد	نپوشیده باشد	باشم باشی باشد باشیم باشید باشند
داشتم، داشتی، داشت و ... + ماضی استمراری داشتم می پوشیدم، داشتی می پوشیدی، داشت می پوشید داشتیم می پوشیدیم، داشتید می پوشیدید، داشتند می پوشیدند	داشت پوشیده می شد	نمی پوشید	داشتم داشتی داشت داشتیم داشتید داشتند
می پوشم، می پوشی، می پوشد می پوشیم، می پوشید، می پوشند	پوشیده می شود	نمی پوشد	-
بم + مضارع ساده پوشم، پوشی، پوشد پوشیم، پوشید، پوشند	پوشیده بشود	نپوشد	-
دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری دارم می پوشم، داری می پوشی، دارد می پوشد داریم می پوشیم، دارید می پوشید، دارند می پوشند	دارد پوشیده می شود	نمی پوشد	دارم داری دارد داریم دارید دارند
خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + ماضی ساده خواهم پوشید، خواهی پوشید، خواهد پوشید خواهیم پوشید، خواهید پوشید، خواهند پوشید	پوشیده خواهد شد	نخواهد پوشید	خواهم خواهی خواهد خواهیم خواهید خواهند

چند نکته مهم

- در افعالی که بن ماضی آن ها از «بن مضارع + ید» ساخته می شوند، دوم شخص جمع مضارع اخباری و سوم شخص مفرد ماضی استمراری یکسان است.
- دوم شخص جمع مضارع التزامی و فعل امر جمع نیز یکسان هستند.
- سوم شخص ماضی مفرد، شناسه ندارد.
- مضارع اخباری و التزامی گاه بدون «می» و «ب» می آید. گویند = می گویند / روم = بروم
- فعل را در جمله خوب بررسی کنیم. ممکن است فعل مضارع اخباری در ظاهر مضارع التزامی بیاید و یا برعکس. اگر روم ز پی آتش فتنه ها برانگیزد (روم = بروم؛ مضارع التزامی / برانگیزد = برمی انگیزد؛ مضارع اخباری)
- فعل «است» مضارع اخباری است.

تمرین ۱ در ابیات زیر زمان افعال مشخص شده را بنویسید.

هر که بی مشورت کند تدبیر
غالبش بر غرض نیاید تیر
داشت غمگین بر سر خاکی بود
با سر انگشت نقشی می سرود
کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
ای وای بر اسیری، کز یاد رفته باشد
در دام مانده باشد، صیاد رفته باشد
شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل
مملوک این جنابم و مسکین این درم
گر آتش دل نهفته داری
سوزد جانت، به جانت سوگند
گفت از بهر غرامت جامهات بیرون کنم
گفت آن کاین دم پذیرد کی بمیرد جان او؟
پاس صحبت داشتن آسایش از من برده بود
پنداشت که ما را غم جان است، ولیکن

درس سوم: گروه اسمی و وابسته‌های پیشین و پسین

به نهاد و مفعول جمله‌های زیر دقت کنید:

معلم کتاب را آورد.	آن معلم دانا دو کتاب خوب آورد.
نهاد مفعول	گروه نهادی گروه مفعولی

نهاد، مفعول و بعضی از نقش‌های دیگر می‌توانند، بیش از یک واژه باشند که به آن‌ها گروه نهادی، گروه مفعولی و... می‌گوئیم. هر یک از این گروه‌ها، یک «گروه اسمی» هستند. گروه اسمی، از یک اسم که هسته‌ی گروه محسوب می‌شود و یک یا چند وابسته پیشین و پسین ساخته می‌شود. برای شناخت گروه اسمی باید وابسته‌های پیشین و پسین را بیاموزیم. وابسته‌های پیشین: این وابسته‌ها پیش از هسته می‌آیند که ۶ مورد آن صفت و ۱ مورد شاخص است.

ردیف	صفت	مثال
۱	صفت اشاره	آن معلم آمد.
۲	صفت شمارشی اصلی و ترتیبی با -مین	دو معلم آمدند. دومین معلم آمد.
۳	صفت پرسشی	کدام معلم آمد؟
۴	صفت عالی	بهترین معلم آمد.
۵	صفت تعجبی	چه معلمی آمد!
۶	صفت مبهم	چند معلم آمدند و ...
۷	شاخص	سرهنک محمدی آمد.

چند نکته مهم:

- ۱- «صفت مبهم» در اصل در جایگاه وابسته پیشین است ولی در جایگاه وابسته پسین نیز قرار می گیرد.
- ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز ضربتی چند
- ۲- این، آن، همین، همان و ... زمانی صفت اشاره محسوب می شوند که وابسته ی پیشین اسم باشند. اگر تنها و یا به صورت جمع بیابند، ضمیر اشاره هستند.

صفت اشاره	ضمیر اشاره
من آن مرد را دیدم.	من آن را دیدم، من آنان را دیدم.

۳- «چه» هم می تواند صفت پرسشی، هم می تواند صفت تعجبی و هم می تواند ضمیر پرسشی باشد.

صفت پرسشی	صفت تعجبی	ضمیر پرسشی
چه معلّمی آمد؟	چه معلّمی آمد!	چه می خوانی؟

۴- «چند» هم می تواند صفت پرسشی و هم می تواند صفت مبهم باشد.

صفت پرسشی	صفت مبهم
چند معلّم آمد؟	چند معلّم آمدند و به مدرسه رفتند.

۵- «دگر» یا «دیگر» صفت مبهم پسین است که در گذشته به صورت پیشین نیز به کار می رفته است. دگر روز باز اتفاق افتاد (روز دیگر...)

۶- «دگر، دیگر» اگر به صورت تنها بیاید، صفت مبهم نمی شود و «ضمیر مبهم» است که معمولاً نقش قیدی می گیرد. رستم با تاسف می بیند که دیگر از این حرف ها خبری نیست.

دگر مگوی که من ترک عشق خواهم کرد که قاضی از پس اقرار نشنود انکار

۷- صفت ترتیبی با ساختار «عدد+م» که در اصل صفت پسین است، در گذشته به صورت صفت پیشین نیز به کار می رفته است.

دوم روز گروه سواران رسیدند. (روز دوم)

۸- چند نمونه از صفات مبهم: همه، هیچ، یکی، دیگری، دیگر، دگر، قدری، خیلی، اندکی، چند، چندین، چندان، پاره ای، برخی، بعضی و ...

شاخص: کلماتی مانند «سرهنگ، علّامه، دکتر، مهندس، شهید، آقا، خانم، دایی، عمو، آیت الله، امام، میرزا، سردار و...» که بدون هیچ نقش نمایی پیش از هسته می آیند. (هسته معمولاً یک شخصیت است)

سرهنگ محمدی آمد. دکتر محسنی نسخه ها را نوشت.

نکته بسیار مهم: کلماتی که در نقش شاخص می آیند، می توانند نقش دیگری بگیرند و شاخص نباشند.

مسند	متمّم	مضاف الیه	نهاد
علی دکتر است	نسخه ها را از دکتر گرفتم.	لباس دکتر مرتّب بود.	دکتر ساعت ۹ به مطب آمد.

برای شاخص محسوب شدن کلمات فوق، سه شرط وجود دارد:

۱- تنها نیابند. ۲- پیش از هسته باشند. ۳- نقش نمای اضافه «ی یا ی» نداشته باشند.

وابسته‌های پسین: این وابسته‌ها پس از هسته می‌آیند که ۳ مورد آن صفت و ۱ مورد مضاف‌الیه است.

ردیف	صفت	مثال
۱	صفت شمارشی ترتیبی با م	معلم <u>دوم</u> آمد.
۲	صفت تفضیلی	معلم <u>داناتر</u> آمد.
۳	صفت بیانی	معلم <u>مهربان</u> آمد.
۴	مضاف‌الیه	معلم <u>علی</u> آمد. (معلمت آمد. معلم خود ...)

چند نکته مهم:

- ۱- کتاب‌های درسی نظام قدیم، نشانه‌ی جمع و «ی» نکره را وابسته‌ی پسین در نظر گرفته بود، ولی کتاب‌های درسی جدید آن‌ها را «وند» گرفته و جزء وابسته‌ها نیاورده است.
- ۱- به‌جز ضمیر متصل، وابسته‌های پسین با نقش‌نمای اضافه «- ی ای» می‌آیند.
- ۲- شاخص و مضاف‌الیه از نظر ساختاری اسم هستند (ضمیر نیز مضاف‌الیه می‌شود) و باقی وابسته‌ها صفت می‌باشند.

صفت بیانی: مهم‌ترین وابسته است که در ادامه مفصلاً شرح داده شده است.

توجه: این قسمت در سال یازدهم آمده است.

صفت بیانی، صفتی است که ویژگی موصوف را مانند: رنگ، اندازه، جنس، زیبایی و... بیان می‌کند و پنج نوع است.

- ۱- **صفت مطلق یا ساده:** صفتی است که چگونگی و خصوصیات موصوف را بیان می‌کند.
سیاه، بزرگ، نرم، سرد، زشت، خوب، قدبلند، سرسخت، توانمند، خطرناک و ...
توجه: منظور از «صفت ساده» در اینجا، صفت ساده از نظر معنایی است و ساختمان صفت مدّ نظر نیست. به همین دلیل، صفت‌های قدبلند، سرسخت، توانمند و خطرناک در این قسمت آمده‌اند.
- ۲- **صفت فاعلی:** صفتی که بر «کننده یا انجام دهنده» کار دلالت دارد.

مثال	ساختار و الگو
گوینده، پوشنده، دونده، گیرنده	بن مضارع + نده
خوانا، گوارا، پویا، زیبا	بن مضارع + ا
خندان، جوشان، گویان، روان	بن مضارع + ان
آموزگار، پرهیزگار	بن مضارع + گار
خریدار	بن ماضی + ار
زرگر، توانگر روشنگر	اسم / بن / صفت + گر
خدانشناس، راستگو	اسم / صفت + بن مضارع

۳- **صفت مفعولی:** معنی مفعولیت دارد.

خورده، پوشیده، جوشیده، رفته	بن ماضی + ه
-----------------------------	-------------

توجه: صفت مفعولی در اصل باید از فعل متعددی ساخته شود که مفعول می‌پذیرد. ولی از فعل لازم نیز ساخته می‌شود. رفته، آمده، سوخته، افتاده و ...

۴- **صفت لیاقت:** شایستگی و لیاقت موصوف را می‌رساند. (خوردنی: آنچه که قابلیت و شایستگی خوردن را داشته باشد).

دیدنی، دوختنی، بستنی، سوزاندنی، شکستنی	مصدر + ی
--	----------

۵- **صفت نسبی:** موصوف را به جا، مکان، جنس، نوع و... نسبت می دهد.

آسمانی، تهرانی، نیلوفری، خاکی	اسم + ی
سپیمینه، پشمینه	اسم + ینه
سیمین، زرین، بلورین، نگارین	اسم + ین
کودکانه، عارفانه، جاهلانه	اسم + انه
جسمانی، روحانی، ربّانی	اسم + انی

توجه: اسم منسوب ساختارهای دیگری نیز دارد. بچه گانه، جوادیه، بهاره و...

توجه: اولین کلمه ای که بعد از آن نقش نمای اضافه بیاید هسته است. (البته هسته می تواند بدون نقش نما باشد: آن مرد آمد).

آن	مرد	مهربان و دلسوز	چه	کتاب	مفید و سودمندی
هسته	هسته				هسته

بیشتر بدانیم!

نکات بسیار مهم: یکی از پُر تکرارترین سوالات در آزمون های چند سال آخر، مربوط به وابسته های پیشین و پسین یا تعداد ترکیبات وصفی و اضافی بوده است. برای پاسخ گویی به این سوالات باید به نکات زیر توجه کرد:

۱ - یک اسم می تواند در آن واحد چندین وابسته پیشین و پسین داشته باشد.

آن	دو	معلم	دلسوز	من
صفت اشاره	صفت شمارشی	هسته	صفت بیانی	مضاف الیه

۲ - اگر تعداد ترکیبات وصفی را خواستند، هر نوع صفتی ترکیب وصفی می سازد. لذا ترکیباتی مانند: آن مرد، هر کتاب، کدام معلم، دو دانش آموز و ... نیز ترکیب وصفی به شمار می روند.

۳ - اگر تعداد اضافی وصفی را خواستند، فقط ترکیبات وصفی ای را لحاظ می کنیم که به صورت ترکیب اضافی بیایند. مانند: مرد دانا، کلاس دوم، خانه ی بهتر

۴ - در شمارش ترکیب اضافه، دقت کنیم که «اسم + نقش نمای اضافه + اسم» و «اسم + ضمیر» ترکیب اضافی می سازد. مانند: دیوار خانه، ماشین من، دوستم، کتاب خود

۵ - اگر چند تا اسم پشت سر هم به هم اضافه شده باشند، اولی مضاف و باقی مضاف الیه هستند. لذا به تعداد مضاف الیه ها، ترکیب اضافی داریم.

ماشین پدر دوستم («پدر، دوست، م»، مضاف الیه هستند. پس ۳ ترکیب اضافی به شمار می آیند).

۶ - در شمارش تعداد ترکیب اضافه و وصفی، به «واو عطف» دقت کنید و کلمه های معطوف را نیز بشمارید.

مرد دانا و مهربان (۲ ترکیب وصفی)، معلم من و علی (۲ ترکیب اضافی)

۷ - در نکته قبلی، «ویرگول» نیز گاه به جای واو عطف می آید. لذا در شمارش ترکیب ها به آن دقت کنیم.

معلم دانا، مهربان، دلسوز و فداکار: چهار ترکیب وصفی است: معلم دانا، معلم مهربان، معلم دلسوز و معلم فداکار
معلم علی، رضا، حسین و مجید: چهار ترکیب اضافی است: معلم علی، معلم رضا، معلم حسین و معلم مجید

۸ - یک کلمه ممکن است هم صفت داشته باشد و هم مضاف الیه ← پدر مهربان من: «پدر مهربان» و «پدر من»

یک کلمه ممکن است دو صفت داشته باشد ← پدر مهربان و دلسوز: «پدر مهربان» و «پدر دلسوز»

یک کلمه ممکن است دو صفت متوالی داشته باشد ← پدر خوب فداکار: «پدر خوب» و «پدر فداکار»

۹ - «صفت» اگر «ی» بگیرد به «اسم» تبدیل می‌شود. لذا ترکیب وصفی را به ترکیب اضافی تبدیل می‌کند.

فرد نیکوکار ← ترکیب وصفی خانه نیکوکاری ← ترکیب اضافی

۱۰ - «تعداد ترکیب وصفی و اضافی» یک **مبحث نحوی** است. یعنی باید به نقش‌ها توجه کنیم نه ساختمان واژه. لذا اگر کلمه‌ای، ساختمان «صفت» داشته باشد ولی نقش مضاف‌الیه بگیرد، ترکیب اضافی خواهیم داشت. در ترکیب «صدای گوینده»، واژه‌ی «گوینده» در اصل صفت فاعلی است، ولی کاربرد اسمی پیدا کرده، بنابراین «مضاف‌الیه» می‌شود و ترکیب مجموعاً «ترکیب اضافی» می‌باشد.

۱۱ - صفت اگر نشانه جمع بگیرد، به اسم تبدیل می‌شود و ترکیب اضافی می‌سازد. ← حرفِ خوبان، آثارِ بزرگان

۱۲ - صفت گاه به جای موصوف می‌آید و خود هسته گروه اسمی می‌شود.

در مصراع «غنیمت دان در این عالم وصال **سبزخطان** را» واژه‌ی «سبزخطان» که در اصل «صفت» است به جای ترکیب «انسان‌های سبز خط» آمده است. لذا در اینجا نقش صفتی ندارد و مضاف‌الیه است.

۱۳ - گاه پیش می‌آید که یک «**صفت پیشین**» در **جایگاه «وابسته پسین»** می‌آید و با یک «وابسته پسین» در جایگاه پیشین می‌آید، در این مواقع پیشین و پسین بودن را **طبق جایگاهی که می‌بینیم**، در نظر می‌گیریم. مثلاً «چند» صفت مبهم وابسته پیشین است ولی در ترکیب «**ضربتی چند**» در جایگاه وابسته پسین آمده است و ما نیز **وابسته پسین** محسوب می‌کنیم.

ای مشت زمین بر آسمان شو بر وی بنواز **ضربتی چند**
در بیت زیر نیز «روزی سه چار» در اصل «**سه چهار روز**» بوده است.

در پی‌آش القصّه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

تمرین ۱ در ابیات زیر نوع وابسته‌های مشخص شده را مشخص کنید.

ای چرخ اگر سینه‌ی تو بشکافند	بس گوهر <u>قیمتی</u> که در سینه‌ی توست
ماه <u>کنعانی</u> من مَسند مصر آن تو شد	وقت آن است که بدرود کنی زندان را
<u>هر</u> روز دلم به زیر باری دگر است	در دیده من ز هجر خاری دگر است
چون <u>بسی</u> ابلیس <u>آدم‌روی</u> هست	پس به <u>هر</u> دستی نشاید داد دست
<u>هر</u> آنکه جانب <u>اهل</u> وفا نگه دارد	خدایش در <u>همه</u> حال از بلا نگه دارد
علی، ای همای <u>رحمت</u> ، تو <u>چه</u> آیتی خدا را	که به ما سوا فکندی همه سایه‌ی <u>هما</u> را
همه شب در این امیدم که نسیم <u>صبحگاهی</u>	به پیام <u>آشنایی</u> ، بنوازد آشنا را

تمرین ۲ در عبارات زیر نوع وابسته‌ها را مشخص کنید.

۱ - بی‌آنکه بدانید تعقیبتان کردم؛ چون شما معلم بودید و از آموختن هیچ چیز به شاگردانتان دریغ نداشتید.
۲ - آن قسمت خاکریز را که بیشتر آتش به پا می‌کرد، نشانه گرفتم و یک خشاب فشنگم را در همان نقطه‌ی آتش خالی کردم.

۳ - چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران در آغوششان کشید.

تمرین ۳ در هر یک از ابیات زیر، یک گروه اسمی بیابید و هسته‌ی آن را مشخص کنید.

گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
گر چه ز شراب عشق مستم	عاشق‌تر از این کنم که هستم
بگیر ای جوان دست درویش پیر	نه خود را بیفکن که دستم بگیر

درس پنجم: تغییر معنای افعال و واژگان

به معنای فعل جمله‌های زیر دقت کنید:

علی طناب را گرفت.	علی مطلب را گرفت.
باران گرفت.	علی چشمش این لباس را گرفت.
بعد از دو ساعت، ماست گرفت.	علی آهش گرفت.
علی پایش گرفت.	علی ماست از مغازه گرفت.
خانه آتش گرفت.	ماه گرفت.

همان‌طور که می‌بینید فعل «گرفت» در هر جمله معنای متفاوتی دارد. در واقع یک کلمه (مخصوصاً فعل)، در محور افقی و در هم‌نشینی با کلمات دیگر، معانی متفاوتی می‌تواند داشته باشد.

معنای اصلی فعل «ساختن» سازندگی و ساختن چیزی است. ولی در ابیات زیر این فعل در معنای «سازگاری و مدارا کردن» به‌کاررفته است.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم
مه نور از آن گرفت کز شب نرمید
گل بوی از آن یافت که با خار بساخت

نکته بسیار مهم: توجه به معنای افعال در تشخیص نقش کلمات بسیار مؤثر است. (و برعکس)

همچنین بعضی از افعال در گذشته معنایی داشته‌اند که امروزه در این معنا به کار نمی‌روند. مثلاً «شد» در ابیات زیر فعل اسنادی نیست و فعل لازم در معنای «رفتن، گذشتن و سپری شدن» است.

بشد تیز رهام با خود و گبر
همی گرد رزم اندر آمد به ابر
منزل حافظ کنون، بارگه پادشاست
دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

یا فعل «گشت» در گذشته به معنای «خاموش کرد» نیز به کار می‌رفته است.

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بگشت
هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
نکته بسیار مهم: در تشخیص فعل اسنادی، باید به معنای آن‌ها توجه کنیم. افعال زیر با توجه به معنایشان اسنادی نیستند.

فعل	معنی	مثال
هست	وجود داشتن / وجود نداشتن حضور داشتن / حضور نداشتن	در خانه آب هست / هیچ میوه‌ای در یخچال نیست. علی در جبهه است / علی در مدرسه نیست.
شد	رفتن / گذشتن و سپری شدن	رهام به نبرد شد / شد آن که اهل نظر بر کناره می‌رفتند
بود	وجود داشتن / وجود نداشتن حضور داشتن / حضور نداشتن	در کشور آزادی بود / در روستا امکانات نبود. ما در جنگ بودیم / ما در خانه نبودیم.
گشت / گردید	پرخیدن جستجو کردن	علی دور خیابان گشت، گردید علی همه جا را به دنبال او گشت، گردید

توجه: غیر از فعل نیز بعضی واژگان معنایی متفاوتی داشتند که امروزه در آن معانی چندان کاربرد ندارند که این مبحث در بخش تحول معنایی (درس هشتم) درس داده شد.

در بُن این پرده نیلوفری
کیست کند با چو منی همسری (برابری، یکسانی)
راست به مانند یکی زلزله
داده تنش بر تن ساحل یله (درست، دقیق)

تمرین ۱ در ابیات زیر معنی فعل مشخص شده را با معنای امروزی آن مقایسه کنید.

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست	در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه نیست
شد آن زمان که به شمشیر کار باید کرد	کنون به نامه همی کرد باید و به زبان
دائم که سرم روزی، در پای تو خواهد شد	هم در تو گریزندم، دست من و فتراکت
تنم گر بسوزی، به تیرم بدوزی	جدا سازی ای خصم، سر از تن من
چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس به هر دستی <u>نشاید</u> داد دست
بر بوی آنکه جرعه جامت به ما رسد	در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت
تا بر سخن سوار نباشی، ز خود ملاف	آن را که اسب نیست، به میدان چرا شود
چو در وقت بهار آبی پدیدار	حقیقت پرده برداری ز رخسار
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکیم	گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد
بدان گه که شد پیش کاووس باز	فرود آمد از باره بردش نماز
سر من از ناله‌ی من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست

درس ششم: نقش ضمیر پیوسته و جهش ضمیر یا جابجایی ضمیر

توجه: این جزوه بر مبنای کتاب‌های فارسی جدید تألیف شده است. در این کتاب‌ها، اصطلاح جهش ضمیر یا پرش ضمیر نیامده است ولی نقش ضمیر متصل مطرح شده است.

ضمائر «م، ت، ش، مان، تان، شان» را ضمائر متصل می‌گویند. در فارسی معیار امروزی، این ضمائر **مضاف‌الیه** کلمه‌ای هستند که به آن چسبیده‌اند. اگر این ضمائر حالتی غیرازاین داشته باشند (یعنی نقش متمم یا مفعول بگیرند یا مضاف‌الیه باشند اما مضاف‌الیه کلمه‌ای که به آن چسبیده‌اند، نباشند) اصطلاحاً می‌گوییم **جهش ضمیر** رخ داده است. با توجه به درسنامه کتاب‌های درسی تألیف جدید آنچه که بیشتر اهمیت دارد **نقش ضمیر متصل** است و بحث جهش ضمیر اهمیت ندارد. به مثال‌های زیر و نقش ضمیر متصل توجه کنید.

دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست	و اندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد
دیدمش: او را دیدم. (ش؛ او را = مفعول)	
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟	گفت ما را جلوه‌ی معشوق در این کار کرد
گفتمش: به او گفتم. (ش؛ به او = متمم)	
تنم از واسطه‌ی دوری دلبر بگداخت	جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
تنم از ... (تن من از ... = مضاف‌الیه)	

توجه: این ضمائر در فارسی امروزی و معیار غالباً به **اسم** می‌چسبند و نقش **مضاف‌الیه همان اسم** می‌شوند. مانند: کتابم؛ کتاب من. اما در متون کلاسیک ما این ضمائر هم به کلماتی غیر از اسم می‌چسبیدند و هم نقش‌های متفاوتی (مفعول، متمم، مضاف‌الیه) می‌گرفتند. در کتاب‌های چاپ ۹۸ به بعد تشخیص **نقش این ضمیر** در جمله مهم است و موضوع جهش یا پرش ضمیر اهمیت ندارد.

توجه: برای تشخیص نقش ضمیر متصل بهتر است شعر یا عبارت را به نثر امروزی و معیار بازگردانیم.

الا ای طوطی گویای اسرار مبدا خالیت شکر ز منقار
مبدا منقارت از شکر خالی باشد. (مضاف‌الیه)

عشقت رسد به فریاد، ار خود به سان حافظ
عشق به فریادت می‌رسد اگر ... (مضاف‌الیه)

به خشم اندرون شد از آن زن غمی به خواری کشیدش به روی زمی
به خواری او را به روی زمین کشید. (مفعول)

باغبانا ز خزان بی‌خبرت می‌بینم آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد
ای باغبان تو را از ستم خزان بی‌خبر می‌بینم (مفعول). آه از روزی که باد، گل رعنا را ببرد. (مضاف‌الیه)

خروشیدن رخشم آمد به گوش روان و دلم تازه شد زین خروش
خروشیدن رخس به گوشم آمد. (مضاف‌الیه) روان و دل من از این خروش تازه شد. (مضاف‌الیه)

که گفت برو دست رستم ببند نبندد مرا دست، چرخ بلند
چه کسی به تو گفت برو... (متمم)

ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت؟ گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت؟
نشان تو را از چه کسی بجویم؟ (مضاف‌الیه). تو را از چه کسی بجویم؟ (مفعول)

عشق او بـاز اندر آوردم به بند کوشش بسیار نامد سودمند
عشق او، باز من را به بند در آورد. (مفعول)

بیشتر بدانیم!

- ۱ - فعل اسنادی «-م یا آم» را با ضمیر متصل اشتباه نگیریم. (آن بلبل هستم که ...)
 - ۲ - شناسه را با ضمیر متصل اشتباه نگیریم.
 - ۳ - ضمیر متصل گاه به قید و حرف اضافه می‌چسبد ولی مضاف‌الیه کلمه دیگری است.
 - هنوزت اجل دست خواهش نیست ← هنوز، اجل دست خواهش تو را نبسته است.
 - دید کش دور به انجام رسید ← دید که دورش (زمانش، زمان او) به انجام (پایان) رسیده است.
- توجه:** به ادعای کتاب درسی فارسی دهم چاپ ۹۷، «ضمیر متصل» فقط با چسبیدن به فعل، نقش مفعولی یا متممی می‌گیرد! و با چسبیدن به اسم فقط نقش مضاف‌الیه می‌گیرد. با توجه به مصراع «گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد»، مشخص است که ضمیر «-م»، نقش مفعولی دارد. (بوی زلف تو، من را در عالم گمراه کرد)
- در بیت زیر نیز ضمیر متصل «ش»، نقش مفعولی دارد ولی به فعل نچسبیده است.
- هر آن که جانب اهل خدا نکه دارد خدایش در همه حال از بلا نکه دارد
خدا، او را در هر وضعیتی از بلا نکه می‌دارد (حفظ می‌کند).
- نه چنان گناهکارم، که به دشمنم سپاری تو به دست خویش فرمای، اگر کنی عذابی
آن‌گونه گناهکار نیستم که من را به دشمن واگذار کنی. تو خودت با دست خودت انجام بده، اگر خواستی من را عذاب کنی.
- در مصراع اول بیت زیر نیز، ضمیر «-مان»، نقش مفعولی دارد و به فعل نچسبیده است.
- گر خدا خواهد که مان یاری کند میلان را جانب زاری کند
اگر خدا بخواهد که ما را کمک کند ...

تمرین ۱ در ابیات زیر نقش ضمائر متصل را بنویسید.

در آرزوی رویش، چندین عجب نباشد
نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش
تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی
من آن گمان نبردم، کز خط دودرنکش
عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم
گر چه ز شراب عشق مستم
گر آفتاب از این پس، پیش از سحر برآید
متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را
فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
نگاه دار سر رشته، تا نگه دارد
ز دیوار محرابش آمد به گوش
جدا سازی ای خصم، سر از تن من
چون شمع هر زمانم، آتش به سر در آید
سپر کنم سر و دست ندارم از فتراک
عاشق‌تر از این کنم که هستم

تمرین ۱ در عبارت زیر نقش ضمائر متصل را بنویسید.

- ۱- عشقم این بود که حرفتان را بشنوم، فرمانتان را ببرم الان هم دوستتان دارم؛ بیشتر از همیشه.
- ۲- اما چون به درخت گل رسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.
- ۳- اگرم هیچ در سرنوشت از آزادگی بهره‌ای باشد، همینم از آفریدگار سپاسگزاری بس که بدین سعادت رهنمون بود.

درس هفتم: واژگان دوتلفظی

کلماتی مانند: مهربان و مهربان، یادگار و یادگار، آسمان و آسمان، آموزگار و آموزگار و ... را دو تلفظی می‌گویند.

بیشتر بدانیم!

توجه: تلفظ با حرکت بر تلفظ ساکن ترجیح دارد.

نوع دیگری از کلمات دو تلفظی به صورت «گمان و گمان، شجاعت و شجاعت، اصالت و اصالت، عطر و عطر، کشتی و کشتی، نشاط و نشاط، وجدان و وجدان، حماسی و حماسی، ثبات و ثبات و ...» می‌باشند که تلفظ اولی بر دومی ترجیح دارد.

تمرین ۱ در ابیات زیر واژگان دوتلفظی را بیابید و مشخص کنید.

مرا مهر سیه‌چشمان، ز سر بیرون نخواهد شد
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
سعدی به روزگاران، مهری نشسته بر دل
گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم
جز دل من کز ازل تا به ابد عاشق رفت
به یادگار کسی دامن نسیم صبا
قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد
به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را
بیرون نمی‌توان کرد، الا به روزگاران
چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد
جاودان کس نشنیدیم که در کار بماند
گرفته‌ایم و دریغا که باد در چنگ است

درس هشتم: واژگان در گذر زمان - پسوند «ک»

زبان، زنده‌ترین موجود جهان و هرروز در تغییر است. واژگان نیز در گذر زمان دچار تغییراتی می‌شوند. این تغییر و تحول را می‌توان در چهار دسته جای داد:

۱- واژگانی که به مرور زمان از دایره واژگان زبان معیار یا امروزی حذف می‌شوند.

مانند: آزنداک، سوفار، برگستوان، الفغن، اوژن و...

۲- واژگانی که معنای گذشته را از دست می‌دهند و در زبان معیار یا امروزی معنای جدید می‌پذیرند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
شوخ	چرک	بذله‌گو و شوخ طبع
رعنا	خودبین	خوش‌اندام و زیبا
سوگند	گوگرد	قسم

۳- واژگانی که هم معنای گذشته را حفظ می‌کنند و هم در زبان معیار و امروزی معنای جدید می‌گیرند.

واژه	معنای قدیم	معنای جدید
یخچال	چاله‌های یخی	یخچال امروزی
سپر	ابزار جنگی	سپر ماشین

۴- واژگانی که بدون هیچ تغییر در معنا، باقی‌مانده‌اند و در زبان معیار و امروزی استفاده می‌شوند.
مانند: خنده، درخت، گل، هوا، خوبی و...

تمرین ۱ وضعیت واژگان مشخص شده در گذر زمان به چه صورت است؟

ما را به عاقبت این شوخ سیمتن بکشد	چو شمع سوخته روزی در انجمن بکشد
من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
به تدبیر دستور دانشورش	به نیکی بشد نام در کشورش
ز پرده درآمد یکی پرده‌دار	به نزدیک سالار شد، هوشیار
همان تازی اسپان زرین لگام	همان تیغ هندی به زرین نیام
عنان میبچ که گر می‌زنی به شمشیرم	سپر کنم سر و دستت ندارم از فتراک
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوی و بیابان تو داده‌ای ما را
کز عشق به غایتی رسانم	کاو ماند اگر چه من نمانم

پسوند تصغیر (کوچکی) «ک»

این پسوند را نشانه تصغیر و تقلیل می‌دانند. ولی علاوه بر تصغیر، معنای تحقیر (مردک) و تحبیب یعنی محبت‌کردن (طفلیک) نیز از آن برداشت می‌شود. ولی اغلب در همان معنای تصغیر است. مانند: طاقک، خورجینک، شلوارک، درمک و...

نکته: دیگر پسوند تصغیر «چه» است. مانند: باغچه، طاقچه، تربچه و...

درس نهم: واو عطف و ربط

واو عطف: بین دو واژه می‌آید که ارزش دستوری یا نقش یکسان دارند. یعنی کلمه‌ی بعد «واو» همان نقش کلمه‌ی قبل «واو» را داشته باشد.

علی و حسین آمدند.	من و تو آمدیم.	احسان مهربان و دلسوز است.
-------------------	----------------	---------------------------

توجه: واو عطف، بین دو اسم (کیف و کتاب)، دو ضمیر (من و تو)، دو صفت (خوب و مهربان)، دو قید (تند و سریع) و یک اسم و یک ضمیر (پدر و او) می‌آید.

توجه: ویرگول، گاه کار واو عطف را انجام می‌دهد. اگر تعداد کلمات معطوف بیش از دو مورد باشد، معمولاً فقط بین دو کلمه آخر «واو» می‌آید.

محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین «پنج تن آل عبا» هستند.

واو ربط: دو جمله را که معنای پیوسته دارند یا به هم مربوط هستند، به هم وصل می‌کند.

علی به خانه آمد و کتاب‌هایش را برداشت.

رنج هیچ‌کس ضایع مکن و همه‌کس را به سزا حق شناس باش.

توجه: «واو» بین دو فعل، قطعاً «واو ربط» است. آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.

توجه: اگر یک‌طرف «واو» فعل باشد، آن «واو» حتماً «واو ربط» است.

تو دانی و تو دانی، آن‌چه خواهی رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

تمرین ۱ انواع واو عطف و ربط را در ابیات زیر مشخص کنید.

عشق را رهنمای و ره نبود	در طریقت سر و کُله نبود
من دگر میل به صحرا و تماشا نکنم	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
در گناه و در نیاز از توست هر کس را سوال	زان که جز بخشایش و بخشش نفرمایی جواب
گر دیگران به عیش و طرب خرّم‌اند و شاد	ما را غم نگار بُود مایه‌ی سرور
آن که بر فرق، تاج از زر کرد	در لحد رفت و خاک بر سر کرد
چون گل و می، دمی از پرده برون آ و درآ	که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد
به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست	مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
می‌گذارد پنجه شیر و بال می‌ریزد عقاب	در بیابانی که جولان می‌کند مجنون ما
صد تیغ جفا بر سر و تن دید یکی چوب	تا شد تهی از خویش و نی‌آش نام نهادند
پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند	دیوار زندگی را زین گونه یادگاران
پراکنده کافور بر خویشتن	چنان چون بود رسم و ساز کفن

درس دهم: انواع جمله (ساده و مرکب)

جمله در زبان فارسی از نظر ساختاری دو نوع است: **جمله ساده**، **جمله مرکب**.

(الف) جمله ساده: جمله‌ای است که یک فعل دارد. تمام جمله‌هایی که پیش از این بررسی می‌کردیم، جمله ساده بودند.

علی به خانه رفت. بچه‌ها خیمه‌ها را در صحرا بر پا کردند. آتش از دور دیده می‌شد.

(ب) جمله مرکب: جمله‌ای است که بیش از یک فعل دارد و حداقل از دو جمله ساخته شده است. از یک جمله هسته و یک یا چند جمله وابسته که با حروف ربط «که»، «تا»، «اگر»، «چون»، «زیرا که»، «برای این که» و ... به هم مربوط شده‌اند. به دو عبارت زیر توجه کنید.

(الف) علی به خانه رفت و کتاب‌هایش را آورد.

(ب) علی به خانه رفت تا کتاب‌هایش را بیاورد.

عبارت (الف) از دو جمله مجزاً ساخته شده است ولی در عبارت (ب)، جمله «تا کتاب‌هایش را بیاورد» **دلیل** جمله اول را می‌رساند و در واقع به آن ربط دارد، این‌گونه جملات را جمله مرکب می‌گویند.

اگر خوب درس بخوانیم، موفق می‌شویم. **تا** با خاک انیس نگیری، راهی به مراتب قُرب ندارید.

این‌ها دریادلان صف‌شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می‌لرزانند.

چون نداری ناخن درنده تیز با دندان آن به، که کم گیری ستیز

توجه: در جمله مرکب ۳ جزء وجود دارد: **جمله پایه یا هسته**، **جمله پیرو یا وابسته**، **پیوند وابسته‌ساز**.

جمله پایه یا هسته: بخشی از جمله است که پیوند وابسته‌ساز ندارد و **معنای کاملی** دارد.

جمله پیرو یا وابسته: بخشی از جمله است که پیوند وابسته‌ساز دارد و **معنای کاملی** ندارد. و برای بیان علت و یا توضیح، تفسیر و ... می‌آید.

پیوند وابسته‌ساز: حروفی که دو جمله هسته و وابسته را به هم وصل می‌کنند.

علی خوب درس می‌خواند	تا	در کنکور موفق شود.
جمله هسته	پیوند وابسته‌ساز	جمله وابسته
جمله مرکب		

اگر	بیشتر تلاش کنیم	حتماً موفق می‌شویم.
پیوند	جمله وابسته	جمله هسته
جمله مرکب		

توجه: ترتیبی برای جمله هسته و وابسته وجود ندارد و هر دو می‌توانند ابتدای جمله بیایند. باید به این نکته توجه داشته باشیم که **اولین جمله‌ی بعد از پیوند وابسته‌ساز، جمله وابسته است**.

توجه: «و»، «اما»، «ولی» و «یا» پیوند هم‌پایه‌ساز هستند و جمله‌ی مرکب نمی‌سازند.

علی به خانه رفت و کیفش را آورد.

احمد تلاش کرد ولی (اما) موفق نشد.

توجه: جمله مرکب می‌تواند بدون پیوند وابسته‌ساز باشد.

می‌دانستم موفق می‌شوی. ← می‌دانستم که موفق می‌شوی.

توجه: «چو» و «چون» اگر معنای «زیرا که، برای این که، به خاطر این که، اگر و ...» بدهند، پیوند وابسته ساز محسوب می شوند و جمله مرکب می سازند.

چون گرفتگی عبرت از گرگ دنی پس تو روبه نیستی شیر منی

برای این که

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی باید زدن سنگ را بر سبوی

اگر

تمرین ۱ در کدام ابیات جمله مرکب به کار رفته است؟ اجزای جمله مرکب را در آن ها مشخص کنید.

عشق را رهنمای و ره نبود	در طریقت سر و گله نبود
من دگر میل به صحرا و تماشا نکند	که گلی همچو رخ تو به همه بستان نیست
میان ماه من تا ماه گردون	تفاوت از زمین تا آسمان است
گرت ز دست برآید، چو نخل باش کریم	ورت ز دست نیاید، چو سرو باش آزاد
عاشقان را سختی ایام سنگ راه نیست	چون شرّ از سنگ می آید برون جویای تو
نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد	بختم ار یار شود، رختم از اینجا ببرد
چنان به حسن و جوانی خویشتن مغرور	که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند	همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند
اگر خویش راضی نباشد ز خویش	چو بیگانگان براند ز پیش
تا کمال علم او ظاهر شود	این همه اسرار در صحرا نهاد

تمرین ۲ در عبارات زیر جمله مرکب را بیابید و اجزای آن را مشخص کنید.

- ۱ - من بعد از خواندن این مطلب متوجه شدم که دنیا عجیب فراموشکار است! بیست سی سال پیش چه کارها کرده که امروز اصلاً به خاطر نمی آوردم! اما نه، تاریخ فراموشکار نیست. در کنار بروکسل، کوه و تپه های بسیاری وجود دارد که «واترلو» خوانده می شوند. این همان جایی است که جنگ عظیم ناپلئون روی داد و سرنوشت او را تعیین کرد.
- ۲ - بچه ها بعد از شام پراکنده شدند، هر کدام به سویی رفتند. من هم می توانستم و می خواستم که چون دیگر بچه ها در گوشه ای خودم را گم کنم و با خدای خود به درد دل بنشینم اما همراهی با شما را دوست تر داشتم.
- ۳ - «من بسیار کوشیده ام تا روی دست شاهان جا گرفته ام. پیوسته با آنان بوده ام و برای آنان شکار کرده ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم و در بیابان های بی آب و علف در جست و جوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

درس یازدهم: شیوهی بلاغی - نثر ساده یا امروزی

توجه: هر چند این مبحث در قلمرو ادبی آمده است اما ذاتاً یک بحث دستوری است.

شیوه بلاغی: در جملات فارسی معیار، نهاد در ابتدای جمله و فعل در پایان جمله و نقش‌هایی چون؛ مفعول، مسند، متمم و... نیز مابین آن دو قرار می‌گیرند. ولی در شعر و نثر ادبی، شاعر و نویسنده با جابه‌جایی این ارکان، به بلاغت کلام می‌افزاید. و مفاهیمی مانند تأکید را با این عمل ایجاد می‌کند. بنابراین شیوه بلاغی، مواردی چون «تقدیم فعل بر سایر اجزای جمله»، «تأخیر نهاد نسبت به سایر اجزای جمله»، و مواردی از این دست می‌باشد.

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش
توسن من به نیرنگ تو بتازد. «فعل» را مقدم بر سایر اجزای جمله کرده است.
من ایرانی‌ام آرمانم شهادت
جان کندن من، تجلی هستی است. «نهاد» را موخر آورده است.

توجه: شیوه بلاغی می‌تواند فراتر از یک جمله باشد؛ مثلاً: منادا که یک جمله‌ی مستقل است، اگر در پایان عبارت یا مصراع قرار بگیرد، شیوه بلاغی محسوب می‌شود. (البته کتاب درسی به این نکته اشاره نکرده است و در سوالات کنکور و کنکورهای آزمایشی هم، تأخیر منادا را شیوه بلاغی لحاظ نکرده‌اند. فقط محض اطلاع آورده شد.)

به خون گر کشی خاک من، دشمن من،
بجوشد گل اندر گل از گلشن من
نکته: هر مصراع دومی که با فعل تمام نشود، اگر حذف به قرینه نداشته باشد «شیوه بلاغی» دارد.
نکته: جهش و جابه‌جایی ضمیر، شیوه بلاغی ایجاد می‌کند.

تمرین ۱: ابیات زیر را از شیوهی بلاغی خارج کنید و به نثر امروزی بنویسید.

مرا می‌بینی و هر دم، زیادت می‌کنی دردم	تو را می‌بینم و میلم، زیادت می‌شود هر دم
خرد را گر نبخشد روشنایی	بماند تا ابد در تیره‌رایی
دلیران میدان گشوده نظر	که بر کینه اول که بندد کمر
چو منعم کند سفله را روزگار	نهد بر دل تنگ درویش، بار
گر از فتنه آید کسی در پناه	ندارد جز این کشور آرامگاه
به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است	بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است

نثر ساده یا امروزی

برای درسنامه این بخش به ابتدای جزوه بخش «تبدیل یک نثر یا شعر به نثر امروزی» مراجعه کنید.

در ابیات و عبارات زیر تشخیص نهاد و مفعول به دقتی شایسته نیاز دارد.

سحر چشمان تو باطل نکند چشم آویز
مست چندان که بیوشند نباشد مستور

چشم‌آویز سحر چشمان تو را نمی‌تواند باطل کند.

چون مار زخم‌خورده دل افتد به پیچ و تاب
هر گاه که یاد موی پیچان تو می‌کند، مانند مار زخم‌خورده به پیچ و تاب می‌افتد.

درس دوازدهم: شبکه معنایی – دو حرف اضافه برای یک متمم

شبکه معنایی

شبکه معنایی، معادل مراعات نظیر در آرایه‌های ادبی است و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده کلماتی را بیاورد که با هم در ارتباط مستقیم باشند و یا زیرمجموعه‌هایی از یک چیز باشند. مثلاً واژگان مربوط به جنگ یا واژگان مربوط به شطرنج و...

کمان را بمالید رستم، به چنگ به **شست** اندر آورد **تیر** **خدنگ**
پیل فنا که **شاه** بقا، حکم **مات** اوست هم بر **پیدگان** شما نیز بگذرد

نکته: در هنگام یادگیری معنای کلمات بهتر است آن‌ها به‌طور زنجیره‌ای و یک‌جا یاد بگیریم تا با یکدیگر، اشتباه نگیریم.
سوفار، پیکان، کمان، قربان، کیش، زه، سنان، قلب، میمنه، میسر، عقبه، طلایه، ترگ، خود، زره، جوشن، پُتک، تیغ، ناوک، گرز، سپر، باره، برگستوان، عنان، کوس، رایت، بیرق و ...

دو حرف اضافه برای یک متمم

متمم یکی از نقش‌های دستوری است که بعد از **یک حرف اضافه** می‌آید. در دستور تاریخی دیده می‌شود که گاه برای یک متمم، دو حرف اضافه (یکی قبل و یکی بعد) آمده است. این ویژگی در آثار سبک خراسانی و تا حدودی اوایل سبک عراقی وجود داشت. در کتاب‌های درسی، در چند درس، مخصوصاً درس‌های شاهنامه چندین مورد این ویژگی دیده شده است.

چون داد عادلان **به** جهان **در** بقا نکرد
که در بوستانش همیشه گل است **به** کوه **اندرون** لاله و سنبل است
چو آمد خروشان **به** تنگ **اندرش** بجنبید و برداشت خود از سرش

توجه: «دو حرف اضافه برای یک متمم» زمانی است که **یک حرف اضافه**، قبل متمم و **یک حرف اضافه**، بعد متمم آمده باشد. در ابیات زیر متمم فقط یک حرف اضافه‌ی مرکب دارد.

دلیری کجا نام او اشکبوس
چنان ننگش آمد ز کار هُجیر
همی بر خروشید **برسان** کوس
که شد لاله‌رنگش **به** **کردار** قیر

توجه: بین دو حرف اضافه نباید فعل باشد. در ابیات زیر دو حرف اضافه برای یک متمم وجود ندارد.

بیامد که جوید ز ایران نبرد
بشد، تیز رُهام با خود و گبر
سرهم نبرد **اندر** **آرد** **به** گرد
همی گرد رزم **اندر** **آمد** **به** ابر

توجه: «اندر» یا «بر» ممکن است قبل فعل بیایند و **پیشوند فعل** باشند و حرف اضافه نباشند.

به شهر تو شیر و نهنگ و پلنگ
چو نازش به اسب گرانبایه دید
سوار **اندر** **آیند** هر سه به جنگ
سزد گر بداری سرش در کنار
کمان را به‌زه کرد و **اندر** **کشید**
زمانی **برآسای** از کارزار

توجه: ممکن است چندین حرف اضافه در یک بیت دیده شود، ولی ویژگی «دو حرف اضافه برای یک متمم» در بیت وجود نداشته باشد. در واقع زمانی این ویژگی وجود دارد که دو حرف اضافه برای یک متمم آورده شده باشد. در مثال زیر، چندین حرف اضافه آمده است، ولی هر کدام برای یک متمم است.

یکی تیر زد **بر** **بر** اسب اوی که اسب اندر آمد **ز** بالا **به** روی

نکته: گاه متمم، مضاف‌الیه یا صفت می‌گیرد و بین متمم و حرف اضافه دوم فاصله می‌افتد.

کمان به‌زه را به بازو فکند **به** بند **کمر** **بر**، بزد تیر چند

مُمال: تبدیل مصوّت بلند «ا» به مصوّت بلند «ی» در بعضی از واژگان عربی.

سلاح ←	سلیح	مزاح ←	مزیح
عتاب ←	عتیب	حجاب ←	حجیب
هلام ←	هلیم	اسلامی ←	اسلیمی

تمرین ۱ در کدام ابیات دو حرف اضافه برای یک متمّم دیده می‌شود؟ متمّم و دو حرف اضافه را در آن‌ها مشخص کنید.

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد
مپندار این شعله افسرده گردد
کمان به‌زه را به بازو فکند
به رستم بر آنکه بیارید تیر
سراسر زمانه پر از جنگ بود
یکی بانگ برزد به خواب اندرون
بشد تیز رهام با خود و گبر
بیداد ظالمان شما نیز بگذرد
که بعد از من افروزد از مدفن من
به بند کمر بر بزد تیر چند
تهمتن بدو گفت بر خیره‌خیر
به جویندگان بر جهان تنگ بود
که لرزان شد آن خانه‌ی صد ستون
همی گرد رزم اندر آمد به ابر

تمرین ۱ در کدام ابیات واژه مُمال وجود دارد؟ آن واژگان را مشخص کنید.

یار زیبا گر بریزد خون یار
تا ماه‌رویم از من، رخ در حجیب دارد
همی تاخت اندر فراز و نشیب
خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ربیع
چون دید پدر جمال فرزند
زشت نتوان گفت، زیبا می‌کند
نه دیده خواب یابد، نه دل شکیب دارد
همی زد به گرز و به تیغ و رکیب
نالۀ موزون مرغ، بوی خوش لاله‌زار
بگشاد در خزینه را بند
یار زیبا گر بریزد خون یار
تا ماه‌رویم از من، رخ در حجیب دارد
همی تاخت اندر فراز و نشیب
خیز و غنیمت شمار، جنبش باد ربیع
چون دید پدر جمال فرزند

درس سیزدهم: تغییر شکل نوشتاری واژگان در گذر زمان

درگذر زمان شکل نوشتاری بعضی کلمات تغییر می‌کند؛

مانند: سپید ← سفید اسپ ← اسب دیفال ← دیوار کاغد ← کاغذ پیل ← فیل پارسی ← فارسی

شکل تاریخی افعال

در متون بسیار کهن و اولیه زبان فارسی (سبک خراسانی)، گاه پیشوندها و پسوندهایی با افعال به کار می‌رفت که امروزه در زبان معیار از آن‌ها استفاده نمی‌شود.

همی‌رفت ← می‌رفت برفت ← رفت رفتندی ← رفتند بنگردی ← نگردی

تمرین ۱ در کدام ابیات واژه‌ای یافت می‌شود که شکل نوشتاری آن در گذر زمان عوض شده باشد؟ آن واژگان را مشخص کنید.

دور از رخ تو دم به دم از گوشه‌ی چشمم
خروش سواران و اسپان ز دشت
پیوند عمر بسته به مویی است، هوش دار
چو در خاک غلتید آن زنده‌پیل
سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت
ز بهرام و کیوان همی‌برگذشت
غمخوارِ خویش باش، غم روزگار چیست؟
بزد بوسه بر دست او جبرئیل

درس چهاردهم: انواع را - پسوندهای شباهت

انواع «را»

«را» در زبان فارسی معیار و زبان امروزی نشانه‌ی مفعول است. و در واقع نقش‌نمای مفعولی است. اما در دستور تاریخی کاربردهای دیگری داشته است:

۱- رای نشانه‌ی مفعول:

اصلی‌ترین و بیشترین کارکرد «را» نشانه‌ی مفعول است.

چو سهراب	را	دید گردآفرید
مفعول		نقش‌نمای مفعولی

توجه: این تعریف که، کلمه قبل «را» مفعول است، تعریف کاملی نیست. چرا که ممکن است، مفعول، مضاف‌الیه یا صفت و وابسته‌هایی داشته باشد. در واقع قبل «را» می‌تواند گروهی بیاید که هسته آن مفعول است.

تا بیابد	نظری	مرغ	خویش را
مفعول		مضاف‌الیه	مضاف‌الیه

کار	پاکان را قیاس از خود مگیر
مفعول	مضاف‌الیه

۲- رای نشانه حرف‌اضافه:

«رای» که معنای حرف‌اضافه می‌دهد و بعد از متمم می‌آید.

مردم آزاری را حکایت کنند که سنگی بر سر صالحی زد ← از مردم آزاری حکایت می‌کنند که ...

بهرام گور را سخت عجب آمد. ← برای بهرام گور بسیار عجیب آمد.

تو را بهتر آید که فرمان کنی ← برای تو بهتر است که فرمان را اطاعت کنی.

قضا را روزی به دشت رفته بودم ← از قضا روزی به دشت رفته بودم.

خرد را گر نبخشد روشنایی ← اگر به خرد روشنایی نبخشد ...

هدیه‌ها می‌داد هر درویش را ← به هر درویشی هدیه‌ای می‌داد.

خدا را رحمی ای منعم ← به خاطر (برای) خدا رحمی کن

توجه: رای حرف‌اضافه در معنای «برای» کمی دیرپا تر از انواع دیگر است.

به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت که ز کوی او غباری به من آر توتیا را

توجه: توتیا را یعنی برای توتیا. (توتیا ماده‌ای درمانی و شفابخش بوده است.) غباری از کوی او برای درمان چشمم بیاور.

۳- رای فک اضافه:

«رای» است که به جای نقش‌نمای اضافه «-ی یا ی» می‌آید و جای مضاف و مضاف‌الیه را نیز عوض می‌کند.

معلم را عادت بود که نقشه‌ی نیم‌کاری با خود به کلاس آورد. (معلم را عادت ← عادت معلم)

آب را صفت طهارت است. (آب را صفت ← صفت آب)

یاد باد آن که سر کوی توأم منزل بود دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

روشنی دیده

چو خندان شد و چهره شاداب کرد و را نام ته‌مینه سهراب کرد

نام او

نکته: در ترکیب اضافه‌ای که «را»ی فک اضافه دارد، همیشه مضاف‌الیه و مضاف، پیش و پس «را» نیستند و ممکن است بین مضاف و مضاف‌الیه چند وابسته می‌آید.

پیران قبیله خویش را **حرمت** بدار ← حرمت پیران قبیله‌ی خویش را نگاهدار.

نکته: در بعضی ابیات به ضرورت وزن ارکان جمله جابه‌جا می‌شوند و ممکن است «رای فک اضافه» بین مضاف و مضاف‌الیه نیاید و در آخر مصراع بیاید. در این شعر حافظ «خاک بر سر کن غم ایام را»، جمله مدنظر «خاک بر سر غم ایام کن» می‌باشد. یا در مصراع دیگر می‌گوید: «خاک بر سر نفس نافر جام را»

توجه: در مثال‌های زیر، فعل، گذرا به مفعول است و مفعول می‌گیرد و مفعول هم به «را» نیاز دارد، ولی «رای» به‌کاررفته در مثال‌های زیر، «رای فک اضافه» است و «رای مفعولی» حذف‌شده است.

پیران قبیله خویش را حرمت بدار ← حرمت پیران قبیله‌ی خویش را نگاهدار.

وَرَا **نام** ته‌مینه سهراب کرد **مِرا** مادرم **نام** مرگ تو کرد
ته‌مینه **نامِ او** را سهراب گذاشت. مادرم **نامِ من** را مرگ تو گذاشت.

پسوندهای شباهت «وش»، «وار»، «سا»، «گون»، «آسا»، «دیس» و ... **پسوندهای شباهت می‌باشند.** این پسوندها علاوه بر این‌که می‌توانند کلمات ون‌دی و ون‌دی - مرکب بسازند، می‌توانند «ادات تشبیه» باشند.

از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان نشست. **او** **مانند** **خواجه‌ها** **بر دکان نشست.**
مشبّه ادات مشبّه‌به وجه شبه

تمرین ۱ نوع «را»ی به کار رفته در ابیات زیر را مشخص کنید.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
گر تشنگان بادیه را جان به لب رسید	تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمایی	به یاد دار محبّان بادپیما را
دل‌م را داغ عشقی بر جبین نه	زبانم را بیانی آتش ده
ما ملامت را به جان جوییم در بازار عشق	کنج خلوت پارسایان سلامت‌جوی را
خوبان پارسی‌گوی، بخشدگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
چشمان ترک و ابروان، جان را به ناوک می‌زند	یا رب که داده است این کمان، آن ترک تیرانداز را؟
حُسن و عشق صاف‌دل، آیین‌های یکدیگرند	می‌کند یک‌رنگی معشوق، یکدل، عشق را

درس شانزدهم: مبحث تکراری

رجوع شود به نقش کلمات (درس یکم) و زمان افعال (درس دوم)

درس هفدهم رابطه تناسب و مترادف

در رابطه‌ی تناسب با واژگانی روبه‌رو هستیم که مربوط به یک موضوع هستند و زیرمجموعه‌های آن محسوب می‌شوند: مانند: کوه، چشمه، رود، دریا، جنگل، صحرا، دشت و... که زیرمجموعه‌های طبیعت می‌باشند، یا سبز، زرد، آبی، قرمز و ... که زیرمجموعه‌های رنگ می‌باشند.

اما در رابطه‌ی مترادف با واژگانی روبه‌رو هستیم که همگی بر یک چیز و یک مفهوم دلالت دارند و می‌توانند به جای همدیگر به کار بروند. مانند: عشق، مهر و محبت یا ظلم، جور و ستم یا داد، عدل، عدالت

توجه: زبان‌شناسی امروز با مترادف واژگان به‌طور دقیق موافق نیست. به‌طور مثال ما نمی‌توانیم «دراز» و «بلند» را یکی بدانیم. مثلاً اگر به فردی که قد بلندی دارد بگوئیم «قد دراز» ممکن است ناراحت بشود.

توجه: برای مبحث ترکیب وصفی و اضافی، به درس سوم و برای نقش کلمات به درس یکم فارسی دهم رجوع شود.

درس هجدهم: منادا و نشانه‌های ندا

نشانه‌ی ندا کلمه‌ای است که با آن کسی را صدا می‌زنیم یا مخاطب صحبت‌مان قرار می‌دهیم. ای، آی، یا، ایا و «ا» در آخر کلمه، از معروف‌ترین نشانه‌های ندا هستند.

سعدیا، مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند
ای دوست، شکر بهتر، یا آنکه شکر سازد خوبی قمر بهتر، یا آنکه قمر سازد

نکته: منادا ممکن است بدون حرف ندا بیاید. و با توجه به لحن و معنا فهمیده شود.

سعدی، به روزگاران، مه‌ری نشسته بر دل بیرون نمی‌توان کرد، آلا به روزگاران
حافظ، از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی‌خار کجاست

نکته: گاه نشانه‌ی ندا می‌آید ولی خود منادا محذوف است.

ای عقل مرا کفایت از تو جستن ز من و هدایت از تو
ای نسخه نامه‌ی الهی که تویی وی آینده‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب، هر آنچه خواهی که تویی

نکته: نقش منادا را با نهاد اشتباه نگیرید!

نکته: هر وقت منادا آمد بعد آن یک حذف فعل به قرینه معنوی در نظر بگیرید.

نکته: حرف ندا و منادا یک جمله جداگانه محسوب می‌شوند.

حافظ	اسرار الهی کس نمی‌داند	خموش
یک جمله	یک جمله	یک جمله

تمیز ۱ در کدام ابیات منادا وجود دارد؟ منادا و نشانه‌ی ندا را در آن ابیات مشخص کنید.

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را	به خال هندویش بخشم، سمرقند و بخارا را
منزل حافظ کنون، بارگه پادشاست	دل، بر دلداری رفت، جان، بر جانانه شد
صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را	که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
در آسمان نه عجب گر به گفته‌ی حافظ	سرود زهره، به رقص آورد مسیحا را
نه عمر خضر بماند نه مُلک اسکندر	نزع بر سر دنیای دون مکن، درویش
دل اگر خدا شناسی، همه در رخ علی بین	به علی شناختم من، به خدا قسم خدا را
دیدنی آن قهقهه‌ی کبک خرامان، حافظ	که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
خوبان پارسی‌گوی، بخشنندگان عمرند	ساقی بده بشارت، رندان پارسا را
در بیابان طلب گر چه ز هر سو خطری است	می‌رود حافظ بیدل به تولای تو خوش
سعدی، اگر عاشقی کنی و جوانی	عشق محمد بس است و آل محمد
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من:	چو اسیر توست اکنون، به اسیر کن مدارا
ای شاهد قدسی، که کشد بند نقابت؟	وی مرغ بهشتی، که دهد دانه و آبت؟



برای خرید نسخه چاپی یا تدریس ویدئویی این جزوه و سایر جزوات مربوط به ادبیات فارسی و علوم و فنون به سایت و یا کانال تلگرامی «آموزشگاه مجازی احمدی» مراجعه کنید.
برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این جزوات و پکیج‌ها به شماره ۰۹۱۲۳۷۰۸۴۷۶ در تلگرام یا واتساپ و یا به صورت SMS پیام بدهید.



Ahmadi63amoozesh.com



@ahmadi63amoozesh

بخش ویژه ۲

آرایه‌های ادبی

کلیات آرایه‌های ادبی

آرایه‌های ادبی در یک نگاه کلی به دو بخش **بیان** (یا **صَوَر خیال**) و **بدیع** تقسیم می‌شود.

بیان (صَوَر خیال)

آرایه‌هایی را می‌گویند که کار **تصویرسازی و مخیل‌کردن** شعر را بر عهده دارند و در سطح کنکور موارد زیر را شامل می‌شود.

تشبیه: تشبیه کامل، تشبیه بلیغ (تشبیه بلیغ اسنادی و تشبیه بلیغ اضافی یا اضافه تشبیهی)
استعاره: استعاره مصرحه، استعاره مکنیه (اضافه‌ی استعاری، تشخیص)
مجاز: با علاقه‌های شباهت، محلیه، کلیه، جزئیه و لازمیّه، آلت و ...
کنایه
نماد

بدیع

آرایه‌هایی را می‌گویند که موسیقی لفظی و معنوی را افزایش می‌دهند و به دو دسته **بدیع لفظی** و **بدیع معنوی** تقسیم می‌شود.

بدیع لفظی: آرایه‌هایی هستند که موسیقی لفظی کلام را افزایش می‌دهند و یکسانی یا مشابهت لفظی به وجود می‌آورند. مثلاً دو کلمه «دست و مست» از نظر معنایی با هم ارتباطی ندارند ولی **تلفظ** آن‌ها شبیه به هم است و این **تلفظ** مشابه، صدای یک‌نواختی دارد و موسیقی **کلام** را افزایش می‌دهد. بدیع لفظی در سطح کنکور، موارد زیر را شامل می‌شود.

بدیع لفظی: تکرار، واج‌آرایی، سجع، جناس و اشتقاق.
موازنه و ترصیع نیز دو آرایه بدیع لفظی هستند که مخصوص رشته انسانی‌اند.

بدیع معنوی: آرایه‌هایی هستند که با توجه به روابط معنایی کلمات و عبارات حاصل می‌شوند و یک نوع موسیقی معنوی ایجاد می‌کنند. مثلاً وقتی «گل و باغ و شب‌نم» را در شعری به کار می‌بریم، این کلمات از نظر لفظی مشابهتی با هم ندارند، ولی از نظر معنایی در ارتباط هستند و یک هماهنگی در ذهن شنونده ایجاد می‌کنند که سبب لذت ادبی می‌شود، این کارکرد را بدیع معنوی می‌گویند. بدیع معنوی در سطح کنکور، موارد زیر را شامل می‌شود.

بدیع معنوی: حس‌آمیزی، حسن تعلیل، پارادوکس، تضاد، ایهام و ایهام تناسب، اسلوب معادله، تلمیح، تضمین، مراعات نظیر، لف و نشر، اغراق، مَثَل و تَخْلَص.

توجه: ترتیب آرایه‌ها در جزوه من، با ترتیب آرایه‌های تدریس شده در کتاب‌های فارسی دهم و یازدهم و دوازدهم، متفاوت است. به دلیل ارتباط بعضی آرایه‌ها با آرایه‌های دیگر، این ترتیب را انتخاب کرده‌ام.

توجه: تقریباً دانستن و یادگیری تمام آرایه‌ها، برای دانش‌آموزان هر سه پایه‌ی دهم و یازدهم و دوازدهم ضروری است.

تشبیه

تشبیه **مهم ترین** بخش بیان یا صور خیال است. تشبیه هنگامی است که شاعر دو چیزی را که در اصل به هم شبیه نیستند، به هم تشبیه کند. مثلاً «تو ماه هستی» تشبیه است، اما «تو یار غمگسار هستی» تشبیه نیست، زیرا واقعیت است. ابتدایی ترین و کامل ترین تشبیه که به آن تشبیه کامل یا گسترده می گویند، تشبیهی است که ۴ رکن دارد: «**مشبه، ادات تشبیه، مشبه به، وجه شبه**». ولی شاعران برای خیال انگیز کردن کلام یا گسترش دادن معنی وجه شبه را حذف می کنند و یا برای تاکید بیشتر گاهی ادات تشبیه را حذف می کنند. که این حالت را نیز تشبیه کامل می گویند و با هر دوی آن ها را حذف می کنند و از تشبیه فقط مشبه و مشبه به (**طرفین تشبیه**) باقی می ماند، که به آن تشبیه بلیغ یا فشرده می گویند.

بلم آرام چون قویی سبک بار	به نرمی بر سر کارون همی رفت
مشبه: بلم (قایق)	ادات تشبیه: چون
مشبه به: قو	وجه شبه: به نرمی رفتن
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم	ورت به دست نیاید، چو سرو باش آزاد
مشبه: (تو)	ادات تشبیه: چو
مشبه به: نخل	وجه شبه: کریم و بخشنیدن بودن
قهوه خانه گرم و روشن بود همچون شرم	
مشبه	وجه شبه
ادات تشبیه	مشبه به

هرگاه از ارکان تشبیه، فقط مشبه و مشبه به یعنی فقط طرفین تشبیه آمده باشد آن تشبیه را، تشبیه بلیغ می گویند. تشبیه بلیغ به دو شکل می آید.

تشبیه بلیغ اسنادی: مشبه + مشبه به + فعل اسنادی: عشق آتش است، تو کوهی، سروی
تشبیه بلیغ اضافی «اضافه تشبیهی»: مشبه به + یا ی + مشبه: آتش هجران، کمند زلف

توجه: اضافه تشبیهی، در محدود مواردی به صورت «مشبه + یا ی + مشبه به» می آید. یعنی مشبه، جلوتر از مشبه به می آید. مانند: لب لعل و قد سرو، روی ماه...

توجه: درک تشبیه بلیغ، نسبت به تشبیه کامل، سخت تر است، در کنکور نیز بیشتر از تشبیه بلیغ استفاده می کنند.
این عشق آتشی است که جان مرا گرفت
تو بهاری، تو بَتی، آتش جانی، سروی
داغی به دل نهاد و دلم زان نشان گرفت
من همان خاک رهم، آتش عشقت کفم

هر چند زمین گیر بود دانه ی امید
تا خار غم عشقت، آویخته در دامن
دست گرم ابر گهربار بلند است
کوته نظری باشد، رفتن به گلستان ها

ادات تشبیه

چو، چون، همچو، مثل، مانند، نظیر، عین، به سان، به کردار، شبیه، به گونه ای که، آن سان که، به شیوه ی، به طرز، و ... و فعل های «مانستن، ماند، گویی و گفتی» و موارد مشابه نیز می توانند ادات تشبیه باشند. همچنین کلماتی مانند «به رنگ، به جای، در حکم، در حق و ...» نیز می توانند ادات تشبیه باشند و تشبیه بسازند. «آب در جای نور است»
«از عکس ریاحین او، پر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دُم طاووس به پر زاغ مانستی.»

با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی
باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد
نکته بسیار مهم: تشبیه ممکن است به صورت یک واژه ی مشتق (وندی) و با پسوندهای شباهت مانند: «وش، گون، وار، سا، آسا، دیس، انه و ...» آمده باشد.

از سوی خانه بیامد خواجه آش
بر دکان بنشست، فارغ، خواجه و ش

نکته بسیار مهم: تشبیه ممکن است به صورت **یک واژهی مرکب** آمده باشد که قسمت دوم، مشبّه و قسمت اول مشبّه به می- باشد. مانند: سیم تن، سروقد، شاه خصلت، درویش مسلک، گدامنش و ... و یا کلمه اول مشبه باشد و دومی مشبه به مانند: ابرو کمان، لب شکر و ...

ای **سیم تن** سیاه گیسو از فکر سرم سپید کردی
وقتی که چاره‌ی دل عشاق می‌کنی درد مرا به نیم **شکر خنده** چاره کن

توجه: «چو» یا «چون» اگر معنای «**وقتی یا وقتی که** یا **زیرا که**» بدهند، ادات تشبیه نیستند و تشبیه نمی‌سازند.
چون نداری ناخن درنده تیز با دندان آن به، که کم گیری ستیز
چو آگاه شد دختر گژدهم که سالار آن انجمن گشت کم

نکته: تشبیه (مخصوصاً اضافه تشبیهی) در نثر نیز بسیار به کار می‌رود.
باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و **خوان نعمت** بی دریغش همه جا کشیده.

باران رحمت: رحمت خداوند مانند باران گسترده است.

خوان نعمت: نعمت خداوند مانند خوان (سفره) پهن شده است.

توجه: مشبّه، گاه ضمیر محذوف است که از **شناسه فعل** دریافت می‌شود.

خروشان و جوشان به کردار موج فراز **آمدند** از کران فوج فوج
(آن‌ها) به کردار موج خروشان و جوشان جمع شدند.

مشبّه ادات تشبیه مشبّه به وجه شبه

چون سیل ز پیچ و تاب صحرا **می‌رفت** همراه سحر، به فتح فردا می‌رفت

(او) چون سیل از پیچ و تاب صحرا می‌رفت.

مشبّه ادات مشبّه به وجه شبه

بیشتر بدانیم!

توجه: کنکور، کوچکترین شباهت و تشبیهی را «تشبیه» می‌گیرد. مثلاً عبارت «من مانند رضا مهربان هستم» در محیط دانشگاهی غالباً تشبیه گرفته نمی‌شود؛ چرا که به واقعیت نزدیک است ولی کنکور این را تشبیه می‌گیرد.

توجه: بعضی از تشبیه‌های اسنادی، کمی دیرپای‌تر می‌باشند و به دقت بیشتری نیاز دارند.

وصل، هجران است اگر دل‌ها ز یکدیگر جداست هجر، باشد وصل اگر دل‌ها به هم پیوسته است

نکته مهم: تشبیه گاه به صورت سوال می‌آید. در بیت زیر شاعر نگفته است: خال بناگوش تو مانند دانه‌ی درون دام است؟

بلکه این تشبیه را به صورت سوالی آورده است و گفته: خال بناگوش او مگر دانه دام است که انقدر به آن شبیه است.

(وجه شبه این تشبیه «گرفتار کردن است» ولی وجه شبه‌های دیگری نیز می‌توان برای آن یافت. بیندیشید!)

دام دل صاحب نظرات خم گیسوست وان خال بناگوش مگر دانه‌ی دام است؟

نکته بسیار مهم: اخیراً کنکور «تشبیه **مُضمَر**؛ یعنی تشبیه پنهانی و نامحسوس» را، در سوالات کنکور می‌آورد. مثلاً: دوست داشتم ماه را ببینم و عکست را دیدم. اینجا در ظاهر با تشبیه و ساختار تشبیه (ادات تشبیه و وجه شبه) روبه‌رو نیستیم. (یعنی نه حالت تشبیه گسترده می‌بینیم و نه اضافه تشبیهی) ولی مشخص است که عکس یا چهره او به ماه تشبیه شده است. اینگونه تشبیه را که در ظاهر با ساختار تشبیه سروکار ندارد، تشبیه **مُضمَر** می‌گویند.

بنمای **رخ** که **باغ** و **گلستانم** آرزوست بگشای **لب** که **قند** فراوانم آرزوست

چنین که سجده برم بی‌حفاظ پیش **جمالت** به عالمی شده روشن که **آفتاب** پرستم

نکته بسیار مهم: نوعی از تشبیه مضمّر تشبیهی است که با لف و نشر می‌آید. در اینگونه ابیات ظاهراً با تشبیه روبه‌رو نیستیم ولی وقتی به لف‌ها و نشرها دقت می‌کنیم، نوعی شباهت بین آن‌ها دیده می‌شود. این گونه تشبیهات نیز تشبیه مضمّر می‌باشند.

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو به هواداری آن عارض و قامت برخاست
با چنین زلف و رخسار بادا نظربازی حرام هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایش
در بیت اول عارض به گل و قامت به سرو تشبیه شده است و در بیت دوم زلف به سنبل و رخ به یاسمین تشبیه شده است.
توجه: تشبیه موجود در این دو بیت از نوع تفضیل می‌باشند چرا که مشبه به مشبه‌به تفضیل داده شده است.
توجه: مواردی مانند ابیات زیر نیز در ظاهر تشبیه ندارند ولی با دقت در معنای آن‌ها به تشبیه موجود در این ابیات پی می‌بریم.

گفتمش روی تو صد ره ز قمر خوب‌تر است گفت خاموش که آن فتنه‌ی دور قمر است
اندکی گل به رخ خوب نگارم مانست صبحدم باد صبا دامن او پر زر کرد
پسته را با دهن تنگ تو نسبت کردم هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایش

نکته بسیار مهم: یکی از سوالاتی که ممکن است مطرح شود، وجود وجه شبه در تشبیه است. در این حالت توجه داشته باشید «صفت مشبّه‌به» را با وجه شبه اشتباه نگیرید. در مثال «دانش اندر دل چراغ روشن است.» واژه «روشن» صفت مشبّه‌به است و وجه شبه نیست. وجه شبه در تشبیه فوق، هدایتگری است. یا در تشبیه «رونده بی‌معرفت، مرغ بی‌پر است.» واژه «بی‌پر» صفت مشبّه‌به است و وجه شبه «عدم حرکت و ساکن بودن» است.

نکته بسیار مهم: یکی از سوالات مهم دیگر در حوزه تشبیه، بحث تعداد تشبیه است. در این مورد نیز باید به تشبیهاتی که به صورت معطوف می‌آیند، دقت کنید. گاه برای یک مشبه چند مشبه‌به می‌آورند؛ مثلاً عبارت «معشوق من ماه و خورشید است.» دو تشبیه محسوب می‌شود. یا ممکن است برای چند مشبه، یک مشبه‌به بیاورند. در عبارت «روز و شبم آتش است.» نیز دو تشبیه آمده است.

نمات در چشمانم / چون لاله، سرخ / چون نسترن، سپید / و مثل سرو، سبز می‌ایستد. ۳ تشبیه

نکته: گاه ادات تشبیه از مشبه‌به فاصله دارد و تصوّر می‌شود در بیت تشبیه نیست. به اینگونه ادات دقت کنید.

تو همچنان دل شهری به غمزه‌ای ببری که بندگان بنی سعد خوان یغما را

این حالت بیشتر در تشبیه‌های مرکب روی می‌دهد.

توجه: مبحث «اضافه تشبیهی» را حتماً با مبحث «اضافه استعاری» و حتی «اضافه پارادوکسی» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی تشبیه وجود دارد؟ تشبیه به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم	تا سختی کمان شما نیز بگذرد
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم	هر ملّتی که مردم صلح‌قلم نداشت
به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من	چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا
تا خار غم عشقت آویخته در دامن	کوتاه‌نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
عاشق آن باشد که چون آتش بود	گرم‌رو سوزنده و سرکش بود
جز از جام توحید هرگز ننوشم	زنی گر به تیغ ستم گردن من

دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بلای عشقم
صبح بی تو رنگ بعد از ظهر یک آدینه دارد بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم من می روم سوی دریا، جای قرار من و تو
آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

استعاره

استعاره در لغت یعنی «به عاریت گرفتن و قرض گرفتن» اما در اصطلاح ادبی، آرایه‌ای است که یک واژه در معنای واژه‌ی دیگر به کار می‌رود. مثلاً بگوئیم «سرو» و منظورمان «معشوق» باشد.

توجه: این تعریف مشابهتی به مجاز دارد و درست هم است. زیرا استعاره در واقع، مجازی است که رابطه بین واژه‌ی آمده و واژه‌ی مد نظر «شبهات» است. به هر حال استعاره، هم از راه مجاز قابل فهم است، هم از راه تشبیه. که در این بخش از راه تشبیه به آن پرداخته‌ایم.

توجه: قبل از این که وارد بحث شویم ذکر این نکته ضروری است که دو نوع استعاره وجود دارد. استعاره مصرّحه (آشکار) و استعاره مکنیه (پنهان). منظور از استعاره، معمولاً استعاره مصرّحه است. اما اگر در کنکور به نوع آن اشاره نشده باشد، هر استعاره‌ای را استعاره می‌گیریم.

۱- استعاره مصرّحه

گفتیم که استعاره از تشبیه حاصل می‌شود و هرگاه شاعر از ارکان تشبیه، فقط مشبّه‌به را بیاورد استعاره مصرّحه می‌شود. **سرو چمان** من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

شاعر برای خلق مصراع اول، ابتدا در ذهن خود این تشبیه را ساخته است:

معشوق من که مانند **سرو** راست قامت و بلندقامت است چرا... مشبّه ادات تشبیه **مشبّه‌به** وجه شبه

سپس از این تشبیه فقط **مشبّه‌به** را خارج کرده و در شعر به کار برده است. این کار را استعاره مصرّحه یا با تخفیف «استعاره» می‌گویند. نمونه‌های دیگر استعاره مصرّحه نوجه کنید:

ای **شمع** که ما را به سخن شیفته کردی **عاشق**
خمارین **نرگسان** را کرد پُرآب **گل** بر ریخت **مروارید** خوشاب
یکی **درخت گل** اندر میان خانه ماست که سروهای چمن پیش قامتش پستند **گونهِ صورت** **اشک چشم**
معشوق

۲- استعاره مکنیه (پنهان)

در مبحث استعاره مصرّحه گفتیم که شاعر ابتدا یک تشبیه در ذهن خود می‌سازد و از آن تشبیه، **مشبّه‌به** را خارج می‌کند. در استعاره مکنیه نیز شاعر ابتدا یک تشبیه در ذهن خود می‌سازد و از آن تشبیه، **مشبّه** و **وجه شبه** را خارج می‌کند و در جمله‌ای به کار می‌گیرد.

به جمله مقابل **توجه کنید**. «دست سرنوشت ما را از هم جدا کرد»

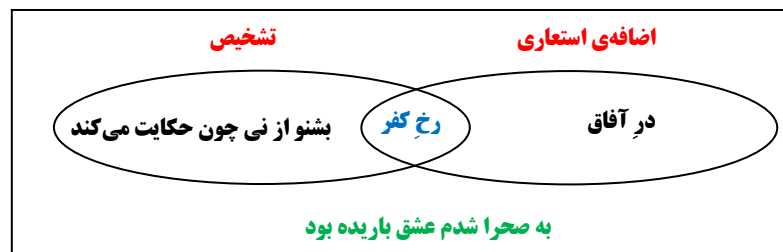
سرنوشت مانند انسان **با دستش** ما را از هم جدا کرد. **مشبّه** ادات تشبیه **مشبّه‌به** **وجه شبه یا ویژگی مشبّه‌به**

به استعاره‌های مکنیه زیر دقت کنید.

- ۱- بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند
نی نمی‌تواند از موضوعی حکایت و شکایت کند. ← نی مانند یک انسان حکایت یا شکایت می‌کند ← **استعاره مکنیه**
- ۲- به صحرا شدم عشق باریده بود.
عشق نمی‌تواند ببارد. ← عشق مانند باران باریده بود. ← **استعاره مکنیه**
- ۳- پرید از رخ کفر در هند رنگ تپیدند بت‌خانه‌ها در فرنگ
کفر رخ ندارد. ← کفر مانند یک انسان، رخ دارد که رنگ از آن می‌پرد ← **استعاره مکنیه**
- ۴- در آفاق گشاده است، ولیکن بسته است از سر زلف تو در پای دل ما زنجیر
آفاق در ندارد. ← آفاق مانند یک خانه، دری دارد که باز شده است. ← **استعاره مکنیه**
چه تفاوتی در مثال‌های ۱ و ۲ با مثال‌های ۳ و ۴ وجود دارد؟
استعاره مکنیه در مثال‌های ۳ و ۴ به صورت **اضافه استعاری** و در مثال‌های ۱ و ۲ غیراضافی و آمده است.
چه تفاوتی در مثال‌های ۱ و ۳ با مثال‌های ۲ و ۴ وجود دارد؟ مشبّه‌به محذوف در مثال‌های ۱ و ۳ انسان می‌باشد و در مثال‌های ۲ و ۴ غیر انسان. هرگاه در استعاره مکنیه، مشبّه‌به محذوف «انسان» باشد، آن استعاره مکنیه، **تشخیص** هم دارد.
با توجه به مثال‌های فوق، چهار حالت برای استعاره مکنیه وجود دارد:

- الف - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** باشد، **تشخیص** هم باشد. (مثال ۳)
- ب - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** باشد، **تشخیص** نباشد. (مثال ۴)
- ج - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** نباشد، **تشخیص** باشد. (مثال ۱)
- د - استعاره مکنیه: **اضافه استعاری** نباشد، **تشخیص** هم نباشد. (مثال ۲)

انواع استعاره مکنیه



توجه: هرگاه غیر جاندار منادا قرار بگیرد، **تشخیص** و **استعاره مکنیه** می‌باشد.

ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست
صبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

* **نکته بسیار مهم:** وقتی می‌گوییم «ای ماه فدای چشم مستت» در این حالت **استعاره مصرحه** داریم. چون ما با خود ماه صحبت نمی‌کنیم. ولی در مصراع «امشب ای ماه به درد دل من تسکینی» اینجا **استعاره مکنیه** داریم. زیرا شاعر با خود ماه دارد صحبت می‌کند. واژه «گل» در هر دو مثال زیر **استعاره مصرحه** است.

ای گل خوش‌نسیم من بلبل خویش را مسوز کز سر صدق می‌کند شب همه شب دعای تو
ای گل تازه که بویی ز وفا نیست تو را خبر از سرزنش خار جفا نیست تو را

یادآوری: هر تشخیصی استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، تشخیص نیست.

یادآوری: هر اضافه استعاری‌ای، استعاره مکنیه است ولی هر استعاره مکنیه‌ای، اضافه استعاری نیست.

بیشتر بدانیم!

❖ **توجه:** گاه شاعر در مصراع اول یک تشبیه می‌آورد و در مصراع دوم همان تصویر را به صورت استعاره مصرحه مطرح می‌کند.

کمند زلف تو سر حلقه‌ی نجات من است که رستم از همه تا صید این **کمند** شدم

ترکیب «کمند زلف» در مصراع اول اضافه تشبیه‌ی است و **واژه** «کمند» در مصراع دوم استعاره مصرحه است. دقیقا نکته همین جاست که برای تشبیه نوشتن ترکیب و برای استعاره مصرحه نوشتن واژه.

نکته: در اضافه‌ی استعاری، ممکن است واژه‌ای بین «ویژگی مشبّه‌به» و «مشبّه» آمده باشد. در ترکیب «دست **سبز** روزگار»، «دست» ویژگی مشبّه‌به، «روزگار» مشبّه و «سبز» صفت است. در واقع «دستِ روزگار» اضافه‌ی استعاری است.
«اطفال شاخ را به **قدوم** **موسم** **ربیع** کلاه شکوفه بر سر نهاده.»

نکته: باید استعاره‌های مصرحه پُرکاربرد یا **واژگان مستعد استعاره** را بشناسیم.

باغ و بوستان: سرو: قد معشوق **نرگس:** چشم معشوق **گل:** صورت یا گونه **زاله:** اشک **سنبل:** موی معشوق

ابزار جنگی: **کمند:** موی معشوق **ناوک:** مژه معشوق **کمان:** ابروی معشوق **تیر:** نگاه معشوق **زنجیر:** موی معشوق

میوه‌ها و خوراکی: **شکر و قند و نقل:** لب معشوق **بادام:** چشم **انار:** لب **سیب:** صورت یا گونه **پسته:** لب معشوق

اشیای قیمتی یا بی‌قیمت: **مروارید:** اشک **لعل:** لب یا قوت: لب **زر:** چهره زرد عاشق **مس:** چهره شاداب **دُر و مروارید:** سخن و شعر

متفرقه: **شب:** موی معشوق **روز:** صورت **کفر:** موی معشوق **ایمان:** صورت معشوق **بازار و کاروانسرا:** دنیا

نکته بسیار بسیار مهم: ما می‌توانیم به معشوق بگوییم: چشمت، زلفت، لب و ... ولی ترکیباتی مانند: **نرگست**، **سنبلت**، **کمندت**، **لعلت**، **یاقوتت**، **شکرت**، **بادامت** و ... استعاره مصرحه می‌باشند. چون معشوق باغچه نیست نرگس داشته باشد، شکارچی نیست کمند داشته باشد، معدن نیست لعل و یا قوت داشته باشد، خواربار فروشی نیست شکر و بادام داشته باشد و ... این واژگان در معشوق وجود ندارند و قطعاً استعاره مصرحه از جزئی از اعضای معشوق می‌باشند.

نکته مهم: بهترین تمرین برای یاد گرفتن تشبیه و استعاره، تبدیل استعاره‌ها به تشبیه و بیرون کشیدن استعاره از تشبیه است.

«زنجیر» **استعاره مصرحه:** موی معشوق مانند زنجیر انسان را اسیر می‌کند.

«ریشه امید» **استعاره مکنیه:** امید من مانند گیاهی ریشه می‌داد.

«قد من مانند کمان خمیده است» **تشبیه:** این کمانم در مقابل قامت هیچ است.

توجه: مبحث «اضافه استعاری» را حتماً با مبحث «اضافه تشبیه‌ی» و حتی «اضافه پارادوکسی» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

در جدول زیر انواع و اقسام تشبیه و استعاره را می‌بینید.

تشبیه	تشبیه کامل	جمله	عشق او مانند آتش سوزنده است. مشبه - ادات - مشبه به - وجه شبه	
	تشبیه بلیغ	اسنادی	مشبه - مشبه به (فعل اسنادی)	عشق او آتش است
استعاره	استعاره مصرحه	یک کلمه	آتش او من را زنده نگه داشته است. (مشبه به)	
		جمله	عشقش من را می‌سوزاند. (مشبه و وجه شبه)	عشقش من را می‌بوسد. (مشبه و وجه شبه)
استعاره مکنیه	ترکیب اضافی	تشخیص ندارد	گرمایِ عشق	(مشبه و وجه شبه)
			تشخیص دارد	دستِ عشق
			تشخیص ندارد	(مشبه و وجه شبه)

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی استعاره وجود دارد؟ استعاره به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

سپهد	هنان	اژدها	را	سپرد	به	خشم	از	جهان	روشنایی	ببرد
یکی	بی‌زیان	مرد	آهنگرم	ز	شاه	آتش	آید	همی	بر	سرم
آب	اجل	که	هست	گلوگیر	خاص	و	عام	بر	حلق	و
ببین	لاله‌هایی	که	در	باغ	ماست	خموشند	و	فریادشان	تا	خداست
صبا	بر	آن	سر	زلف	ار	دل	مرا	بینی	ز	روی
مپندار	این	شعله	افسرده	گردد	که	بعد	از	من	افروزد	از
زین	کاروانسرای	بسی	کاروان	گذشت	ناچار	کاروان	شما	نیز	بگذرد	به
چو	نمود	رخ	شاهد	آرزو	به	هم	حمله	کردند	باز	از
خروشان	ژرف	بی‌پهنا	کف‌آلود	دل	شب	می‌درید	و	پیش	می‌رفت	زین
پنهان	مکن	آتش	درون	را	با	جان	بودن	به	عشق	در
در	عشق	کسی	قدم	نهد	کش	جان	نیست	تنگ	است	ما
تنگ	است	ما	را	خانه	تنگ	است	ای	برادر	بر	جای
										ما
										بیگانه
										نگ
										است
										ای
										برادر

مجاز

مجاز (نانهاد) در مقابل **حقیقت** (نهاد) قرار می‌گیرد و در اصطلاح ادبی، معنای غیرحقیقی از یک واژه است. مثلاً معنای حقیقی «نگین» خود نگین است اما در بیت زیر در معنای مجازی آن یعنی «انگشتر» به کار رفته است.

برو ای گدای مسکین، در خانه‌ی علی زن
که **نگین** پادشاهی، دهد از کرم گدا را

می‌دانیم که حضرت علی (ع) در رکوع «انگشتر» خود را به گدا داد نه «نگین» آن را. در ضمن اگر شما به تلمیح بیت آگاه نباشید باید توجه داشته باشید، **انگشتر** پادشاهی داریم نه نگین پادشاهی.

توجه: ما نمی‌توانیم بدون هیچ رابطه‌ای یک کلمه بگوئیم و معنای دیگر و مجازی از آن برداشت کنیم، مگر آن‌که بین معنای حقیقی و مجازی رابطه‌ای وجود داشته باشد. مهم‌ترین رابطه‌هایی که در سطح کنکور عمومی اهمیت دارد، موارد زیر است:

توجه: دانستن این رابطه‌ها (یا علاقه‌ها) برای امتحان نهایی و کنکور الزامی نیست.

۱- شباهت: این رابطه همان **استعاره مصرّحه** است که رابطه‌ی بین واژه‌ی به کار رفته و معنای مجازی، «شباهت» است.

ماه من طایفه روزه‌بگیران چه کنند؟
شب عیدی که تو پنهان شده باشی جایی

ماه من مجاز یا استعاره مصرّحه از **معشوق** است. رابطه‌ی شباهت بین آن‌ها «زیبایی» است.

۲- محلّیه: یکی از پُرکاربردترین مجازها، مجاز با علاقه محلّیه است که شاعر «محلّ» را می‌آورد و به طور مجازی قصدش آن چیزی است که در آن محل قرار دارد (حال). فلانی انسان **جگر داری** است. جگر مجاز از شجاعت است.

دل **عالمی** بسوزی، چو عذار برفروری
منظور از «عالم»، «مردم عالم» است که در عالم جای دارند.

یکی **دشت** با دیدگان پُر ز خون
منظور از «دشت»، «مردم دشت» است که در دشت جای دارند.

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی
منظور از «سر»، «**قصد و اندیشه**» است که در **سر جای دارد**. (**توجه:** «سر» یکی از مجاز محلیه‌های مهم و پرتکرار است.)

۳- جزئیّه: در این مجاز، جزئی از چیزی را می‌آورند ولی منظور **کلّ** آن چیز است. (معمولاً مهمترین جزء را می‌آورند.)
لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین‌سخنی، **گوش** ماند
منظور از «گوش»، «**فرد شنونده**» است که گوش، مهمترین جزء برای فرد شنونده است.

به یاد روی شیرین **بیت** می‌گفت چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت
منظور از «بیت»، «**شعر**» است که بیت، جزء مهمی از شعر است.

به خون گر کِشی **خاک** من، دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من
منظور از «خاک»، «**کشور**» است که خاک، جزء اعظمی از کشور است.
به **چمن** خرام و بنگر بر تخت گل که لاله به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد
منظور از «چمن»، «**باغ**» است که چمن، جزء بزرگ و مهمی از باغ است.

۴- کلیّه: کلّ یک چیز را بگویند و **جزئی** از آن منظور باشد. (این مجاز بسیار کم کاربرد است.)
دست در حلقه‌ی آن زلف دو تا نتوان کرد تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد
منظور «**انگشتان دست**» است که «دست» برای آن حکم «کلّ» دارد.
سپید شد چو درخت شکوفه دار **سرم** وز این درخت همین میوه غم است برم
منظور «**موی سر**» است که «سر» برای آن حکم «کلّ» دارد.

۵ - لازمیه (همراهی): شاعر لازمه انجام یک کاری را می‌آورد و منظور خود آن کار است. مثلاً لازمه کشتن یک شخص، ریختن خون او است.

محتاج قصّه نیست، گرت قصد **خون** ماست چون رخت از آن توست، به یغما چه حاجت است؟

۶ - آلیه (ابزار): شاعر یا نویسنده آلت (ابزار) انجام کاری را ذکر می‌کند و منظور کاری است که با آن ابزار انجام می‌شود.
مانند: آن که می‌گوییم فلانی **قلم** خوبی دارد و منظورمان **سبک نوشتن یا تفکر** است.
از دفتر زمانه فند نامش از قلم هر ملّتی که مردم صاحب **قلم** نداشت
صاحب قلم یعنی صاحب اندیشه و تحلیل، و قلم یکی از ابزارهای اندیشه و تفکر است.
ای که **دستت** می‌رسد، کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
«دست» گفته ولی منظورش «**قدرت و توانایی**» است.

نکته: نوعی از مجاز به این صورت است که واژگانی را که زیر مجموعه یک چیز هستند، می‌آورند و کل اجزای آن زیر مجموعه را قصد می‌کنند. چنان که در بیت زیر مقصود از مصراع اول، تمام پدیده‌های هستی است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
توجه: آمدن **دو واژه متضاد به صورت معطوف**، مجاز می‌سازد. مثلاً وقتی از دوستان می‌پرسیم لباس‌های چه رنگی بیاورم و او می‌گوید: «**سفید و سیاه**» بیاور. یعنی **همه رنگ‌ها** را بیاور. **هر رنگی** که داری بیاور.

نکته: اشاره به زمان گذشته و آینده نیز می‌تواند مجاز بسازد چنان که در بیت زیر «دیروز» و «امروز» به ترتیب به قبل و بعد انقلاب سال ۵۷ اشاره دارند.

دیروز اگر سوخت ای دوست غم برگ و بار من و تو **امروز** می‌آید از دشت بوی بهار من و تو
نکته: اشاره به اعداد بزرگ نیز می‌تواند مجاز از دفعات زیاد باشد. چنانکه بگویند «هزار بار این مطلب را گفتم». این سخن هم اغراق دارد و هم مجاز از کثرت دفعات.

دم تیغ بر گردنش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پرید
بیامد دو صد مرد آتش‌فروز دمیدند گفتمی شب آمد به روز

بیشتر بدانیم!

توجه: مجازها با رابطه‌های بسیاری شکل می‌گیرند. مثلاً **جنس** یک چیز را به جای خود آن می‌آورند. چنان چه شاعر در بیت زیر «پولاد» را گفته و منظورش «شمشیر» است.

در آن باران تیر و برق **پولاد** میان شام رستاخیز می‌گشت
یا **رنگ** یک چیز را بگوید و منظور، خود آن چیز باشد. مثلاً در بیت زیر شاعر **رنگ اسب** را گفته و **خود اسب** را در نظر دارد.
سیاوش **سبه** را به تندی بتاخت نشد تنگ‌دل، جنگ آتش بساخت
نکته بسیار مهم: ممکن است ظرف یک چیزی را بگوییم و منظورمان آن چیزی باشد که درون ظرف است. مثلاً می‌گوییم فلانی دو **بشقاب** خورد. و منظورمان آن چیزی است که درون بشقاب است. از مهمترین موارد آن در ابیات مانند نوشیدن **جام** و **پیاله** می‌باشد. و برعکس این نیز وجود دارد و درون ظرف را می‌گوییم و منظورمان خود ظرف و محتوای آن است.

مثلاً می‌گوییم فلانی چای در دست وارد شد. و منظورمان فنجان و چای است.
هر کجا رندی است در میخانه‌ای جرعه‌ای از **جام** ما نوشیده‌اند
گل در بر و **می** در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی مجاز وجود دارد؟ مجاز به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت	هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری	که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
ز آزار گردآفرید و هجیر	پر از درد بودند برنا و پیر
برو شیر درنده باش ای دغل	مینداز خود را چو روباه شل
فرمان رسید این خانه از دشمن بگیریم	تخت و نگین از دست اهریمن بگیریم
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
در آن باران تیر و برق پولاد	میان شام رستاخیز می‌گشت
شماریت با من ببايد گرفت	بدان تا جهان ماند اندر شگفت
گل اگر چه هست پس صاحب‌جمال	حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال

کنایه

به معنی **پوشیده سخن گفتن** است. و آن عبارتی است که یک معنای آشکار و یک معنای پنهان دارد و مراد گوینده **معنای پنهان** آن است. در بیت زیر مصراع اول یک معنی آشکار (**هنوز از دهان او بوی شیر می‌آید**) و یک معنی پنهان (**او هنوز کودک است**) دارد. معنای پنهان را باید با دقت و کشف هنری به دست آورد.

هنوز از دهان بوی شیر آیدش همی رای شمشیر و تیر آیدش

مثال‌های دیگر:

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای	فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
«بلغزد پای» کنایه از خطا و اشتباه کردن.	
نماند ایچ با روی خورشید رنگ	به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
«نماند رنگ» معادل «رنگ پریدن» و کنایه از ترسیدن.	
بیامد که جوید ز ایران نبرد	سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد
«سر به‌گرد آوردن» کنایه از نابود کردن.	
آن را که چنین دردی، از پای دراندازد	باید که فرو شوید دست از همه درمان‌ها

«دست فرو شستن از چیزی» کنایه از ترک کردن آن چیز.

چون بسی ابلیس آدمروی هست پس به هر دستی نشاید داد دست
«دست دادن» کنایه از اعتماد کردن.

توجه: بعضی کنایات، «فرمولی» هستند و با عوض شدن یک واژه، کنایه‌ی دیگری به دست می‌آید.

از شراب عشق مست بودن ← عاشق بودن از شراب بخشندگی مست بودن ← بخشنده بودن
از شراب علم مست بودن ← عالم بودن از شراب شجاعت مست بودن ← شجاع بودن

توجه: بعضی از صفات - که معمولاً به صورت یک واژه‌ی مرکب می‌باشند - معنای کنایی دارند و کنایه محسوب می‌شوند. مانند:
سبک‌مغز، سیه‌رو، سرخ‌رو، حلقه‌به‌گوش، تنگ‌دست، دل‌سیه، نمک‌نشناس، بد دل و ...

تو به هنگام سخن گر نشوی موی شکاف کس نیابد ز دهان تو نشان، یک سر موی
دریادلان راه سفر در پیش دارند پا در رکاب راهوار خویش دارند

بیشتر بدانیم!

توجه: کنایه و ایهام از این منظر که هر دو یک معنای آشکار و یک معنای پنهان دارند، با هم مشترکند ولی تفاوت‌هایی هم با هم دارند. اول اینکه: کنایه در قالب جمله (دست از جان شُست) یا عبارت مصدری (دست از جان شُستن) بیان می‌شود، اما ایهام معمولاً در قالب یک واژه یا گروه اسمی است. دوم اینکه: درک کنایه و ایهام بسیار متفاوت است. معمولاً کشف کنایه و درک معنای کنایی آن بسیار آسان است اما کشف ایهام و درک معنای دوم کمی سخت است و به توجه ویژه‌ای نیاز دارد. سوم اینکه: عبارت کنایی معمولاً در هر متنی کنایه است، یعنی در هر متنی به هر صورتی به کار برود کنایه است، ولی واژه ایهام‌دار لزوماً همه جا ایهام ندارد. تفاوت‌های دیگری نیز می‌توان مطرح نمود که از اطاله کلام پرهیز می‌شود.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی کنایه وجود دارد؟ کنایه به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید و معنای کنایی آن را بنویسید.

چون بسی ابلیس آدمروی هست	پس به هر دستی نشاید داد دست
بیامد که جوید ز ایران، نبرد	سر هم‌نبرد اندر آرد به گرد
همه سوی دوزخ نهادید روی	سپردید دل‌ها به گفتار اوی
گر در طلبت رنجی ما را برسد شاید	چون عشق حرم باشد سهل است بیابان‌ها
ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی	بنای زندگی بر آب می‌دید
در آن سیماب‌گون امواج لرزان	خیال تازه‌ای در خواب می‌دید
سپهبد عنان اژدها را سپرد	به خشم از جهان روشنایی ببرد
بیامد به دشت و نفس کرد راست	پس آنگه باستاد و هم‌رزم خواست
دل‌گرمی و دم‌سردی ما بود که گاهی	مرداد مه و گاه دی‌اش نام نهادند
جامه‌ای کاو نشود غرق به خون بهر وطن	بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
آمد سوی کعبه سینه پرجوش	چون کعبه نهاد حلقه در گوش

نماد

نماد، شباهتی به **استعاره** دارد، زیرا یک کلمه آورده می‌شود و معنای دیگری از آن برداشت می‌شود. مانند «کوه» که معنای مقاومت و پایداری از آن برداشت می‌شود. در بیت زیر «**شب**» نماد دوران ظلم و ستم و تباهی است.

نشسته‌ام در انتظار این غبار بی‌سوار
دریغ کز **شب**ی چنین، سپیده سر نمی‌زند

تفاوت نماد با استعاره

استعاره به **یک** معنای غایب دلالت دارد ولی نماد می‌تواند به **چند** معنای غایب اشاره داشته باشد. به طور مثال «سرو» می‌تواند استعاره از **معشوق** و نمادی از **بلندی، آزادگی، پایداری، عظمت** و ... باشد. باید دید در متن مورد نظر معنای استعاری مدّ نظر است یا معنای نمادین. همچنین استعاره معمولاً به **یک چیز و هویت** اشاره دارد و نماد به **یک مفهوم**. مثلاً در مثال فوق، معشوق یک هویت است ولی پایداری و مقاومت یک مفهوم هستند.

نکته بسیار مهم: توجه داشته باشید که واژگان فوق همیشه و در هر عبارتی **نماد نیستند**. بلکه باید به معنای عبارت دقت کرد و دید که آیا آن واژه در معنای نمادین به کار رفته است یا خیر. در عبارت زیر واژه «**شب**» در مثال اول، در معنای نمادین (زمان پیش از انقلاب) و در مثال دوم، در هر دو مصراع در معنای حقیقی آمده است.

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
شب عاشقان بیدل، چه **شب**ی دراز باشد

شب مانده بود و جرأت فردا شدن نداشت
تو بیا کز اول **شب**، در صبح باز باشد

چند مورد از نمادهای مطرح کتاب درسی

نماد	حیوان	نماد	حیوان
نماد افرادی که ظلم را نمی‌پذیرند.	گاوه	نماد زیبایی و لطافت	گل
نماد عاشق (عاشق حقیقی)	پروانه	نماد پاکی و طراوت	چشمه
نماد عاشق مدّی	بلبل	نماد معشوق	شمع
نماد انسان‌های وطن دوست	عباس میرزا	نماد افراد ضعیف	روباه
نماد بزرگی و عظمت و بخشندگی	دریا	نماد ظلم و ستم	شب
نماد شهید	گل لاله	نماد عشق و طراوت	گل سرخ

نکته بسیار مهم: توجه داشته باشید که بعضی واژگان ممکن است در یک درس یا در یک داستان، نماد و نشانه‌ی چیزی باشند ولی به صورت عمومی و شناخته‌شده، نماد آن چیز نباشند. مثلاً «روباه» که نماد «حیله‌گری و مکاری» است در درس یکم فارسی سال یازدهم نماد «افراد تنبل» است. سعی کنید در هر پایه‌ای که هستید حتماً نمادهای مطرح شده در قلمروهای ادبی را یاد بگیرید زیرا قطعاً از نماد سوال آورده می‌شود.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی نماد وجود دارد؟ نماد به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

چو از شمعی رسد پروانه را نور	در آید پرزنان پروانه از دور
گشت یکی چشمه ز سنگی جدا	غلغله‌زن چهره‌نما تیزپا
بشنو این نی چون شکایت می‌کند	از جدایی‌ها حکایت می‌کند
کز این پس به کنجی نشینم چو مور	که روزی نخوردند پیلان به زور
از دوست به یادگار دردی دارم	آن درد به صدهزار درمان ندهم
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب	بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد
آنجا در آن برزخ سرد در کوچه‌های غم و درد	غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو
بیا با گل لاله بیعت کنیم	که آلاله‌ها را حمایت کنیم

واج آرایی

واج آرایی یا نغمه‌ی حروف، آرایه‌ای است که در آن شاعر یا نویسنده تعمداً از یک واج بیش از حد معمول استفاده می‌کند. به طوری که تلفظ آن واج، نسبت به سایر صداها، محسوس‌تر می‌باشد.

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
بر او راست خم کرد و چپ کرد راست
شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی
من خاک کف پای سگ کوی تو هستم
دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود
خروش از خم چرخ چاپی بخواست
غنیمت است چنین شب که دوستان بینی
کو آن که کف پای سگ کوی تو باشد
همان‌طور که ملاحظه می‌شود واج آرایی ممکن است تکرار یک حرف نباشد و تکرار یک حرکت (مصوت کوتاه) باشد. زیرا صداها نیز واج محسوب می‌شوند.

بیشتر بدانیم!

توجه: تکرار یک واج، دلیخواهی، شانس، اتفاقی یا بدون گزینش نیست. در واقع شاعر تعمداً صدایی را تکرار می‌کند که در معنا به آن نیاز دارد. در ابیات زیر شاعر به صدای خُرد شدن برگ‌های پاییزی در زیر پا نیاز دارد، بنابراین واج‌های «خ - ز» تکرار می‌شوند.

خیزید و خُز آید که هنگام خُزان است
آن برگ رُزان بین که بر آن شاخ رُزان است
یا در بیت زیر شاعر قصد ارائه صدای لبخند را دارد. لذا از واج «خ» بیشتر استفاده کرده است. آن گونه که ما نیز هنگام چت-کردن برای خنده می‌نویسیم: خخخخخ.
لبخند تو خلاصه‌ی خوبی‌هاست
نُختی بخند، خنده‌ی گل زیباست

تکرار (واژه آرایی)

هر گاه یک کلمه، دو یا چند بار تکرار شود. تکرار یک کلمه را زمانی آرایه تکرار در نظر می‌گیریم که معنای آن در هر دو مورد یکسان باشد. (اگر واژه‌ای در دو معنای متفاوت تکرار شود «جناس همسان یا تام» می‌شود و تکرار نیست.

گر برود جان ما در طلب وصل دوست
حیف نباشد که دوست، دوست‌تر از جان ماست

توجه: ممکن است در تکرار یک واژه، به آن، ضمیر یا نشانه جمع و... بچسبد، این دو واژه، باز هم آرایه تکرار دارند.

چون بسی ابلیس آدم‌روی هست
از چهای گل، با گلان آمیختی؟
پس به هر دستی نشاید داد دست
تو مگر از شیشه روغن ریختی؟
از دوست به یادگار دردی دارم
آن درد به صد هزار درمان ندهم

توجه: دقت شود واژگانی که از تکرار یک تکواژ ساخته می‌شوند، مانند «پرس‌پرسان، گاه‌گاه، تندتند و...»، و واژگانی که در ساختمان آن‌ها یک تکواژ تکرار شده است، مانند «مالامال، لبالب، دمدام و...»، اگر در بیتی بیایند، آرایه تکرار نداریم. زیرا هنوز یک واژه، دو بار تکرار نشده است.

دریغ می‌کنی از من نگاه را حتی
خروشان و جوشان به کردار موج
سینه، مالامال درد است ای دریغا مرهمی
بزد بر کمر بند گرد آفرید
و نیز زمزمه‌ی گاه‌گاه را حتی
فراز آمدند از کران فوج فوج
دل ز تنهایی به جان آمد، خدا را همدمی
زره بر برش، یک به یک، بردرید

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی واج‌آرایی یا واژه‌آرایی (تکرار) وجود دارد؟ به طور دقیق مشخص کنید.

بنای عمر تو چون برکشید سر به فلک	بنای عمر عدوی تو بر زمین افتاد
زان نمکدان لب شیرین شورانگیز تو	دانه‌ی خال سیه بر قرص سیمین بسته‌اند
چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم	باده از خون رزان است، نه از خون شماس
روی جانان طلبی آینه را قابل باش	ور نه هرگز گل و نسرين ندمد ز آهن و روی
زین بی‌خردان سفله بستان	دادِ دلِ مردمِ خردمند
آن ابر دُرّ بار ز دریا که برآید	پر کرده ز دُرّ و درم و دانه، دهان را

سجع

یکسانی دو واژه در وزن یا حرف روی یا هر دو. (حرف روی؛ حرف پایانی و اصلی یک کلمه است بدون الحاقیات. مثلاً روی در «دستم»، «ت» و در «بهاران»، «ر» و در «پرورده‌ام»، «د» می‌باشد.)

با توجه به تعریف فوق سه نوع سجع وجود دارد: مطرّف، متوازن، متوازی.

۱- سجع مطرّف: هرگاه پایان دو کلمه یکسان و وزن آن‌ها متفاوت باشد.

به نام آن خدایی که نام او راحت روح است و پیغام او در وقت صبح، مومنان را صبح است. پادشاهی او راست زیبنده، خدایی او راست درخورنده.

هر نفسی که فرو می‌رود مُمدّ حیات است و چون برمی‌آید مفرّج ذات.

۲- سجع متوازن: هرگاه وزن عروضی یا وزن هجایی دو کلمه یکسان و پایان آن‌ها متفاوت باشد.

پشت و پناه سپاه من بود، در دیده‌ی دشمنان خار و بر روی دوستان خال.

فلان را کرم بی‌شمار است و هنر بی‌حساب. دارای عزمی است متین و طبعی کریم.

نکته: در سجع متوازن منظور از هم‌وزنی، وزن عروضی و هجایی است نه وزن عربی. در وزن عروضی دو کلمه «سینا و عادل» هم‌وزن هستند و سجع می‌سازند، در حالیکه هم‌وزن عربی نیستند و «عادل» فقط با کلماتی هم‌وزن می‌باشد که بر وزن «فاعل» باشند، مثل: ناصر، نادر و ...

مسلم است کلماتی که هم‌وزن عربی هستند، نسبت به کلماتی که فقط هم‌وزن عروضی هستند، سجع زیباتری دارند و هم‌وزنی عربی از هم‌وزنی عروضی آهنگین‌تر است

۳- سجع متوازی: هرگاه دو کلمه هم در حروف پایانی و هم در وزن یکسان باشند. در واقع سجع متوازی، جمع دو سجع مطرّف و متوازن است.

مَنْتِ خدای را عزوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

بزرگان گفته‌اند: دولت، نه به کوشیدن است؛ چاره کم جوشیدن است.

جوانمرد که بخورد و بدهد، پسه از عابد که روزه دارد و بنهد.

نکته‌ی بسیار مهم: معمولاً هر کدام از دو رکن و پایه سجع در پایان یک جمله می‌آید. لذا برای ایجاد سجع وجود ۲ جمله الزامی است. مثلاً در عبارت «کمال و جمال او را نهایت نیست»، دو واژه «کمال و جمال» سجع ندارند. زیرا در یک جمله آمده‌اند.

بیشتر بدانیم!

توجه: باید کلمات را با تلفّظ اصلی و گذشته‌شان بخوانیم تا به سجع موجود در آن دست بیابیم. مثلاً در متن زیر تلفّظ «نخورد»، «نخرد» می‌باشد. «فی‌الجمله نماند از معاصی منکری که نکرد و مُسکری که نخورد».

توجه: سجع، بیشتر در نثر به کار می‌رود اما در شعر نیز کاربرد دارد و معمولاً در وسط و پایان مصراع‌ها و می‌آید.

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن	من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او، دیوانه و رنجور از او	گویی که نیشی دور از او، در استخوانم می‌رود

- تمرین ۱** در کدام عبارات آرایه‌ی سجع وجود دارد؟ واژگان آفریننده سجع و نوع سجع را به طور دقیق مشخص کنید.
- ۱- جوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است و غبار اگر به فلک رسد، همان خسیس.
 - ۲- پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.
 - ۳- شجاعت و درایت شاهزادگان موجب اطمینان خاطر شاه و خانواده اوست.
 - ۴- دوستی را که به یک عمر فراچنگ آرند، نشاید که به یک دم بیازارند.
 - ۵- از تن بی‌دل طاعت نیاید و پوست بی‌مغز را بضاعت نشاید.
 - ۶- پنجه با شیر زدن و مشت با شمشیر، کار خردمندان نیست.
 - ۷- نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست.

جناس و انواع آن

جناس به معنی **هم‌جنسی** است و این هم‌جنسی در لفظ است نه در معنا. جناس یعنی دو کلمه‌ای که یا از یک جنس هستند مثل «دید و دیده» یا آن‌قدر شبیه به هم هستند که فکر می‌کنیم از یک جنس هستند، مانند «یاد و یار». جناس در واقع همسان‌بودن دو کلمه است که فقط در یک صامت یا مصوّت اختلاف دارند. حتی گاه دو کلمه در تلفّظ یکسانند و فقط معنای متفاوتی دارند. **جناس در نگاه کلی دو دسته است. ۱: جناس همسان (تام) ۲: جناس غیرهمسان (ناقص)**

۱- جناس همسان (تام): جناسی است که دو کلمه در خوانش و نوشتار دقیقاً یکسانند و فقط در معنا تفاوت دارند.

عشق شوری در نهاد ما نهاد جان ما در بوته‌ی سودا نهاد

نهاد: ۱- ضمیر و درون و باطن ۲- قرار داد (فعل)

توجه: واژگان **ایهام‌ساز** که در مبحث ایهام آمده‌اند، اگر در متنی ۲ بار به کار روند، ممکن است آرایه **تکرار** یا **جناس تام** بسازند.

بیا و برگ سفر ساز و زادِ ره بگیر هر که عاقبت برود، هر که او ز مادر زاد

زاد: ۱- توشه و آذوقه ۲- به دنیا آمد (فعل)

۲- جناس غیر همسان (ناقص): سه نوع است: **الف) جناس ناقص اختلافی ب) جناس ناقص حرکتی ج) جناس ناقص افزایشی**

الف) جناس ناقص اختلافی: جناسی است که دو کلمه فقط در یک حرف با هم اختلاف دارند. (این حرف متفاوت می‌تواند در ابتدا، وسط یا آخر باشد!)

بزد نیزه‌ی او به دو نیم کرد نشست از بر اسپ و برخاست **گرد**

چوک ز شاخ درخت، خویشتن **آویخته** زاغ سیه بر دو بال، غالیه **آمیخته**

به **یاد** **یار** و دیار آن چنان بگیریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم

ب) جناس ناقص حرکتی: جناسی است که دو کلمه فقط در یک حرکت یا مصوّت کوتاه اختلاف داشته باشند.

ای **مهر** تو در دل‌ها، وی **مهر** تو بر لب‌ها وی شور تو در سر‌ها، وی **سِر** تو در جان‌ها

باید به مژگان **رُفت** گرد از طور سینین باید به سینه **رُفت** زین جا تا فلسطین

ج) جناس ناقص افزایشی: جناسی است که یک واژه نسبت به دیگری فقط یک حرف اضافه‌تر دارد. (این یک حرف می‌تواند در ابتدا، وسط یا آخر باشد)

به یاد **یار** و **دیار** آن چنان بگیریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم

سرو **چمان** من چرا میل **چمن** نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند

کار دلم به جان رسد، **کار**د به استخوان رسد ناله کنم بگویدم، دم مزن و بیان مکن

نکته: در کنکور عمومی نوع جناس‌ها مهم نیست مگر این که نوع آن را خواسته باشند. مثلاً گفته باشند در کدام گزینه جناس تام وجود دارد. که باید دقیقاً جناس تام را پیدا کنیم. اما اگر گفته بودند جناس، هر کدام را می‌توانیم لحاظ کنیم.

نکته: جفت کلماتی مانند «شاه و شه»، «راه و ره»، «گاه و گه» و ... جناس نمی‌سازند. در واقع اینگونه موارد اختلافی است ولی برای ما نظر طراحان کنکور مهم است.

نکته: جناس تام را با آرایه‌ی تکرار اشتباه نگیریم. دو کلمه که معنا و تلفظ و نوشتار یکسان دارند، فقط آرایه‌ی تکرار دارند و جناس ندارند اما اگر معنا متفاوت و تلفظ و نوشتار یکسان بود، جناس تام داریم و تکرار نداریم.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی جناس وجود دارد؟ واژگان جناس را مشخص کنید و نوع آن را بنویسید.

بلبکان با نشاط، قُمَریکان با خروش	در دهن لاله، مُشک، در دهن نَحْل، نوش
گر تیغ برکشد که محبّان همی‌زنم	اوّل کسی که لاف محبّت زند منم
این یکی اندر جهان خسروی کرده وطن	و آن دگر بر آسمان سروری کرده مقرر
مهر خوبان دل و دین از همه بی‌پروا برد	رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد
خواجو از عشق تو چون از سر هستی بگذشت	به وفات آمد و بر خاک درت یافت وفات
موی و رویت روز و شب در چشم ماست	زانکه گه تاریک و گاهی روشن است
شب هجر است و دارم بر فلک دست دعا اما	به غیر از مرگ، حیرانم چه خواهم از خدا امشب
به بوی زلف تو دادم دل شکسته به باد	بیا که جان عزیزم فدای بوی تو باد
ای دیر به دست آمده بس زود برفتی	آتش زدی اندر من و چون دود برفتی
زهر به پیش او ببر تا کُندش به از شکر	قهر به پیش او بنه تا کُندش همه رضا
تا جان بُود از مهر رخس برنکنم دل	گر میر نهد بندم و گر پیر دهد پند
برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم	حیف از آن عمر که در پای تو من سر کردم

حس آمیزی

همان‌طور که از نام آن برمی‌آید آمیختن دو حس از حواس پنجگانه (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی، لامسه) با یکدیگر را حس آمیزی می‌گویند.

با باد بوده هم‌ره، بوی تو در سحرگه
گل‌ها شنیده بویت، خود را به باد داده
مسلم است که رایحه مربوط به حس بویایی است، ولی شاعر می‌گوید: گل‌ها بوی تو را شنیده‌اند و...
گر چه جز تلخی ایام ندید هر چه خواهی سخنش شیرین است
در بیت فوق سه حس آمیزی وجود دارد: تلخی ایام، تلخی را دیدن و سخن‌های شیرین.
گر تو شیرین شکرلب به شکر خنده در آیی به شکر خنده‌ی شیرین دل خلقی برابایی
خنده یا قابل دیدن است یا شنیدن صدای آن، اما بیت فوق به طعم آن اشاره دارد.
نمونه‌های دیگر:

چنان بر صورت شیرین این دیوانه مفتونم	که در خاطر نمی‌گنجد خیال ملک پرویزم
به ترانه‌های شیرین، به بهانه‌های رنگین	بکشید سوی خانه، مه خوب خوش‌لقا را
جان از سکوت سرد شب دلگیر می‌شد	دل در رکاب آرزوها پیر می‌شد

توجه: حس آمیزی‌ای که یکی از حس‌ها، لامسه (خشک، سرد، زیر، سفت، لطیف و ...) باشد، دیریاب‌تر و دیرفهم‌تر است. با من به سلام خشک، ای دوست زبان ترکن تا از مژه هر ساعت، لعلِ تروت افشانم

نکته: توجه داشته باشید، آمدن کلماتی مانند: دیدن، شنیدن، بوییدن، نگاه کردن و انواع رنگ یا مزه و ... که مربوط به حواس پنجگانه می‌باشند، لزوماً حس آمیزی نمی‌سازند. بلکه **آمیختگی دو حس** ناهمگون را **حس آمیزی** می‌گوییم. مثلاً صفتی ناهمگون برای موصوف (**جیغ بنفش**) یا مضاف‌الیهی نامتعارف (**گرمای سخن**). در دو بیت زیر با وجود آمدن واژه‌هایی مانند «بینم و بشنوم»، ابیات فاقد حس آمیزی هستند.

تا رفتنش بینم و گفتنش بشنوم از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
می‌داشت پدر به سوی او گوش این قصه شنید و گشت خاموش

توجه: توجه داشته باشید در ترکیباتی مانند: «**رنگ عشق، اندیشه‌ی نرم، بوی محبت، تنهایی تلخ، ایمان روشن، ترس سرد**» و مواردی از این دست، در واقع ۲ حس با هم ترکیب نشده‌اند، ولی با توجه به اینکه یک حس، در جایگاه نامناسب آمده است، این گونه ترکیب‌ها را نیز حس آمیزی می‌گیریم. در این ترکیبات یکی از دو واژه اصلاً مربوط به هیچ یک از حواس پنجگانه نیست و قاعداً دو حس ترکیب نشده‌اند بلکه یک **حس**، با یک واژه **انتزاعی و ذهنی** ترکیب شده است.

توجه: نوع دیگری از حس آمیزی زمانی است که به جای حس، از واژه‌ای استفاده می‌شود که حس دارد: **نمک نگاه، قند وصال**

توجه: حس آمیزی گاه در یک **واژه‌ی مرکب** ایجاد می‌شود. در بیت زیر واژه مرکب «شیرین‌کار» حس آمیزی دارد.
تو خود چه لعبتی ای شهسوار **شیرین‌کار** که در برابر چشمی و غایب از نظری

نکته: همچنین مجدد این نکته اعلام می‌شود؛ «**وجود یک آرایه، منافی وجود آرایه دیگر نیست**». مثلاً واژه «شیرین‌سخن» **کنایه** از «خوش‌سخن است» و **حس آمیزی** هم دارد.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات، آرایه‌ی حس آمیزی وجود دارد؟ حس آمیزی به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

تا تو را آن بو کشد سوی جنان	بوی گل باشد دلیل گلبان
صد میکده خون بیش کشیده است دل من	تا کار به رنگینی گفتار کشیده است
کس ندیده است آدمی‌زاد از تو شیرین‌تر سخن	شکر از پستان مادر خورده‌ای یا شیر را
نصیحت می‌کنندم سردگویان	که برگرد از غمش بی روی زردی
چنین که از همه سو دام راه می‌بینم	به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس	زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است
سپهد به گفتار او بنگرید	شگفت آمدش کآن سخن‌ها شنید
شمس تبریز در آن صبح که تو درتابی	روز روشن شود از روی چو ماهت شب تار
دید کز آن دل آغشته به خون	آید آهسته برون این آهنگ
آخر این ناله‌ی سوزنده اثرها دارد	شب تاریک فروزنده اثرها دارد
از این شعر تر شیرین ز شاهنش عجب دارم	که سر تا پای حافظ را چرا از زر نمی‌گیرد

پارادوکس

پارادوکس ضد و نقیض گویی است. یعنی عبارت به گونه‌ای باشد که قسمتی از کلام، متناقض و ضدّ قسمت دیگری از کلام باشد. یا دو ویژگی متضاد، در یک مفهوم جمع شود. در مصراع دوم بیت زیر «آن بینی» متناقض «آن چه نادیدنی است» می‌باشد. یا «بسیار نقش» متناقض «ساده» است.

چشم دل باز کن که جان بینی
چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش
آن چه نادیدنی است، آن بینی
زین معماً هیچ دانا در جهان آگاه نیست
متناقض نما به سه صورت می‌آید: ۱- پارادوکس در جمله ۲- پارادوکس در ترکیب ۳- پارادوکس در واژه

۱- پارادوکس در جمله: خود به دو صورت می‌آید: ۱- یک جمله‌ای ۲- دو جمله‌ای

الف) یک جمله‌ای

هر گاه قسمتی از یک جمله، قسمت دیگر را نقض کند یا ضدّ قسمت دیگر باشد.

گر تو خواهی تا شوی مرد ای پسر
به پاس یک دل ابری دو چشم بارانی
هیچ درمان نیست چون درد ای پسر
پر است خلوتم از یک حضور نورانی

ب) دو جمله‌ای

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نروزی
باد معمولاً و قاعدتاً چراغ را خاموش می‌کند. حال آن‌که حافظ می‌گوید: اگر از این باد کمک بگیری، چراغ را روشن تر می‌کنی.

کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد
کسی که وسعت او در جهان نمی‌گنجد، چگونه در خانه‌ای جای می‌گیرد؟
به خانه‌ی دل من آمده است مهمانی

۲- پارادوکس ترکیب

پارادوکس اکثراً به صورت ترکیب وصفی «شب آفتابی» یا ترکیب اضافی «صدای سکوت» در شعر و نثر به کار می‌رود و آن آوردن دو کلمه متضاد به صورت «ترکیب اضافه شده» است.

حاصل ذوق و هنر، خون جگر بود مرا
گوش مروتی کو کز ما نظر نپوشد؟
این هم از بی‌هنری‌های هنر بود مرا
دست غریق یعنی فریاد بی‌صدایم
چنین نقل دارم ز مردان راه
فقیران منعم، گدایان شاه

توجه: دو کلمه متضاد اگر به هم اضافه شده باشند و به صورت «..... + — ی ای +» آمده باشند، متناقض نما می‌سازند ولی اگر جدا از هم باشند یا معطوف باشند معمولاً آرایه تضاد می‌سازد.

روزها کار من این است و همه شب سخنم
این چه نادیده خریدار تو باشد، زهرا
که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
روز و شب در غم تو، ناله که عبّاس کند

نکته بسیار مهم: در نکته بالا باید دقت داشته باشیم که پارادوکس گاه جمع کردن دو ویژگی متضاد در یک چیز است.

به یاد کاکل پُرتاب و زلف پُرچینش
با من آمیزش او الفت موج است و کنار
دل من است که هم جمع و هم پریشان است
دم به دم با من و پیوسته گریزان از من
مثال عشق پیدایی و پنهان
ندیدم همچو تو پیدا نهانی

نکته: در پارادوکس ترکیب، ممکن است بین دو کلمه متضاد، کلمه‌ی دیگری آمده باشد. در بیت زیر پارادوکس «رونق کسادی» است.

ما هیچ‌متاعان خجل از قدر رواجیم
در کشور ما رونق بازار کسادی است

۳- پارادوکس در واژه: پارادوکس ممکن است در یک واژه مرکب باشد. مانند: خراب‌آباد، عریان‌پوش

بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
مگر رسیم به گنجی در این خراب‌آباد
آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

بیشتر بدانیم!

نکته مهم: یکی از نکات قابل توجه در پارادوکس این است که پارادوکس‌ها به دلیل غیر باور بودن معمولاً با اشاره‌ای ظریف از سمت شاعر همراه هستند. چنانکه در ۳ مثال زیر مشاهده می‌کنید، خود شاعر بر غیر معمول بودن سخنان اذعان دارد.

این نکته عجب شنو از بخت واژگون
ما را بکشت یار به انفاس عیسوی
با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست
از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

نکته بسیار مهم: بعضی عبارات نیز ظاهراً پارادوکس دارند اما با کمی دقت درمی‌یابیم که پارادوکس ندارند. مانند این مصراع از مهدی اخوان ثالث در مورد رستم: «این برایش سخت آسان بود»

اکنون می‌گوییم چرا این مصراع پارادوکس ندارد. دقت داشته باشید، «سخت» در اینجا قید است و معنای «بسیار» می‌دهد. در نتیجه مفهوم عبارت فوق می‌شود: «این برایش بسیار آسان بود.» و این جمله اصلاً پارادوکس ندارد. ما نیز در گفتار امروزی و عادی و معیار، از جملاتی اینگونه استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: **سخت ورزش کردم** (یعنی خیلی ورزش کردم). **بد گشتم** (یعنی خیلی گرسنه‌ام) یا مثلاً می‌گوییم: **بد درس خوندم** (یعنی خیلی درس خوندم)

توجه: این مبحث را حتماً با مبحث «تضاد» مطالعه کنید. چرا که ممکن است تضاد را اشتباهی «پارادوکس» در نظر بگیرید. پس تضاد را هم خوب یاد بگیرید تا این دو را با هم اشتباه نگیرید.

تضاد

آوردن دو واژه متضاد در یک بیت یا یک عبارت را تضاد می‌گویند.

ز روی دوست، دل دشمنان چه دریابد	چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
نه شاخ خشک گردد روز سرما	نه برگش زرد گردد روز گرما
خانه‌ی دل ما را از گرم عمارت کن	پیش از آن‌که این خانه رو نهد به ویرانی
به عمری یک نفس با ما چو بنشینند، برخیزند	نهال شوق در خاطر چو برخیزند، بنشانند
این‌که گاهی می‌زدم بر آب و آتش خویش را	روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

توجه: آرایه تضاد ممکن است در یک فعل و حالت منفی آن رخ دهد.

از وجود قدری نام و نشان هست که هست
ور نه از ضعف در آن‌جا اثری نیست که نیست

توجه: تضاد بین دو واژه ممکن است محسوس و آشکار نباشد.

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
ای برادر سیرت زیبا بیار

بیشتر بدانیم!

سوال: آیا هر پارادوکسی، تضاد هم دارد؟ خیر. بسیاری از پارادوکس‌ها می‌توانند تضاد هم باشند. مانند: «ز بندگی شما صد هزارم آزادی است، عاقل جاهل، مست هشیار، کافر مومن و ...»، ولی ممکن است کلمات سازنده پارادوکس، با هم در تضاد نباشند. مانند: «فقیرانِ منعم، شبِ آفتابی، آتشِ سرد و ...». توجه شود که «فقیر» با «منعم» در تضاد نیست و با وجود داشتن پارادوکس، تضاد ندارد!

ممکن است دبیر ارجمندی بگوید تضاد مفهومی ایجاد کرده است. بله و این تضاد مفهومی را پارادوکس است نه تضاد! درواقع هرگاه دو کلمه‌ی متضاد به هم اضافه شوند، آن ترکیب هم تضاد دارد و هم پارادوکس. (رجوع شود به آرایه پارادوکس)

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار
کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

«دولت» به معنی «سعادت و خوشبختی» و «فقر» به معنی «بدبختی» است. اگر این دو جدا از هم بیایند، بیت یا عبارت، فقط تضاد دارد، اما اضافه‌شدن آن‌ها هم تضاد می‌سازد و هم پارادوکس.

توجه: در مراعات نظیری که دو واژه، متضاد هم باشند، آن‌ها را «تضاد» می‌گیریم نه «مراعات نظیر». (مانند «سفید و سیاه» که در اصل مراعات نظیر هستند، چون زیر مجموعه یک چیز، یعنی «رنگ» هستند).

توجه: این مبحث را حتماً با مبحث «پارادوکس» مطالعه کنید. چرا که ممکن است پارادوکس را اشتباهی «تضاد» در نظر بگیرید. پس پارادوکس را هم خوب یاد بگیرید تا این دو را با هم اشتباه نگیرید.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی پارادوکس (متناقض نما) یا تضاد وجود دارد؟ پارادوکس یا تضاد به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست	باز به یک جرعه می‌عقل و فرزانه شد
گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت	قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد
حلقه‌ی دام نجات است خم طره‌ی دوست	وای بر حالت مرغی که در این دام نبود
دست شستن ز بقا آب حیات است تو را	خط کشیدن به جهان خط نجات است تو را
داد آگهی ز خاصیت آب زندگی	زهری که ریخت عشق تو در انگبین مرا
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند
آزاد بنده‌ای که بود در رکاب تو	خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی
مهی که راز من از پرده آشکارا کرد	هنوز صورت او زیر پرده پنهان است
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت	و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
عجب مدار که در عین درد خاموشم	که درد یار پریچهره، عین درمان است

حسن تعلیل

حُسن تعلیل به معنای زیبایی علت و آوردن دلیلی غیر واقعی و ادبی است. و آن هنگامی است که شاعر یا نویسنده برای یک موضوع، دلیلی غیرمنطقی و خیال‌انگیز بیاورد.

به این داستان تخیلی توجه کنید: سعدی در محفلی از زیبارویان تعریف می‌کرده و حُسن آن‌ها را می‌گفته و بنا به دلایلی از معشوقش تعریف نکرده. بعد از آن، معشوق سعدی از سعدی، گله و شکایت کرده است که چرا وقتی از خوبرویان تعریف می‌کرده، از او چیزی نگفته است؟ سعدی هم متوجه شده اشتباه بزرگی کرده است، لذا با بیت زیر قضیه را **ماست مالی و توجیه** کرده است!

نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم همه بر سر زبانند و تو در میان جانی
بیت فوق حُسن تعلیل دارد. زیرا دلیل واقعی آن چیزی نیست که شاعر گفته است.
شاعر در بیت زیر علت باریدن باران را، **بدعهدی روزگار** می‌داند.

رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
نکته: با توجه به این که حُسن تعلیل، معمولاً با آوردن علت همراه است، بهتر است **حروف تعلیل و سبب و علت** را بشناسیم.
معمولاً ابیاتی که این حروف را داشته باشند، حُسن تعلیل نیز دارند. «که، از، ز، از آن، زان، تا، چون و ...» اگر به معنای «به این دلیل که، زیرا که، چون که، به خاطر این که ...» باشند، معمولاً حسن تعلیل می‌سازند. واژگان «علت»، «سبب» و «دلیل» نیز همین‌طورند و اگر در بیتی بیابند، به احتمال زیاد حُسن تعلیل خواهند ساخت.

پسته دهان‌بسته **زان** بود که ندارد خوبی و شیرینی دهان که تو داری
پسته «به این دلیل» دهان‌بسته است که مانند تو خوب و شیرین‌زبان نیست.

از آن مرد دانا دهان دوخته است که بیند که شمع از زبان سوخته است
مرد دانا «به این سبب» ساکت است و دهانش را بسته است که می‌بیند شمع، به سبب بازشدن دهانش و سوختن زبانش (فتیله‌اش) می‌سوزد.

تا چشم تو ریخت خون عشاق زلف تو گرفت رنگ ماتم
 «به این دلیل» است زلف تو سیاه است که در ماتم کشته شدگان چشم تو نشسته است.
 خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده **که** اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را
 پیران «به آن سبب» خمیده قامت گشته‌اند که در خاک در جست‌وجوی جوانی هستند.
 عجب نیست بر خاک اگر گل شکفت **که** چندین گل‌اندام در خاک خفت
 «به این دلیل که» انسان‌های گل‌اندام در خاک دفن شده‌اند، از خاک گل می‌روید.

چند بیت دیگر:

در هر طرف ز خیل حوادث کمین‌گهی است
 ماه از اثر مهر رخت یافت نشانی
 من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس
 گر شاهدان نه دُئی و دین می‌برند و عقل
 بید مجنون در تمام عمر **سر بالا نکرد**
زان رو عنان‌گسسته دواند سوار عمر
زان روی جهانی به جمالش نگران است
 زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است!
 پس زاهدان **برای چه** خلوت گزیده‌اند؟!
 حاصل بی‌حاصلی نبود به جز **شرمندگی**

بیشتر بدانیم!

توجه: گاه حسن تعلیل پاسخ خیال‌انگیز به یک سؤال است. (سؤال و تعجب)
 خاک بغداد به مرگ خلفا می‌گردد
 گفتم این سلسله‌ی زلف بُتان از پی چیست؟
 ورنه این شط روان چیست که در بغداد است؟
 گفت حافظ گله‌ای از دل شیدا می‌کرد

توجه: حسن تعلیل گاه در ۲ بیت موقوف المعانی شکل می‌گیرد.
 من موی خویش را نه از آن می‌کنم سیاه
 چون جامه‌ها به وقت مصیبت سیه کنند
 تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
 من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

توجه: حُسن تعلیل به معنای زیابودن علت است. پس هر علتی نمی‌تواند حُسن تعلیل باشد. مثلاً در بیت زیر علت کاری بیان شده، ولی چون علت زیبا و ادبی نیست و دلیل آورده‌شده منطقی است، حُسن تعلیل ندارد.
 هدیه‌ها می‌داد هر درویش را **تا** بیابد نطق مرغ خویش را
توجه: حروف «که، از، چون و ...» ممکن است معنای تعلیل نداشته باشند.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات، آرایه‌ی حُسن تعلیل وجود دارد؟ حُسن تعلیل به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

روزها کار من این است و همه شب سخنم
 چشم‌پوشیدن به است از دیدن نادیدنی
 گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل
 از دلم افتاده اخگرش به گریبان
 ز کعبه داغ سیاهی چرا نمی‌افتد؟
 جنبش سرو تو پنداری کز باد هواست
 گل‌ها همه به هرزه گریبان دریده‌اند
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
 من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس
 که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
 زین سبب آینه گیرد از هوا زنگار را
 با یاد تو افتادم، از یاد برفت آن‌ها
 بی‌سبب آن زلف پیچ و تاب ندارد
 اگر نه سوخته‌ی عشق لاله‌رویان است
 نه که از ناله‌ی مرغان چمن در طرب است
 من حرفی از لب تو به گلشن نگفتم
 متحیرم چه نامم شه مُلک «لا فتی» را
 زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است

ایهام

هرگاه شاعر یا نویسنده یک واژه و یا عبارت را به گونه‌ای به کار ببرد که دو یا چند معنای قابل قبول از آن برداشت شود. توجه شود که در ایهام باید هر دو معنی قابل قبول باشند و هیچ کدام از دو معنی لطمه‌ای به معنای شعر وارد نکند.

ز گریه مردم چشمم نشسته بر خون است
ببین که در طلبت حال مردمان چون است؟
مردمان: ۱- انسان‌ها (ببین حال انسان‌ها برای رسیدن به تو چگونه است؟) ۲- مردمک‌ها (ببین حال مردمک‌هایم برای رسیدن به تو چگونه است؟)

بر بوی سر زلف تو چون عود بر آتش
می‌سوزم و می‌سازم و باد است به دستم
بوی: ۱- رایحه (با رایحه‌ی سر زلف تو... می‌سوزم) ۲- امید (بر امید سر زلف تو... می‌سوزم)

اگر دو چشم تو مست مدام خواهد بود
خروش و مستی ما بر دوام خواهد بود
مدام: ۱- پیوسته (اگر دو چشم تو، پیوسته مست خواهد بود...) ۲- شراب (اگر دو چشم تو، مست شراب خواهد بود...) خانه زندان است و تنهایی ضلال
هر که چون سعدی گلستانیش نیست
گلستان: ۱- هر که مانند سعدی گلستان و باغی ندارد ۲- هر که مانند سعدی اثری مثل گلستان ندارد

ای دمت عیسی، دم از دوری مزن
من غلام آن که دوراندیش نیست
دوراندیش: ۱- من کسی را دوست دارم که آگاه و آینده‌نگر نیست. ۲- من کسی را دوست دارم که به دوری فکر نمی‌کند. توجه: گاه ایهام بسیار هنرمندانه است و یک کلمه بیش از دو معنا می‌دهد.

امشب صدای تیشه از بیستون نیامد
شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد
خواب شیرین: ۱- خوابی خوش ۲- خواب شیرین را دیدن (نام معشوقه‌اش) ۳- خواب شیرین کنایه از مرگ!

توجه: گاه یک کلمه بسیار ساده می‌تواند ایهام داشته باشد. مانند واژه‌ی «نگران» یا عبارت «دور از تو»
مرغ دل باز هوادار کمان ابروی است
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
نگران: ۱- ناراحت ۲- نگاه‌کنان

چون جام شفق موج زند خون به دل من
با این همه دور از تو مرا چهره زردی است
دور از تو: ادور از وجود تو، در فراق تو ۲- دور از جان تو

توجه: مبحث «ایهام» را حتماً با مبحث «ایهام تناسب» مطالعه کنید. چرا که ممکن است آن‌ها را با هم اشتباه بگیرید.

ایهام تناسب

هرگاه شاعر واژه‌ای را به گونه‌ای به کار ببرد که یک معنای آن قابل قبول و معنای دیگر آن با کلمه یا کلماتی در بیت فقط ارتباط و تناسب معنایی داشته باشد. (امیدوارم بوی غذا به مشامش برسد).

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد؟
اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم
روی: ۱- چهره ۲- فلز روی ۳- بالای

مسلم است که منظور فقط معنای اول (چهره) است و معنای دوم فقط با کلماتی مثل مس و زر تناسب معنایی دارد.
چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب
مهرم به جان رسید و به عیوق برشدم
مهر دو معنا دارد: ۱- عشق ۲- خورشید. از این دو معنا فقط معنای اول در شعر قابل قبول است: «عشق من را به بلندی رساند» قابل قبول و «خورشید من را به بلندی رساند» غیرقابل قبول. اما معنای دوم با کلماتی مانند آفتاب و عیوق (که ستاره‌ای در بلندی‌هاست) تناسب معنایی دارد. این گونه ایهام را ایهام تناسب می‌گوییم.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد
ز آن زمان جز لطف و خوبی نیست در **تفسیر** ما

آیت: ۱- نشانه ۲- آیه (جزئی از قرآن). مسلّم است که فقط معنای اوّل آن به کار شعر می‌آید و معنای دوم آن با واژه تفسیر فقط تناسب معنایی دارد.

گر هزار است بلبل این باغ همه را نغمه و ترانه یکی است
هزار: ۱- عدد ۱۰۰۰- ۲- بلبل و عندلیب (پرنده‌ای خوش‌آوا). مسلّم است که فقط معنای اوّل آن به کار شعر می‌آید و معنای دوم آن با واژه‌ها «بلبل، نغمه و ترانه» فقط تناسب معنایی دارد.

چنان سایه گسترد بر عالمی که **زالی** نیندیشد از رستمی
زال: ۱- پیر و ناتوان ۲- پدر رستم

آن چنان امنیتی در جهان به وجود آورد که هیچ شخص ناتوانی از هیچ شخص نیرومندی - حتی رستم - نترسد.

نکته: بسیاری از اسامی در ابیات ایهام تناسب ایجاد می‌کنند. اسامی همچون: خسرو، شیرین، زال و ...

نکته: در دریافت آرایه ایهام، **اصلی‌ترین تبخّر، دانستن معنی کلمات** است. وقتی به معنی کلمات ایهام‌دار دقت کنید، متوجه می‌شوید چرا نمی‌توانستید سوالات ایهام و ایهام تناسب را درست جواب بدهید. چون بسیاری از این معانی را نمی‌دانید. و جالب اینجاست که همه‌ی این واژگان، به صورت ایهام یا ایهام تناسب، در امتحان نهایی یا کنکور آمده‌اند. پس به جزوه اصلی آرایه‌های ادبی مراجعه کنید و این واژگان را به خاطر بسپارید.

بیشتر بدانیم!

نکته مهم: بعضی از ایهام‌ها مربوط به اسم شاعر یا تخلص شعری آن‌هاست. شاعران مطرح در این زمینه را بشناسید.

عهد کردی که گشی فرصت خود را روزی **فرست** ار یافتی، آن **عهد** فراموش نکن
عهد: ۱- پیمان (اگر فرصت یافتی آن پیمان را فراموش نکن) **۲- روزگار** (اگر فرصت یافتی آن روزگار را فراموش نکن)
فرصت در این بیت تخلص شاعر است (فرصت شیرازی) و ایهام دارد. ۱- اگر **فرصت** (**زمان**) یافتی ۲- اگر **فرصت** (**شاعر**) را یافتی

واژگانی که قابلیت ایهام دارند، برای مبحث جناس تام نیز بسیار مهم هستند.

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی ایهام یا ایهام تناسب وجود دارد؟ نوع ایهام یا ایهام تناسب را به طور دقیق مشخص کنید.

به راستی که نه هم‌بازی تو بودم من به بوی زلف و رُخت می‌روند و می‌آیند نهان می‌گشت روی روشن روز ماه‌م این هفته برون رفت و به چشمم سالی است دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای چون بلبل دلسوخته را بال بکنند بیرون چگونه می‌رود از کین مهوشان چنان با باده‌ی عشق تو سرگرمم در این گلشن نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت	تو شوخ‌دیده مگس بین که می‌کند بازی صبا به غالیه‌سایی و گل به جلوه‌گری به زیر دامن شب در سیاهی حال هجران تو ندانی که چه مشکل حالی است فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد بر طرف چمن، باز به پرواز نیامد مهری که همچو روح فرو رفته در تنم که خار راه او در زیر پا ریحانه می‌آید چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
---	--

اغراق

اغراق در لغت به معنی سخت کشیدن کمان است و در اصطلاح بدیع، زیاده‌روی در توصیف است. چنان که از حد معمول بگذرد و برای شنونده شگفت‌انگیز و زیبا باشد.

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم دود از کفن برآید
خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت
فلک باخت از سهم آن جنگ رنگ بود سهمگین جنگ شیر و پلنگ

نکته: اغراق معمولاً در آثار حماسی دیده می‌شود، اما باید دقت داشت که آثار غنایی و عاشقانه و هر نوع ادبی دیگر نیز می‌تواند اغراق داشته باشد.

به یاد یار و دیار آن چنان بگیریم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم
بگذار تا بگیریم، چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
هیچ است آن دهان و نبینم از آن نشان موی است آن میان و ندانم که چیست آن

نکته: آمدن اعدادی مانند صد، هزار، هزاران و... معمولاً اغراق می‌سازد. (اما ممکن است تله‌ی کنکوری باشد).

اگر از سینه‌ی مور ضعیفی پرده برداری هزاران کوه غم بر دل از آن موی کمر دارد
دلیم گرفته از این روزها دلم تنگ است میان ما و رسیدن هزار فرسنگ است
دم تیغ بر گردنش چون رسید سر عمرو صد گام از تن پرید

بیشتر بدانیم!

توجه: یکی از ویژگی‌های آثار حماسی «خرق عادت» است که اغراق نمونه‌ای از آن است. لذا در بیشتر آثار حماسی، اغراق دیده می‌شود. به گونه‌ای که در تمام ابیات پیوسته زیر اغراق دیده می‌شود.

خروش سواران و اسپان ز دشت ز بهرام و کیوان، همی برگذشت
همه تیغ و ساعد ز خون بود لعل خروشان دل خاک در زیر نعل
نماند ایچ با روی خورشید، رنگ به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ
دلیری کجا نام او اشکبوس همی برخوردید بر سان کوس
بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

نکته بسیار مهم: اغراق فقط در تعریف بیش از حد از یک موضوع یا شخص نیست، بلکه تخریب بیش از حد نیز می‌تواند حاوی اغراق باشد. چنانکه بگوییم فلانی از مورچه هم ضعیف‌تر است!!!

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی اغراق وجود دارد؟ اغراق به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

بعد از هزار سال به بام زحل رسد گر پاسبان ز بام تو سنگی رها کند
هستند بی‌قرار چو زلف تو عالمی تا دیده دید در خم زلفت قرار حسن
لباس عافیتی هست گر در این عالم که دست خلق از آن کوتاه است، عربانی است
شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز سر کاین سر پر هوس شود، خاک در سرای تو
با صدهزار زخم زبان زنده‌ام هنوز گردون گمان نداشت به این سخت‌جانی‌ام
ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر من کی رسم به وصل تو کز ذره کمتر؟
گر همین سوز رود با من مسکین در گور خاک اگر باز کنی سوخته یابی کفنم
هنر بیار و زبان‌آوری مکن سعدی چه حاجت است که گوید شکر، که شیرینم!
از آب دیده صد ره، طوفان نوح دیدم وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل

تلمیح

تلمیح در لغت به معنای «اشاره کردن به گوشه چشم» است و در اصطلاح ادبی اشاره کردن به آیات، احادیث، داستان‌های عاشقانه و تاریخی، مَثَل و... است.

غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت فرهاد
نظر کردن به درویشان مَنافی بزرگی نیست
از آب دیده صد ره، طوفان نوح دیدم
نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
طالب لعل توأم کان که به ظلمات افتاد
توجه: اصل تلمیح، اشاره کردن است اما گاه ترجمه کامل را می‌آورند.

چنین گفت پیغمبر راست‌گوی ز گهواره تا گور دانش بجوی

توجه: القاب مربوط به پیامبران را سعی کنید بدانید: خلیل (ابراهیم)، کلیم (موسی)، احمد (حضرت محمد) و ...

تضمین

آوردن بخش کاملی از آیه، حدیث و یا مصراع، بیت یا قسمتی از شعر و نثر شاعر یا نویسنده‌ی دیگر در اثر خود را تضمین می‌گویند. معمولاً و قاعدتاً عبارت تضمین‌شده را باید داخل گیومه « » بیاورند. ولی در کنکور نمی‌آورند؛ چون تضمین مشخص می‌شود. قسمت آخر شعر زیر، از مولاناست که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خود آورده است.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتی،

«رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن»

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

مصراع اول بیت زیر نیز از سعدی است که دکتر شفیعی کدکنی در شعر خود آورده است.

«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی» تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن

نکته: گاه شاعر یا نویسنده پیش از آوردن بیت یا متن تضمینی، به نام شاعر یا نویسنده اشاره می‌کند. مانند تضمین بیت دوم از شعر حافظ، که شهریار در بیت اول به اسم حافظ (لسان الغیب) اشاره کرده است.

چه زخم چو نای هر دم، ز نوای شوق او دم که «لسان غیب» خوش‌تر، بنوازد این نوا را

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را»

حافظ پیش از تضمین از شعرهای کمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی به اسم آن اشاره کرده است.

گر باورت نمی‌شود از بنده این حدیث از گفته‌ی «کمال» دلیلی بیاورم

«گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟»

سعدی نیز پیش از تضمین از شعر فردوسی به اسم آن اشاره کرده است.

چنین گفت «فردوسی» پاکزاد - که رحمت بر آن تربت پاک باد -

«میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است»

توجه: تضمین در نثر نیز نمونه‌های بسیار دارد. در داستان «خسرو» در درس شانزدهم کتاب فارسی دهم، بسیار از این آرایه استفاده شده است.

با صدایی که به قول معروف، از ته چاه درمی‌آمد، با زهرخندی گفت: داد زن: «من گوش استماع ندارم، لَمَنْ تَقُول».

همه می‌شناختند و می‌ستودند و تکریمش می‌کردند. ولی چه سود که «حسودان تنگ‌نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهُو و لَجِب کشیدند. ... این شکست او را به منجلاب فساد کشید «فی‌الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد». تریاکی و شیرهای شد و کارش به ولگردی کشید.

توجه: آوردن کلّ آیه یا حدیث «تضمین» می‌باشد و «تلمیح» نیست.

بهر این فرمود رحمان ای پسر
«کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» ای پسر
درویش بی‌معرفت نیارآمد تا فقرش به کفر انجامد؛ «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ یَكُونَ كُفْرًا»
توجه: آمدن یک اصطلاح یا اسم عربی مانند «عزّ و جلّ»، «اولی‌الالباب» یا «عَمَّ نَوَالَهُ» و ... تضمین نمی‌سازد.
تمرین ۱ تلمیح یا تضمین به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

هرگز به لب چشمه‌ی حیوان نرسیدیم حال دل مجنون پراکنده‌ی ما چیست؟ گم کرده همچو آدم و حوا بهشت خویش شیوه‌ی جنّات تجری تحت الانهار داشت که بار عشق تو پشت فلک دوتا بکند کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی گریان به تازیانه‌ی افراسیاب شد بعد از تو روا باشد، نقض همه پیمان‌ها نژند آن دل که او خواهد نژندش نتوان شبّه تو گفتن که تو در وهم نیایی	در تیرگی هجر بمردیم و ز لعلش در سلسله‌ی زلف سراسیمه‌ی لیلی سرگشته در کشاکش طوفان روزگار چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری‌سرشت چگونه دعوی عشقت کنم به یکتایی خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم این مه که چون منیزه سر چاه می‌نشست تا عهد تو در بستم، عهد همه بشکستم بلند آن سر که او خواهد بلندش نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
---	---

مراعات نظیر (تناسب)

آوردن دو یا چند واژه که با یکدیگر **تناسب و رابطه‌ای غیر از تضاد** داشته باشند، **مراعات نظیر** می‌باشد. مراعات نظیر اگر در دو واژه باشد معمولاً آن را **تناسب** می‌گویند، اما در کنکور **تناسب و مراعات نظیر** را یکسان در نظر می‌گیرند.

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت خروش سواران و اسپان ز دشت ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است	برآید که ما خاک باشیم و خشت ز بهرام و کیوان همی برگذشت این گرگی شبان شما نیز بگذرد ای روضه مجسم گودال قتلگاه
--	---

بیشتر بدانیم!

توجه: ابیاتی که **تلمیح** دارد، اکثراً تناسب هم دارند، زیرا معمولاً کلمات مربوط به یک داستان، با یکدیگر تناسب هم دارند.
غرق خون بود و نمی‌مرد ز حسرت **فرهاد** خواندم **افسانه شیرین** و به خوابش کردم

تمرین ۱ در کدام یک از ابیات زیر آرایه‌ی مراعات نظیر (تناسب) وجود دارد؟ واژگان سازنده‌ی مراعات نظیر به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

گلبرگ تری، سرو سهی، سنبل سیراب ای وای بر کسی که شد ایمن ز مکر او که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم چو سیل از سرگذشت این را چه می‌ترسانی از باران مرحمت فرموده ما را مس کنید شور شیرین به سر هر که فتد، کوهکن است زمانی برآسایی از کارزار	در باغ شد از قد و رخ و زلف تو بی‌تاب بر مهر چرخ و شیوه‌ی او اعتبار نیست خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی نصیحت‌گوی را از من، بگو ای خواجه دم در کش از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم بیستون کندن فرهاد نه کاری است شگفت سزد گر بداری سرش در کنار
---	---

مَثَل یا تمثیل یا ارسال المَثَل

آوردن ضرب المثل یا گفتن جمله‌ای حکیمانه که بعدها به ضرب المثل تبدیل شده باشد. **مَثَل**، بر تاثیرگذاری کلام می‌افزاید و زینت بخش و مایه‌ی آرایش کلام است.

چنین است رسم سرای درشت	گهی پشت بر زین گهی زین به پشت
گنه کرد در بلخ آهنگری	به شوشتر زدند گردن مسگری
از طلاگشتن پشیمان گشته‌ایم	مرحمت فرموده ما مس کنید
زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

توجه: ضرب المثل‌ها هنر و شاهکار سخنورانند. در میان سخنوران فارسی، **سعدی**، بیش از دیگران در این زمینه به خلق و ابداع پرداخته است. به گونه‌ای که قریب به چهارصد جمله و مصراع و بیت از بوستان و گلستان به صورت ضرب المثل در آمده و زینت بخش کلام سخنوران دیگر شده است.

هر که دست از جان بشوید، هر چه در دل دارد بگوید.

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

توجه: برای شناختن مَثَل‌ها نیازی نیست آن‌ها را حفظ کنیم، چون تعداد آن‌ها بسیار زیاد است. توجه به معنا، بهترین راه شناخت مَثَل است. شناخت مَثَل‌ها در **قرابت معنایی** نیز بسیار مهم هستند.

توجه: اسلوب معادله و مَثَل نیز از این جهت که زیرساخت تشبیهی دارند، شبیه هستند ولی تفاوت آن‌ها در این است که **اولاً مَثَل‌ها بسیار معروف‌تر از اسلوب معادله‌ها هستند**. (در واقع اسلوب معادله‌ای که بسیار معروف شود به مَثَل تبدیل می‌شود). ثانیاً اسلوب معادله لزوماً در شعر می‌آید و حتماً دو مصراع است ولی «مَثَل» در نثر هم می‌آید و می‌تواند یک جمله یا یک مصراع باشد.

تَخْلَص

آمدن نام شاعر در بیت آخر یا یکی مانده به آخر را تَخْلَص می‌گویند.

حافظ به خود نپوشد، این خرقة می‌آلود	ای شیخ پاک‌دامن، معذور دار ما را
سعدی، به روزگاران، مِه‌ری نشسته بر دل	بیرون نمی توان کرد، الا به روزگاران

بعضی از تَخْلَص‌ها آشکار نیستند و به نام اصلی شاعر اشاره ندارند. «**خَمْس**» در بیت زیر **تَخْلَص مولانا**ست.

راز نهان دار و خَمْس ، و ر خَمْس ی تلخ بود	آنچه جگرسوزه بُود، باز جگرسازه شود
--	------------------------------------

تمرین ۱ در کدام بیت آرایه‌ی تمثیل یا تَخْلَص وجود دارد؟ تمثیل یا تَخْلَص به کار رفته را به طور دقیق مشخص کنید.

از آن شبی که رهی دید صبح روی تو را	شبی نرفت که چون صبح جامه‌ای ندرید
روشن شود این تیره شب بخت عراقی	از صبح رخ یار وفادار که داند؟
من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را باش	هر کسی آن دروَد عاقبت کار، که کشت
کی شود زنجیر، صائب، مانع شور جنون	موج نتواند کشیدن در سلاسل بحر را
خاک بادا تن سعدی اگرش تو نپسندی	که نشاید که تو فخر من و من عار تو باشم
زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید	گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست
مرا به کشتی باده در افکن ای ساقی	که گفته‌اند «نکویی کن و در آب انداز»
هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بُود	در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
عشق چون آید بَرَد هوش دل فرزانه را	دزد دانا می‌کشد اوّل چراغ خانه را
نباشی بس ایمن به بازوی خویش	خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

بخش ویژه ۳

سوالات مبحثی جمع‌بندی

معنی لغات

معنی لغات مشخص شده را بنویسید. (هر مورد ۰/۲۵)

- ۴۴) فروغ رویت اندازی سوی خاک
- ۳) خواست کزان ورطه قدم در کشد
- ۵) هر که داد از خویشتن دهد از داور مستغنی باشد.
- ۶) پیران قبیله را حرمت دار ولیکن به ایشان مولع مباش.
- ۷) فلق، محرابی که تو در آن نماز شهادت گزاردی
- ۸) در حُضیض هم می‌توان عزیز بود
- ۹) عامل شهری به خلیفه نامه نوشت که
- ۱۰) وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب
- ۱۱) ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن
- ۱۲) دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
- ۱۳) زینهار تا سر این حقّه باز نکنی
- ۱۴) باری بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی
- ۱۵) آهنگ کید و مکر کردند تا تو را هلاک کنند.
- ۱۶) مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست.
- ۱۷) هر یک پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما.
- ۱۸) بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهاد
- ۱۹) اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود.
- ۲۰) دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد.
- ۲۱) دو دست را تا فراز گله نمایان ساخت.
- ۲۲) تاریخ مشیت باری تعالی است.
- ۲۳) بچه‌ها نیز همان بچه‌های صمیمی و بی‌تکلف هستند.
- ۲۴) اینجا آینده‌ی تجلی همه تاریخ است.
- ۲۵) از نسیان هرگز درنیابد در کجا و چه زمانی زیست می‌کند.
- ۲۶) مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند، اجابت کرد.
- ۲۷) من ایرانی‌ام آرمانم شهادت
- ۲۸) بتازد به نیرنگ تو، توسن من
- ۲۹) چه پرسی کزین پس نبینی تو کام
- ۳۰) تنی لرززان و رخ سندروس
- ۳۱) پس به زجر و مصادره از وی بازستانی.
- ۳۲) پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود.
- ۳۳) بیوشید درع سواران جنگ
- ۳۴) جو سهراب شیراوژن او را بدید
- ۳۵) به آورد با او بسنده نبود
- ۳۶) ز فتراک بگشود پیچان کمند
- ۳۷) نیامد ز کار تو بر دوده ننگ
- ۳۸) فلک در شگفتی ز عزم شماست

- ۳۹ در نوای طوطیان حاذق بدی
- ۴۰ بر سرش زد گشت طوطی کل ز ضرب
- ۴۱ آفتاب نعمتم شد زیر میغ
- ۴۲ کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
- ۴۳ تسلیم اختیار کرده و مخذول و نالان استرحام می کرد.
- ۴۴ به میرزا عباس عتاب کرد که این تلاوت قرآن نیست.
- ۴۵ سرتیپ هم رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود.
- ۴۶ وی را به می و معشوق و لهُو و لعب کشیدند.
- ۴۷ چشمه‌ی ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود.
- ۴۸ ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین پیوند خورده‌ای
- ۴۹ تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو.
- ۵۰ هر شناختی که میتنی بر احساس نباشد بیهوده است.

هر یک از توضیحات زیر معنای و معرفی کدام واژه است؟

- ۵۱ غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد.
- ۵۲ پرنده‌ای از راسته‌ی شکاریان، دارای جثه‌ای نسبتاً درشت که در زبان پهلوی به معنی فرخنده است.
- ۵۳ نوعی گلیم کم‌بها، جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند.
- ۵۴ طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند.
- ۵۵ نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ‌آمیزی می‌کند.
- ۵۶ واژه‌ای فرانسوی به معنای مجمعی از دانشمندان و سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث می‌کنند.
- ۵۷ درختی بسیار سخت، محکم و سخت که از چوب آن، نیزه، تیر، زین اسب و مانند آن‌ها می‌ساختند.
- ۵۸ تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند.

املائی لغات

صحیح یا غلط بودن هر یک از موارد زیر را از نظر املائی مشخص کنید. (موارد غلط را اصلاح کنید).

- ۱ دهی گویا ز تو کام و زبانه تویی هم آشکارا هم نهانم
- ۲ زین نمط آن مست شده از غرور رفت و ز مبدأ چوکمی گشت دور
- ۳ دید یکی بهر خروشنده‌ای سهمگنی، نادره جوشنده‌ای
- ۴ خاست کزان ورطه قدم در کشد خویشتن از حادثه برتر کشد
- ۵ مکه حزم زیادت داشت و بارها دست‌برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد.
- ۶ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تاخیر ثواب نبیند.
- ۷ آن که غفلت بر احوال وی قالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش می‌رفت.
- ۸ بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

- ۹ رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه غرابت خویش را.
- ۱۰ شفق، آینه دار نجابت / و فلق، مهرابی / که تو در آن / نماز شهادت گزارده‌ای.
- ۱۱ هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم می‌توان عزیز بود
- ۱۲ مرگت چنان زندگی را به صُخره گرفت / و آن را بی‌قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه‌ی بزرگ زندگانی شد.
- ۱۳ عامل شهری به خلیفه نامه نوشت که دیوار شهر خراب شده است، آن را امارت باید کردن.
- ۱۴ آب عجل که هست گلوگیر خاص و عام / بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
- ۱۵ سبا بر آن سر زلف ار دل مرا بینی / ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد
- ۱۶ شیخ بفرمود تا آن حقّه را به وی دادند و گفت: زینهار تا سر این حقّه باز نکنی.
- ۱۷ و مثل قرآن مثل آب است روان؛ در آب حیاط تن‌ها بُود و در قرآن حیاط دل‌ها بُود.
- ۱۸ هم فرقت بود و هم وُصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آت.
- ۱۹ آن که گفتیم سیرتش نیکوترین سیرت‌ها بود، از بحر آن که در مقابله‌ی جفا، وفا کرد.
- ۲۰ تا عالمیان بدانند که هرگز کین کایدان با خاستِ خداوند غیب‌دان برابر نیاید.
- ۲۱ تا خوار غم عشقت آویخته در دامن / کونه‌نظری باشد رفتن به گلستان‌ها
- ۲۲ پلاس‌پاره‌ای در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گزارد؟
- ۲۳ رقعهای نوشتنم و عذری خواستم و گفتم «بعد از این به خدمت رسم.» و قرض من دو چیز بود: یکی بی‌نوایی و
- ۲۴ ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد، چنان که در کرامت و فراق به پارس رسیدیم.
- ۲۵ وقتی که بیرون آمدیم، هر که در مَسَلَخ گرمابه بود، همه بر پای خواسته بودند و نمی‌نشستند.
- ۲۶ گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
- ۲۷ خلف صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود.
- ۲۸ دست معلم از وقب حیوان روان شد. فکّ زیرین را پیمود و در آخره ماند. از یال و قارب به زیر آمد و گرده را برآورد.
- ۲۹ معلم که از مخصمه رسته بود، به خون‌سردی گفت: در علف است؛ حیوان باید بچرد.
- ۳۰ تاریخ مشیت باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد.
- ۳۱ چه می‌جویی؟ انسان؟ اینجاست. همه‌ی تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا! اینجاست.
- ۳۲ دشمن حیرت‌زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟!
- ۳۳ وقتی اُنوهی تو آن «تمثیل وفادار» عباس بن علی باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه‌ای در راه خدا شود؟
- ۳۴ معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و تا با خاک اُنس‌گیری، راهی به مراتب قُری نداری.
- ۳۵ تنم گر بسوزی به تیرم بدوزی / جدا سازی ای خسم، سر از تن من

- ۳۶ چو رهام گشت از کشانی ستوه بیچید زو روی و شد سوی کوه
- ۳۷ کشانی بدو گفت بی باره گی به کشتن دهی سر به یکبارگی
- ۳۸ کشانی بروم گفت با تو سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح
- ۳۹ کمان را بمالید رستم به چنگ به شصت اندر آورده، تیر خدنگ
- ۴۰ روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام ستده باشد. پس به زجر و مسادره از وی باز ستانی و در خزینه نهی.
- ۴۱ گزدهم که یک ایرانی و پهلوان سالخرده است، بر آن دژ فرمان می راند و در برابر دشمن پایداری می کند.
- ۴۲ سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد
- ۴۳ ز فتراک بگشود پیچان کمند بیانداخت و آمد میانش به بند
- ۴۴ از این خطه ی نقض پدارم پاک وزین خاک جان پرور تابناک
- ۴۵ در خطاب آدمی ناطق بدی در نوای طوطیان حازق بدی
- ۴۶ از سوی خانه بیامد خواجه اش بر دکان بنشست فارق خواجهوش
- ۴۷ جولقی ای سربرهنه می گذشت با سر بی مو، چو پشت طاس و طشت
- ۴۸ کار پاکان را غیاث از خود مگیر گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر
- ۴۹ بر سبیل تلطف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عربده و صفاهت نمود.
- ۵۰ لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس قالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان.
- ۵۱ بر حریف مقلوب که تسلیم اختیار کرده، مخزول و نالان استرحام می کرد، رحم نیاورد.
- ۵۲ یک روز خسرو بر خلاف عادت معلوف یک کیف حلبی به مدرسه آورده بود.
- ۵۳ کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید غذا همی بردش تا به سوی دانه و دام
- ۵۴ ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران / ای مسافر دیرین بر روی خار و درد
- ۵۵ روستایی که با سدرش، با سینه اش / از شرافت خاک و کرامت انسان بودن دفاع کرد
- ۵۶ هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواست به باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم.

دستور زبان فارسی

- ۱ کدام بخش از عبارت زیر حذف شده است؟ نوع «حذف» را بنویسید.
«چنین گویند مردی به بغداد آمد و بر درازگوش نشسته بود و بزى را رشته در گردن کرده، از پس وی می‌دویدند.»
- ۲ نقش دستوری ضمیر پیوسته (متصل) را در گزینه‌های زیر بنویسید.
الف - ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد.
ب - چرا غم دگران می‌کند پریشانم؟
۳ در کدام گزینه هر دو نوع واو عطف و ربط دیده نمی‌شود؟
الف - راهب، ضعیف و باریک‌میان بود و وقتی بیلش را به زمین فرومی‌برد و اندکی خاک برمی‌داشت به دشواری نفس می‌کشید.
ب - نگاهش آرام و حرکاتش و زندگانی‌اش بی‌تلاطم بود و خیالش تخت.
ج - خانه را اجاره می‌دادند یا به کسی می‌سپردند و از قند و چای گرفته تا تره بار و بنشن، همه را فراهم می‌کردند.
د - ای فرزند حالات نکنم که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبله‌ی من عالمان دین بودند.»
- ۴ کدام گروه اسمی مطابق الگوی: «اسم + صفت + مضاف‌الیه» ساخته نشده است؟
الف - کنگره‌ی نویسندگان ایران ب - سفر تابستانی یوش ج - خَلَف صدق نیاکان د - گریز رندانه‌ی معلم
۵ در عبارت زیر جمله‌ی هسته (پایه) و جمله وابسته (پیرو) را مشخص کنید.
«معنای خاکریز هم آنگاه تفهیم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی.»
- ۶ بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای سازنده در زبان فارسی مرتب کنید.
دگر ره چنان شد هنر آشکار کز آن خیره شد دیده‌ی روزگار
۷ نقش دستوری اجزای مشخص شده در کدام عبارت متفاوت است؟
الف - شکوفایی گستره‌ی تو دل‌انگیز است.
ب - آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.
ج - من به تو شور و شوقی خواهم آموخت.
د - این تلاوت قرآن نیست.
- ۸ نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.
الف - ای سرور باران‌ها و فصل‌ها ب - غمی شد ز پیکار دست سران
۹ نوع «را» در مصراع «مرا مادرم نام مرگ تو کرد» را بنویسید.
۱۰ در کدام مصراع متمم با دو حرف اضافه نیامده است؟
الف - همیشه به جنگ اندرون نامدار ب - چو آمد خروشان به تنگ اندرش
ج - به سهراب بر تیرباران گرفت د - بزد بر بر و سینه‌ی اشکبوس
۱۱ در کدام مصراع حرف «چو» از نظر کاربرد معنایی و دستوری متفاوت است؟
الف - در مملکت چو غرّش شیران نماند و رفت این عوعوی سگان شما نیز بگذرد
ب - گه به هان بر زده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف
ج - چو نازش به اسب گرانبایه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید
د - چو سهراب شیراوژن او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید
- ۱۲ کدام قسمت مصراع اول بیت زیر «حذف» شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.
سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد
۱۳ به توجه به بیت «بر تیر جور تان ز تحمل سپر کنیم / تا سختی کمان شما نیز بگذرد» به موارد زیر پاسخ دهید.
الف - جمله‌ی «پیرو» یا «وابسته» را مشخص کنید.
ب - نقش دستوری واژه مشخص شده را بنویسید.
۱۴ درستی یا نادرستی موارد زیر را مشخص کنید.
الف - در عبارت «مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم کرمی تمام» انواع واو عطف و ربط دیده می‌شود.
ب - در مصراع «ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه رو» نقش ضمیر پیوسته‌ی «ش» «مضاف‌الیه» است.
ج - نوع «را» در جمله‌ی «همه کس را به سزا حق شناس باش» نشانه‌ی مفعول است.
د - در عبارت «در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟» واژه‌ی «اسلیمی» ممال است.
- ۱۵ در کدام گزینه واژه‌ی «کجا» به عنوان حرف ربط (نشانه پیوند) نیست؟
الف - کجا می‌توانی ز قلبم ربایی ب - کجا نام او بود «گردآفرید»
ج - دلیری کجا نام او اشکبوس د - دلیری کجا نام او اشکبوس
- ۱۶ کدام یک از واژگان مقابل در زبان فارسی هم‌آوا ندارد؟
الف - مغلوب ب - قضا ج - فلق د - عَلم

۱۷) به توجه به بیت‌های زیر به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«به لشکر چنین گفت کاموس گرد که گر آسمان را ببايد سپرد
همه تیغ و گرز و کمند آورید به ایرانیان، تنگ و بند آورید»

الف - یک واژه‌ی دوتلفظی بیابید. ب - بین کدام واژه‌ها شبکه‌ی معنایی وجود دارد؟

۱۸) در بیت زیر کدام واژه در نقش مفعول به کار رفته است؟

از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب‌دلق را»

۱۹) در کدام بیت متمم با دو حرف اضافه نیامده است؟

الف - به سهراب بر، تیر باران گرفت چپ و راست جنگ سواران گرفت

ب - چو آمد خروشان به تنگ اندرش بجنبید و برداشت خود از سرش

ج - نگه کرد سهراب و آمدش ننگ برآشت و تیز اندر آمد به جنگ

د - زنی بود برسان گردی سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار

۲۰) کدام گروه اسمی مطابق با الگوی: «اسم + صفت + مضاف‌الیه» ساخته شده است؟

الف - قلم آهنین فرسوده ب - چشم‌های درشت خسرو ج - معلم نقاشی ما

۲۱) با توجه به بیت «غبار راهگزارت کجاست تا حافظ / به یادگار نسیم صبا نگه دارد» به سوالات پاسخ دهید.

الف - کدام واژه «دوتلفظی» است؟ ب - نقش دستوری ضمیر متصل مشخص شده را بنویسید.

۲۲) با توجه به عبارت زیر به سوالات پاسخ دهید.

«آدم در نقشه‌اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟!»

الف - کدام واژه «ممال» شده است؟ ب - نوع «واو» مشخص شده را بنویسید.

۲۳) در بیت زیر یک متمم با دو حرف اضافه آمده است؛ آن را بیابید و بنویسید.

چون داد عادلان به در جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

۲۴) در گذر زمان شکل نوشتاری و گفتاری برخی کلمات تغییر می‌کند؛ کدام یک از دو واژه‌ی مشخص شده مشمول این تحول شده است؟

- در بن این پرده‌ی نیلوفری کیست کند با چو منی همسری

- رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

۲۵) در بیت زیر یک گروه اسمی پیدا کرده، وابسته پیشین، هسته و وابسته‌ی پسین را مشخص کنید.

«وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت آشیان شما نیز بگذرد»

۲۶) با توجه به بیت «دلبری کجا نام او اشکبوس / همی بر خروشید بر سان کوس» درستی یا نادرستی گزاره‌ها را مشخص کنید.

الف - در بیت یک فعل به قرینه‌ی معنایی حذف شده است.

ب - واژه‌ی «کجا» حرف ربط وابسته‌ساز است.

۲۷) با توجه به بیت «کمان را بمالید رستم به چنگ / به شست اندر آورد تیر خدنگ» برای واژه «شست» یک هم‌آوا بنویسید.

۲۸) نقش دستوری واژه‌ی مشخص شده در بیت زیر، با نقش دستوری کدام واژه مشخص شده در ابیات، یکسان است؟

«معلم را عادت بود که نقشه‌ی نیم‌کاری با خود به کلاس آورد.»

الف - گوش کن پند، ای پسر وز بهر دنیا غم مخور گفتمت چون دُر حدیثی گر توانی دار گوش

ب - لاله دیدم، روی زیبای توأم آمد به یاد شعله دیدم، سرکشی‌های توأم آمد به یاد

۲۹) پسوند کدام واژه مفهوم شباهت دارد؟

الف - خورجینک ب - سوداگر ج - خواجه‌وش

۳۰) درستی یا نادرستی موارد زیر را مشخص کنید.

الف - قسمت مشخص شده در مصراع «تجلی هستی است جان کندن من» «گزاره» است.

ب - در مصراع «ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد» نقش ضمیر پیوسته «ش»، «متمم» است.

ج - در مصراع «گر در طلبت رنجی ما را برسد، شاید» فعل «برسد»، «مضارع اخباری» است.

۳۱) کاربرد معنایی پسوند «ک» در واژه‌ی «روزک» با کاربرد آن در کدام گزینه یکسان است؟

الف - خورجینکی بود که در آن کتاب می‌نهادم.

ب - تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه گذارد.

۳۲ با توجه به الگوهای داده شده، گروه اسمی را کامل کنید.

هسته	وابسته	وابسته	وابسته	وابسته	وابسته
اسم	مضاف الیه	مضاف الیه	مضاف الیه	مضاف الیه	مضاف الیه
شعر					
خانه					

۳۳ در بیت: «برایم قابل درک است اگر چشمت به راهم نیست / برای اهل دریا شوق بارانی نمی ماند»

الف - «جمله مرکب» در کدام مصراع دیده می شود؟
ب - «جمله هسته» را مشخص کنید.

۳۴ بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید.

بر آشفست سهراب و شد چون پلنگ / چو بدخواه او چاره گر بُد به جنگ

۳۵ نوع ترکیب (وصفی - اضافی) را مشخص کنید.

الف - گُهر تابناک / ب - مجلس عارفان

۳۶ نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

الف - نگرش تو باید هر لحظه نو شود.

ب - الهی فضل خود را بار ما کن

۳۷ در کدام گزینه هر دو نوع واو (عطف و ربط) دیده می شود؟

الف - دیدم بلبان و کبک ها آواز می خوانند و قورباغه هم در آب صدا می کند.

ب - آن خسرو مهربان و خونگرم با سردی و بی مهری بسیار نگاهم کرد.

۳۸ نوع حرف «را» در جمله ی زیر را بنویسید.

«ده دینار تو را دهم اگر تو این صندوقچه ی من از اینجا بر آوری»

۳۹ با توجه به سروده ی زیر درستی یا نادرستی هر یک از گزاره ها را تعیین کنید.

«تو را جنوب نامیدم / ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران / ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره فروزان»

الف - «دفتر روزگاران» و «ستاره ی فروزان» ترکیب اضافی اند.

ب - «چون» نقش منادایی ندارد.

۴۰ با توجه به بیت زیر به پرسش های داده شده پاسخ دهید.

«یکی از دوستان مخلص را / مگر آواز من رسید به گوش»

الف - نقش دستوری واژه ی «یکی» را بنویسید.

ب - در مصراع دوم، هسته ی گروه نهادی را مشخص کنید.

۴۱ با توجه به بیت زیر به پرسش های داده شده پاسخ دهید.

«کمان به زه را به بازو فکند / به بند کمر بر، بزد تیر چند»

الف - متممی بیابید که با دو حرف اضافه همراه شده باشد.

ب - کدام مصراع، به شیوه ی بلاغی سروده شده است؟

۴۲ در عبارت «خورجینکی بود که در آن کتاب می نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم»:

الف - پسوند «-ک» در واژه ی درمک چه کاربرد معنایی دارد؟

ب - جمله ی «که کتاب در آن می نهادم»، پیرو است یا پایه:

۴۳ در بیت «کشانی بدو گفت با تو سلیح / نبینم همی جز فسوس و مزیح»:

الف - نام فرایندی که در واژه های «سایح و مزیح» به کار رفته است چیست؟

ب - نوع حرف «و» را مشخص کنید. (ربط / عطف)

۴۴ با توجه به بیت زیر به پرسش های داده شده پاسخ دهید.

«غبار راهگذار کجاست تا حافظ / به یادگار نسیم صبا نگه دارد»

الف - نقش ضمیر پیوسته ی «-ت» را مشخص کنید.

ب - یک واژه ی «دوتلفظی» بیابید و بنویسید.

۴۵ با توجه به بیت «جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من» به پرسش های داده شده پاسخ دهید.

الف - مصراع دوم را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید.

ب - در جمله ی پایه (هسته)، یک متمم بیابید و بنویسید.

۴۶ در عبارت «نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی» کدام فعل حذف شده است؟ نوع حذف را مشخص کنید.

۴۷ هر یک از واژگان مشخص شده زیر مشمول کدام وضعیت‌های چهارگانه شده‌اند؟

الف - برآهیخت ره‌ام گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران

ب - به پیش سپاه اندر آمد چو گرد چو رعد خروشان یکی وِیله کرد

ج - کنون رود خلق است دریای جوشان همه خوشه‌ی خشم شد خرمین من

۴۸ در هر مورد زمان افعال پایانی را مشخص کنید.

الف - اکنون در حاشیه‌ی اروند گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

ب - یک رزمنده‌ی روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با ید بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد.

ج - و به راستی آن پیست که همه‌ی ما را در اینجا، در این نخلستان‌ها گرد آورده است.

د - چیزی به دوشم انداختم و دویدم. هرگز گمان نمی‌کردم که کار از کار گذشته باشد.

۴۹ نقش واژگان مشخص شده را بنویسید.

الف - و ما چشم به راه به آخر کار و باخیر از مشکل «صاد». سراپاش از درماندگی‌اش خبر می‌داد.

ب - پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حسن سیرت او داد، مه از حسن صورت او داد.

ج - تو تنها تر از شجاعت / در گوشه‌ی روشن وجدان تاریخ ایستاده‌ای / به پاسداری از حقیقت / و صداقت شیرین‌ترین لبخند / بر لبان اراده‌ی توست.

د - من آزاده از خاک آزادگانم گل صبر می‌پرورد دامن من

ه - تهمتن چنین داد پاسخ که نام چه پرسى کزین پس نبینی تو کام

و - سرورم! در زمانه‌ی سقوط و ویرانی / جز تو کسی نمانده است / که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد.

ز - الهی، به حرمت آن نام که توخوانی و به حرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می‌توانی.

ح - هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

معنی ابیات و عبارات

ابیات و عبارات زیر را به نثر امروزی باز گردانید.

۱ به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک

۲ چون بگشایم ز سر مو شکن ماه ببیند رخ خود را به من

۳ گل به همه رنگ و برازندگی می‌کند از پرتو من زندگی

۴ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست‌برد زمانه‌ی جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد.

۵ تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده مباش.

۶ بدان کوش که به هر محالی از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

۷ مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی‌قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه‌ی بزرگ زندگانی شد.

۸ چندان تناوری و بلند / به هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می‌افتد.

۹ وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد

- ۱۰ بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد
- ۱۱ حدیث دوست نگوییم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد
- ۱۲ گرت هواسست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
- ۱۳ شیخ بفرمود تا آن حقّه را به وی دادند و گفت: زینهار، تا سر حقّه باز نکنی.
- ۱۴ این قصّه عجیب‌ترین قصّه‌هاست زیرا که در میان دو ضد جمع بود؛ هم فرقت بود و هم وصال.
- ۱۵ در مقابله‌ی جفا، وفا کرد و در مقابله‌ی زشتی، آشتی کرد و در مقابله‌ی لثیمی، کریمی کرد.
- ۱۶ هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس‌پاره‌ای در پشت بسته از سرما. گفتیم اکنون ما را که در حمام گذارد؟
- ۱۷ مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب و هم کرمی تمام.
- ۱۸ او را با وزیر صحبتی بود و این مرد پارسی هم دست‌تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.
- ۱۹ ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم.
- ۲۰ زنگ نقاشی دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا بود. معلم دور نبود.
- ۲۱ سگ را روان گرت می‌ریخت؛ اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب‌پرکاری معلم در یاد است.
- ۲۲ دست معلم از وقب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فک زیرین را پیمود و در آخره ماند.
- ۲۳ آن‌ها چه آنسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است.
- ۲۴ میندار این شعله افسرده گردد که بعد از من افروزد از مدفن من
- ۲۵ جز از جام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغ ستم گردن من
- ۲۶ بشد تیز رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر
- ۲۷ تهمتن برآشفست و با توس گفت که رهام را جام باده است جفت
- ۲۸ کشانی بدو گفت با تو سلیح نبینم همی جز فسوس و مزیح
- ۲۹ سزد گر بداری سرش در کنار زمانی برآسایی از کارزار
- ۳۰ شنیده‌ام فلان عامل را که فرستاده‌ای به فلان ولایت، بر مردم درازدستی می‌کند.
- ۳۱ سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد
- ۳۲ به آورد با او بسنده نبود بیچید از او روی و برگاشت زود
- ۳۳ که هم رزم جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ
- ۳۴ ریش برمی‌کند و می‌گفت ای دریغ کافتاب نعمتم شد زیر میغ

۳۵ کار پاکان را قیاس از خود مگیر گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر

۳۶ صد هزاران این چنین اشباه بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین

۳۷ بر سبیل تلطف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عربده و سفاهت نهاد.

۳۸ چرا زبون این ناکس شده‌ای و هر چند او قهر می‌کند، تو لطف می‌فرمایی.

۳۹ در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند.

۴۰ بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد.

۴۱ کمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

۴۲ فی الجملة نماند از معاصی منکری که نکرد و مسکری که نخورد.»

۴۳ ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین/ پیوند خورده‌ای / ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید / و پیامبران

برمی‌خیزند.

۴۴ بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست / بگذار گرد و خاک قدم‌هایت را بگیریم.

۴۵ نیکوترین اندرز من این است: تا آنجا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن.

۴۶ تمایزی میان خدا و خوشبختی قائل مشو و همه‌ی خوشبختی خود را در همین دم قرار ده.

۴۷ در دل‌های ما جز تخم محبت خود مکار و بر جان‌های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار.

۴۸ بر کشت‌های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف ما را دست گیر و به کرم، پای دار.

درک مطلب

۱ گوینده‌ی بیت زیر چه چیزی را «سرمایه‌ی ابر» می‌داند؟

ابر ز من حامل سرمایه شد / باغ ز من صاحب پیرایه شد

۲ در جمله‌ی زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تاکید دارد؟

«اثر غم و شادی پیش مرمان، بر خود پیدا مکن.»

۳ از نظر سعدی در بیت زیر، ارزشمندی قطره باران به چه سبب است؟

«بلندی از آن یافت کاو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد»

۴ با توجه به متن زیر مفهوم «مثل» مشخص شده را بنویسید.

«به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی.»

۵ بیت «ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن / تاثیر اختران شما نیز بگذرد» بر کدام باور گذشتگان اشاره دارد؟

۶ با توجه به متن زیر، شاعر چه نوع مرگی را غبطه‌ی بزرگ زندگانی می‌داند؟

«آه، ای مرگ تو معیار! / مرگن چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی‌قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه‌ی بزرگ زندگانی شد»

۷ شاعر در شعر «خونت / با خون بهایت حقیقت / در یک تراز ایستاد» بر چه مفهومی درباره‌ی امام حسین (ع) تاکید دارد؟

۸ مفهوم کلی بیت زیر چیست؟

زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت / ناچار، کاروان شما نیز بگذرد

۹ مفهوم عبارت‌های زیر را بنویسید.

الف - اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می‌دهد.

ب - همچون مروارید در دل صدف کج و کوله‌ای سال‌ها بسته ماند.

ج - حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند.

د - خلف صدق نیاکان هنرور خود بود.

۱۰ شاعر در ابیات زیر انسان را به چه چیزی فرا می‌خواند؟

حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کارام درون دشت شب خفته است

درایم و نیست باکم از طوفان / دریا همه عمر خوابش آشفته است

۱۱ مفهوم درست مربوط به هر بیت را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف - جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من (یگانه پرستی / ستم ستیزی)

ب - مپندار این شعله افسرده گردد / که بعد از من افروزد از مدفن من (آتش جاودانه وطن / جاودانگی عشق به وطن)

۱۲ در بیت زیر، مقصود شاعر از «رَمه»، «چوپان گرگ‌طبع» و «گرگی شبان» چیست؟

ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ‌طبع / این گرگی شبان شما نیز بگذرد

۱۳ بر اساس بیت زیر، از نظر رستم، علت فرار رهام چیست؟

تهمت بر آشفست و با طوس گفت / که رهام را جام باده است جفت

۱۴ حدیث «حاسبوا قبل أن تحاسبوا» با کدام عبارت قرابت معنایی دارد؟

الف - به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار. / ب - و اندر همه کاری داد از خویشتن بده.

۱۵ در متن زیر «عقل» با چه ویژگی‌هایی وصف شده است؟

چندان تناوری و بلند / که هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می‌افتد.

۱۶ به چه دلیل نویسنده معتقد است که «مَثَل قرآن، مَثَل آب روان است»؟

۱۷ هر یک از ابیات زیر با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟ (شماره بیت‌ها را داخل کمانک بنویسید.)

الف - کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام ()

ب - اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب / گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری ()

۱) چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او / سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد

۲) هر آن که گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

۱۸ شاعر در بیت زیر بر چه مفهومی تاکید دارد؟

تا زَبَرِ خاکی ای درخت تنومند / مَگسل از این آب و خاک ریشه‌ی پیوند

۱۹ یک ضرب المثل، معادل مصراع دوم بیت زیر بنویسید.

نباشی بس ایمن به بازوی خویش / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

۲۰ آیه و حدیث زیر، با کدام بیت ارتباط معنایی دارند؟ (یک بیت اضافه است)

الف) الدَّهْرُ یُومَانِ یَوْمٌ لَّکَ وَ یَوْمٌ عَلَیْکَ (۲) کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

ب) الف - زین کاروان سرای بسی کاروان گذشت ناچار، کاروان شما نیز بگذرد

ج - چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

د - ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن تاثیر اختران شما نیز بگذرد

۲۱ کدام مصراع با قسمت مشخص شده در سروده‌ی زیر، ارتباط معنایی دارد؟

«تو را سپیده‌دمی در انتظار زاده شدن و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم.»

الف - بگذار بوسه زنی بر شمشیری که در دستان توست

ب - ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده‌اید

ج - ای سرخ گل که فداکاری پیشه کرده‌ای

د - تو را آب‌ها و خوشه‌ها نامیدم

۲۲ جمله‌ی «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد» را با سروده‌ی زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

۲۳ مفهوم مشترک بیت و عبارت زیر را بنویسید.

- من ایرانی‌ام آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من

- کجا از مرگ می‌هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟

۲۴ در هر یک از ابیات زیر کدام ویژگی حماسه وجود دارد؟

الف - نماند ایچ با روی خورشید رنگ به جوش آمده خاک بر کوه و سنگ

ب - ز فتراک بگشود پیچان کمند بینداخت و آمد میانش به بند

۲۵ با توجه به ضرب المثل «گندم‌نمای جو فروش» درستی یا نادرستی گزینه‌های زیر را مشخص کنید.

الف - با عبارت «معلم دور نبود. صورتک به رو نداشت. «صاد» معلم ما بود؛ آدمی افتاده و صاف» تقابل (تضاد) معنایی دارد.

ب - با بیت «چون بسی ابلیس آدم‌روی هست / پس به هر دستی شاید داد دست» تناسب معنایی دارد.

۲۶ مفهوم مشترک دو بیت زیر چیست؟

الف - دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار و دگر گه خزان شود

ب - شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند

۲۷ مفهوم نوشته شده در ستون «ب» با کدام مورد ستون «الف» تناسب دارد؟ (یک مورد اضافه است)

ستون «الف»	ستون «ب»
۱) چندان تناوری و بلند / که هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می‌افتد	الف) رازداری =
۲) هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست / به غیر مصلحتش رهبری کند ایام	ب) ناتوانی اندیشه =
۳) سپهد، عنان، اژدها را سپرد به خشم از جهان، روشنی را بُرد	ج) توقف کردن =
۴) کشانی بخندید و خیره بماند عنان را گران کرد و او را بخواند	د) تقدیرگرایی =
۵) حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد	

۲۸ مفهوم بیت «تابوت مرا جای بلندی بگذارید / تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را» در کدام بیت تکرار شده است؟

الف - کجا می‌توانی ز قلبم ربایی تو عشق میان من و میهن من؟

ب - جز از جام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغ ستم گردن من

۲۹ مفهوم هر یک از کنایات مشخص شده را بنویسید.

الف - همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف آورده است.

ب - ضربتی سخت بر دیده‌ی حریف نواخت، لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت.

ج - از همه‌ی درس‌های حفظی بیست می‌گرفت؛ مگر در ریاضی که کمیتش لنگ بود.

۳۰ بیت «ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما / بر قصر ستمکاران گویی چه رسد خذلان» با کدام بیت تناسب معنایی دارد؟

الف - چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد بی‌داد ظالمان شما نیز بگذرد

ب - وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت‌آشیان شما نیز بگذرد

۳۱ در کدام بیت به مفهوم آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» اشاره دارد؟

الف - من ایرانی‌ام آرمانم شهادت تجلی هستی است جان کندن من

ب - جز از جام توحید هرگز ننوشم زنی گر به تیغ ستم گردن من

۳۲ کدام بیت با آیه‌ی «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» تناسب معنایی دارد؟

الف - هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد خدایش در همه حال از بلا نگه دارد

ب - حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

ج - گرت هواسست که معشوق نگسلد پیمان نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

۳۳ عبارت «از بهر آنکه در مقابله‌ی جفا، وفا کرد و در مقابله‌ی زشتی، آشتی» با کدام ضرب المثل زیر تناسب معنایی دارد؟ مفهوم مشترک آن‌ها را بنویسید.

الف - از کوزه همان برون تراود که در اوست

ب - خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

۳۴ بیت زیر به چه موضوعی اشاره دارد؟

اشتر به شعر عرب در حالت است و طرب گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری

۳۵ در زبان کدام بیت «طنز» مشاهده نمی‌شود؟

الف - مرا مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

ب - بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی‌سرت را که خواهد گریست؟

ج - خروشید کای مرد رزم آزمای هم‌آوردت آمد، مشو باز جای

د - سزد گر بداری سرش در کنار زمانی برآسایی از کارزار

۳۶ طبق بیت زیر «راه رسیدن به بزرگی و جایگاه والا» چیست؟ «چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید»

۳۷ منظور مادر بزرگ خسرو از بیان قسمت مشخص شده چه می‌باشد؟ «خسرو بی‌میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلال نکند که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که همه قبیله من عالمان دین بودند.»

۳۸ با توجه به عبارت زیر، چرا نویسنده معتقد است که «همه‌ی تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا است.»؟ «ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و اینجا آیینی تجلی تاریخ است. چه می‌جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می‌جویی؟ انسان؟ اینجا جاست. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجا جاست.»

۳۹ با توجه به سروده‌ی زیر، امام حسین (ع)، چه فرهنگی را به بشریت می‌آموزد؟ «بر تالابی از خون خویش / در گذرگه تاریخ ایستاده‌ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می‌آشامانی»

۴۰ کدام عبارت با بیت «شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می‌گذرند» قرابت معنایی دارد؟

الف - به وقت نومیدی امیدوار تر باش و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی.

ب - اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.

۴۱) منظور شاعر از قسمت‌های مشخص شده در ابیات زیر چیست؟

الف - بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

ب - مپندار این شعله افسرده گردد که بعد از من افروزد از مدفن من

ج - مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکومنظر و متواضع دیدم.

د - جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

هـ - قطره باران که درافتد به خاک زو بدمد بس گهر تابناک

۴۲) مولوی در بیت‌های زیر بر چه مفهومی تاکید دارد؟

الف - هر دو نی خوردند از یک آبخور این یکی خالی شد و آن پُرشکر

ب - دست کآن لرزان بود از ارتعاش وانکه دستی تو بلرزانی ز جاش

هر دو جنبش آفریده‌ی حق، شناس لیک، نتوان کرد این، با آن قیاس

۴۳) در سروده‌ی: «ای سرزمینی کز خاکت / خوشه‌های گندم می‌روید / و پیامبران برمی‌خیزند»

الف - کدام سرزمین مورد خطاب است؟

ب - مقصود شاعر از قسمت‌های دوم و سوم چیست؟

۴۴) کدام یک از عبارات زیر با مفهوم آیه‌ی شریفه‌ی «لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ» تناسب معنایی دارد؟

الف - کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد.

ب - هر آفریده‌ای نشانه‌ی خداوند است، اما هیچ آفریده‌ای نشان‌دهنده‌ی او نیست.

ج - من به تو شور و شوقی خواهم آموخت. اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر.

د - هرگز هیچ زیبایی لطیفی در این جهان ندیده‌ام که بی‌درنگ نخواست به باشم، تمامی مهر را نثارش کنم.

۴۵) عبارت «و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید

نالید و از فضل و رحمت کردگار، جَلَّ جَلَالُهُ و عَمَّ تَوَالَهُ، ناامید نباید شد که او تعالی رحیم است» با کدام بیت تناسب معنایی دارد؟

الف - هر آنکه گردش گیتی به کین او برخاست به غیر مصلحتش رهبری کند ایام

ب - دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار، دگر که خزان شود

ج - گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح گوی و من خاموش

۴۶) هر یک از ابیات زیر، ناظر بر کدام مهارت «گردآفرید» است؟

الف - کمان را به زه کرد و بگشاد بر نبد مرغ را پیش تیرش گذر

ب - بر آشت سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره‌گر بد به جنگ

ج - که هم رزم جستی هم افسون و رنگ نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

۴۷) منظور از قسمت‌های مشخص شده در عبارت زیر چیست؟

«زنگ نقاشی دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی‌شد. خنده در آن روا بود. معلم دور نبود. صورتک به رو نداشت.»

۴۸) با توجه به عبارت زیر، دلیل دوم ناصر خسرو برای نرفتن در آن لحظه را بنویسید.

«رقعه‌ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که بعد از این به خدمت رسم و غرض من دو چیز بود: یکی بی‌نواایی؛ دویم گفتم همانا او را تصوّر

شود که مرا در فضل، مرتبه‌ای است زیادت، تا چون بر رقعه‌ی من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.»

۴۹) در متن زیر نویسنده بر چه چیزی تاکید دارد؟

«برای من خواندن اینکه شن ساحل‌ها نرم است، بس نیست. می‌خواهم پاهای برهنه‌ام این نرمی را حس کنند؛ به چشم من هر شناختی

که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.»

۵۰) عبارت «شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ» با کدام سروده‌ی زیر ارتباط معنایی دارد؟

الف - درختان را دوست می‌دارم / که به احترام تو قیام کرده‌اند / خون تو شرف را سرخگون کرده است / شفق، آینه‌دار نجابت

ب - در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم می‌توان عزیز بود

- ۵۱ مولانا در بیت زیر، آدمی را از چه چیزی بر حذر می‌دارد؟
چون بسی ابلیس آدم‌روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست
- ۵۲ مفهوم مصراع دوم بیت زیر را در یک سطر توضیح دهید.
نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
- ۵۳ عبارت «و چون صورت شد که مرده است، بینداخت»، مقصود از قسمت مشخص شده کدام است؟
الف - وقتی که مطمئن شد.
ب - چون پنداشت.
- ۵۴ بیت «تا نگردی آشنا، زین پرده رمزی نشنوی / گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش» با کدام بیت تناسب معنایی دارد؟
الف - دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد
ب - حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد
ج - چو گفتمش که دلم را نگاه دارد چه گفت؟ ز دست بنده چه خیزد، خدا نگه دارد
- ۵۵ نزار قبّانی، در این بخش از شعرش بر چه نکته‌ای تاکید دارد؟
«ای که ردای حسین بر دوش داری / و خورشید کربلا را در بر داری»
- ۵۶ عبارت «تدبیر برادران بر خلاف تقدیر خداوند رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان، با خواست خداوند غیب‌دان برابر نیاید.» به کدام یک از موارد زیر اشاره دارد؟
الف - الصَّبْرُ مفتاح الفَرَج
ب - و مَكْرُوا و مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

آرایه‌های ادبی

- ۱ کلمات قافیه در کدام بیت آرایه‌ی جناس تام (همسان) دارد؟
الف - گلاب است گویی به جویش روان همی زنده گردد ز بویش روان
ب - کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر
ج - نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان ز پهلوی خویش
- ۲ واژگان قافیه در بیت زیر سبب خلق کدام آرایه‌ی ادبی شده است؟
فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر
- ۳ قسمت مشخص شده در هر گزینه دارای کدام آرایه‌ی ادبی است؟
الف - بی مهر رخت چشم مرا نور نمانده است
ب - آفتاب فتح در سینه‌ی مومنین درخششی عجیب دارد.
ج - زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت / ناچار کاروان شما نیز بگذرد
د - با صدایی گرم و رسا اجرا می‌کرد.
- ۴ با توجه به بیت «زینهار از قرین بد زنه‌ار / و قنا ربّنا عذاب النَّار» به دو پرسش زیر پاسخ دهید.
الف - نام آرایه‌ی ادبی برجسته‌ی این بیت چیست؟
ب - در کدام یک از دو عبارت زیر این آرایه وجود دارد؟
یک) و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست، آوازخوانی است»
دو) با صدای بلند می‌گفت: «الها صدهزار مرتبه شکر» که «شکر نعمت، نعمت افزون کند»

۵ بیت یا عبارت داده شده در ستون «الف» دارای کدام آرایه در ستون «ب» است؟ (یک آرایه در ستون «ب» اضافه است.)

الف	ب
۱ - ما را سر باغ و بوستان نیست / هر جا که تویی تفرّج آنجاست	اغراق
۲ - گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است	سجع
۳ - شود کوه آهن چو دریای آب / اگر بشنود نام افراسیاب	حسن تعلیل
۴ - یوسف صدیق وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود.	حسن آمیزی
۱ = ۲ = ۳ = ۴ =	مجاز

۶ با توجه به دو بیت زیر جای خالی را کامل کنید.

آرایه‌های مشترک دو بیت، تشخیص، کنایه، استعاره و است.

الف - بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی‌حاصلی نبود به جز شرمندگی

ب - چو سرو از راستی برزد علم را ندید اندر جهان تاراج غم را

۷ با توجه به «ستون اول» آرایه‌های مناسب را از «ستون دوم» انتخاب کنید. (در ستون دوم یک مورد اضافه است.)

ستون اول	ستون دوم
الف - و صداقت / شیرین‌ترین لبخند / بر لبان اراده‌ی توست	حسن تعلیل
ب - چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت / ز دست بنده چه خیزد، خدا نگه دارد	حسن آمیزی
ج - گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است	نماد
د - در این قصّه، خبر از حُسن سیرت او داد، نه از حُسن صورت او داد.	ایهام
	سجع

۸ در عبارت زیر مفهوم کنایه مشخص شده را بنویسید.

«کارش نگار نقشه‌ی قالی بود و در آن دستی نازک داشت.»

۹ آرایه‌ی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف - غبار راه‌گذار کجاست تا حافظ / به یادگار نسیم صبا نگه دارد؟ (جناس / نماد)

ب - فضا از نم باران اکنده است، اما آفتاب فتح در آسمان سینه‌ی مومنین درخششی عجیب دارد. (تشبیه / تشخیص)

ج - بر حریف مغلوب رحم نیاورد و آن چنان او را می‌کوفت که «پولاد کوبند آهن‌گران» (تلمیح / تضمین)

۱۰ با توجه به قسمت‌های مشخص شده، دو آرایه «مجاز» و «استعاره» را در ابیات زیر مشخص کنید.

الف - کنون رود خلق است، دریای جوشان همه خوشه‌ی خشم شد خرمین من

ب - آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

۱۱ با توجه به موارد قسمت الف، آرایه‌های مناسب را از قسمت ب انتخاب کنید. (قسمت ب یک مورد اضافه است.)

الف	ب
الف - با من به سلام خشک ای دوست زبان تر کن / تا از مژه هر ساعت لعل تَرَت افشانم ب - کمان را به زه کرد و بگشاد بر / بُد مرغ را پیش تیرش گذر ج - ما را سر باغ و بوستان نیست / هر جا که تویی تفرّج آنجاست د - گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ‌های بی‌شمار است هـ - نگه کرد سهراب و اندش ننگ / برآشف و تیز اندر آمد به جنگ و - آهنگ کید و مکر کردند تا او را مگر هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند.	۱ - مجاز
	۲ - حسن تعلیل
	۳ - سجع
	۴ - حس آمیزی
	۵ - تضمین
	۶ - جناس
	۷ - اغراق

۱۲ با توجه به قسمت‌های مشخص شده، «نماد» و «تشبیه» را در مصراع‌های زیر بررسی کنید.

الف - ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران
ب - حسرت نبرم به خواب آن مرداب

۱۳ مفهوم کنایه‌های مشخص شده را بنویسید.

الف - عنان را گران کرد و او را بخواند.

ب - او را نیز بسمل کردم تا عبرت همگان شود.

ج - از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد.

۱۴ آرایه‌ی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف - خروش سواران و اسپان ز دشت / ز بهرام و کیوان همی برگذشت (اغراق - تشبیه)

ب - زین کاروان سرای بسیکاروان گذشت / ناچار، کاروان شما نیز بگذرد (تضمین / استعاره)

۱۵ با توجه به موارد قسمت الف، آرایه‌های مناسب را از قسمت ب انتخاب کنید. (قسمت ب یک مورد اضافه است.)

الف	ب
الف - در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است. () ب - حسرت نبرم به خواب آن مرداب / کآرام درون دشت شب خفته است () ج - نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش / بتازد به نیرنگ تو توسن من () د - سپهید عنان اژدها را سپرد / به خشم از جهان روشنی را ببرد () هـ - تویی بهانه‌ی آن ابرها که می‌گیرند / بیا که صاف شود این هوای بارانی () و - سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری / که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد ()	۱ - استعاره
	۲ - اغراق
	۳ - حسن تعلیل
	۴ - سجع
	۵ - مجاز
	۶ - حس آمیزی
	۷ - تشبیه

۱۶ با توجه به گزینه‌ها آرایه‌ی درست را از داخل کمانک انتخاب کنید.

الف - قطره‌ی باران که درافتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک (استعاره / جناس)

ب - صداقت / شیرین‌ترین لبخند / بر لبان اراده‌ی توست (مجاز / حس آمیزی)

۱۷ با توجه به سروده‌ی «ای سرور باران‌ها و فصل‌ها / تو را عطری نامیدم که در غنچه‌ها خانه دارد» شاعر، «باران‌ها» و «فصل‌ها» را در کدامین مفاهیم نمادین به کار برده است؟

تاریخ ادبیات و دانش‌های ادبی

۱ در کدام یک از عبارات زیر نویسنده برای طنزآمیز کردن نوشته از شیوه‌ی نقیضه‌پردازی استفاده کرده است؟

الف - «دی» که از دبستان به سرای می‌شدم، در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر افراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته‌اند.

ب - زنی باخدا، نماز خوان، مقدس، با قربان و صدقه خسرو را هر روز می‌نشاند و وادار می‌کرد قرآن برایش بخواند.

۲ با توجه به عبارت «معلم نقاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیر، هر جا به کار صورتگری در می‌ماند، چاره‌ی درماندگی به شیوه معلم خود می‌کند.» از درس «کلاس نقاشی» به دو پرسش زیر پاسخ دهید.

الف - منظور از «شاگرد وفادار حقیر» کیست؟ (جلال آل احمد - سهراب سپهری)

ب - از میان آثار داده شده نام کتاب او را انتخاب کنید. (ارزیابی شتابزده - اتاق آبی - اسرار التوحید - من زنده‌ام)

۳ جای خالی را کامل کنید.

« موثرترین شیوه‌ای که مولوی در «مثنوی معنوی» از آن بهره می‌گیرد است و در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را بیان می‌کند.»

۴ جلال آل احمد در متن زیر از کتاب «ارزیابی شتابزده» درباره‌ی کدام شاعر سخن می‌گوید؟

«شبی که نوبت شعرخواندن او بود، یادم است روی میز خطابه شمعی نهادند و او «آی آدم‌ها» یش را خواند.»

۵ در کدام گزینه، نویسنده، به ترتیب نام اثر، ذکر شده است؟

«اخلاق محسنی، سیاست‌نامه، تفسیر سوره‌ی یوسف، اسرار التوحید»

الف - احمد بن محمد زید طوسی - محمد بن منور - خواجه نظام الملک طوسی - حسین واعظ کاشفی

ب - حسین واعظ کاشفی - خواجه نظام الملک طوسی - احمد بن محمد زید طوسی - محمد بن منور

۶ جاهای خالی را با کلمات مناسب پر کنید.

هر حماسه چند ویژگی دارد؛ داستانی،، ملّی و

۷ با کلمات مناسب روبه رو، جاهای خالی را کامل کنید. (دو کلمه اضافه است.) «حماسه - تمثیل - غنایی - خرق عادت»

الف - مولوی در مثنوی معنوی از شیوه‌ی برای انتقال بهتر مفاهیم ذهنی خود بهره گرفته است.

ب - ادبیات عرفانی ایران با آثار غنی و گسترده در حوزه‌ی ادبیات قرار دارد.

۸ در کدام گزینه نام نویسنده به ترتیب نام اثر درست است؟

ارزیابی شتابزده - جوامع الحکایات - دیوار - من زنده‌ام - مائده‌های زمینی

الف - سهراب سپهری - حسین واعظ کاشفی - جمال میر صادقی - معصومه آباد - تولستوی

ب - جلال آل احمد - سدیدالدین محمد عوفی - جمال میر صادقی - معصومه آباد - آندره ژید

۹ یکی از آثار طنزنویسی یا تقلید از آثار ادبی است.

۱۰ یک اثر در زمینه‌ی ادبیات تعلیمی ذکر کنید.

۱۱ «محمد بن منور» نویسنده کتاب و «اتاق آبی» اثر است.

حفظ شعر

۱- ابیات زیر را کامل کنید.

الف - عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها

ب - از این خطّه‌ی نغز پدرام پاک جان‌پرور تابناک

ج - شما را چو باور به یزدان بود هم او مر شما را

د - نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم

۲- با توجه به شعر «بوی گل و ریحان‌ها» مصراع به هم ریخته‌ی زیر را مرتّب کنید.

«است، چون، باشد، حرم، بیابان، عشق، سهل»

۳- بر اساس شعرخوانی «همای رحمت» کدام گزینه، مصراع دوم بیت زیر را کامل می‌کند؟

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

الف - که علم کند به عالم شهدای کربلا را ب - چو علی که می‌تواند که به سر برد وفا را؟

۴- با توجه به شعر «دلیران و مردان ایران زمین» بیت پس از بیت زیر را بنویسید.

به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفت و گوی

۵- بیتی از شعر «دلیران و مردان ایران زمین» بنویسید که قافیه‌ی مصراع‌های آن «پاک» و «تابناک» باشد.

۶- بیتی از شعر «دلیران و مردان ایران زمین» بنویسید که قافیه‌ی مصراع‌های آن «موج» و «فوج» باشد.